ثقافت مرواری

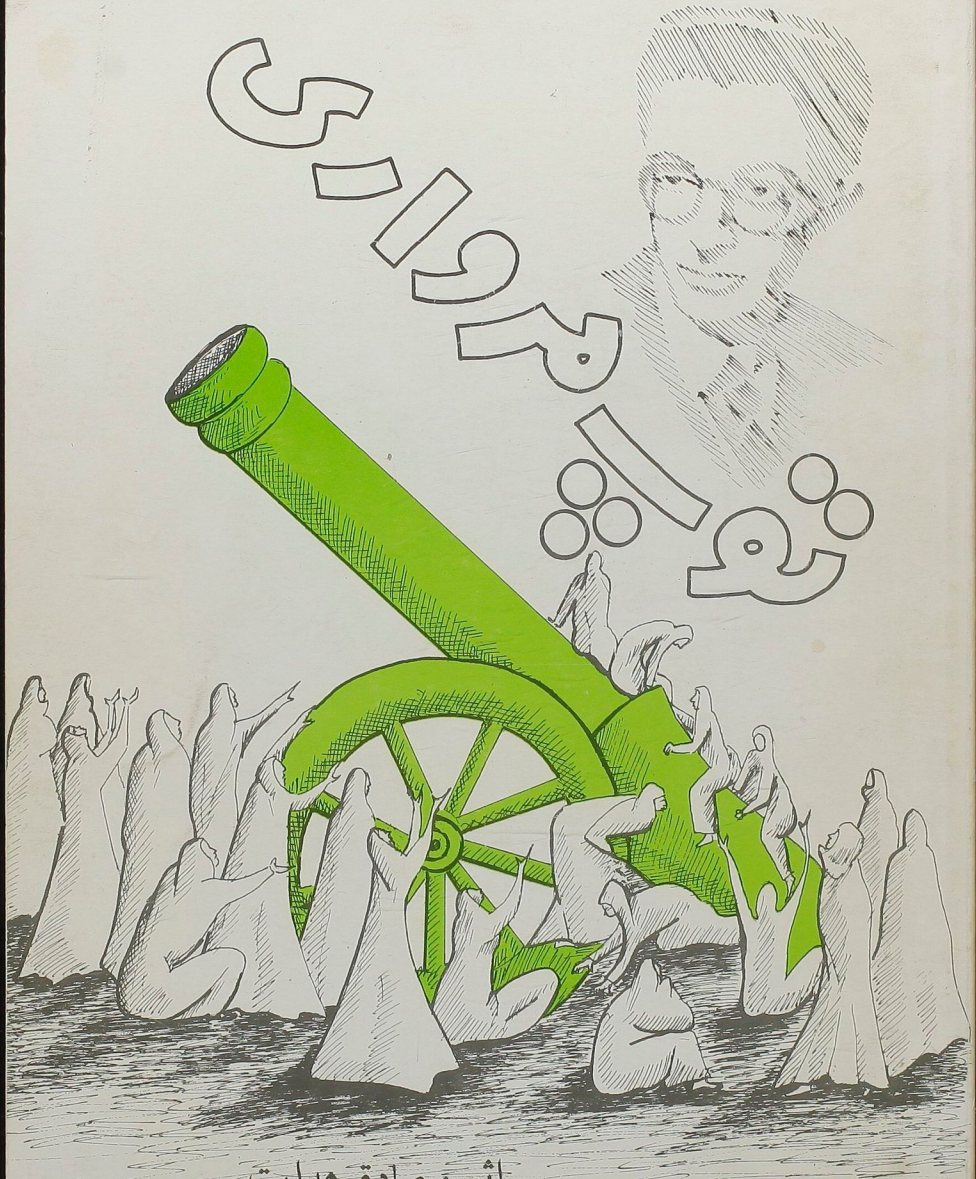

اثر: صادق هدایت

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

توپ مرواری

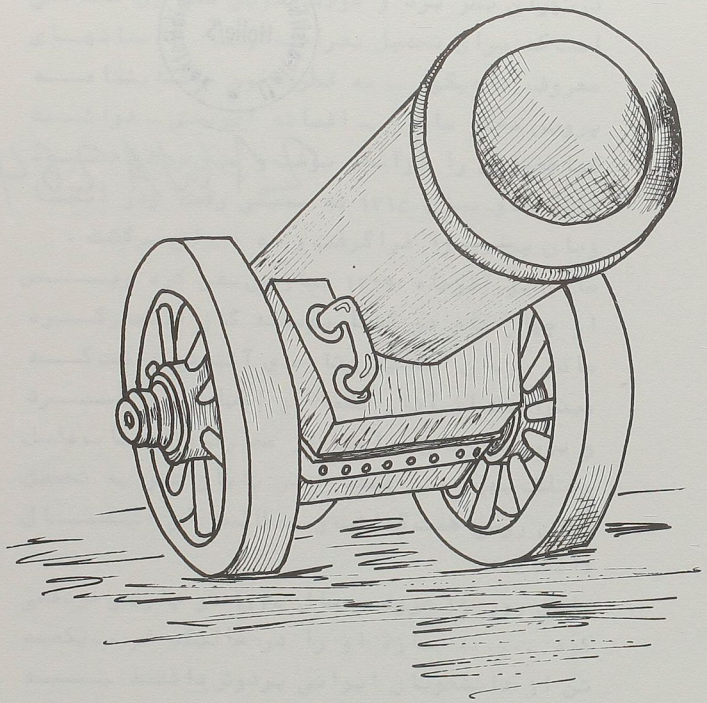

اثر: صادق هدایت

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

Universitäts- u. Landesbibliothek Halle/S.
21 WA 264

صادق هدایت .

وی فرزند اعتضادالملک واز خاندان اشراف ایران است . پدران وی پیوسته شاغل مقامات عالی دولتی ومناصب نظامی بودند . صادق در ۲۸ بهمن ۱۲۸۱ درتهران تولد یافت . او بیشتر عمر خودرا درتهران بسر برد و طولانی ترین سفر وی هنگامی است که برای تحصیل بفرانسه رفت . داستانهای معروف زنده بگور - سه قطره خون - نمایشنامه پروین دختر ساسان - افسانه آفرینش - فوائد گیاهخواری را درآنجا نوشت و سپس بوطن خود بازگشت و بسال ۱۳۱۵ به بمبئی رفت ودر آنجا زبان پهلوی را فراگرفت و به ایران برگشت .

صادق در آذرماه ۱۳۲۹ بپاریس سفر کرد وپس از چهار ماه در آنجا بوسیله گاز انتحارکرد صادق بزبان انگلیسی تا حدی آشنائی داشت که میتوانست از آثار علماء و ادبا بهره برد و بوسیله زبان فرانسه از معارف و ادبیات ملل مختلف بهره مند میشد . در پایان عمر به تحصیل زبان روسی همت گماشت و بمطالعه آن اشتغال داشت .

صادق روز ۱۹ فرودین سال ۱۳۳۰ در پاریس خودکشی کرد ..... جنازه او را در حالیکه قریب یکصد تن از دانشجویان ایرانی بردوش داشتند به قبرستان پرلاشفر حمل و در آنجا دفن کردند ...

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

در حاشیه توپ مرواری ۰۰۰۰۰۰۰۰۰

داستان جذاب توپ مرواری تنها یک اثر ادبی نیست. زیرا از دهانه این توپ عقده‌های گلوله شده جامعه ایرانی بوسیله شعله‌های آتش قلم سحرانگیز صادق هدایت غرش‌کنان بیرون می‌ریزد. گلوله‌هایی که پایه‌های پوسیده جامعه خرافی ایران را بلرزه می اندازد، و سرانجامی جز اینکه بر سر سرنشینان خود ـ مانند آواری فرو ریزد چیز دیگری در پی ندارد.
داستان توپ مرواری همانند " افسانه آفرینش " و " کاروان اسلام " او ـ حقایقی است مستندکه

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

بصورت داستان از عمق جامعه مفلوک ایران سر چشمه می گیرد. واقعیاتیست ملموس که هدایت با استادی تمام بازیگران آنرا مجبور می کند در مقابل آیینه فکر و روح خود لخت و عریان شوند. او گامی فراتر می رود ، و خوانندگان آثار خود را بدنبال بازیگران داستانهایش به هیاکل مضحکی بدل میکند ، و بمعرض نمایش میگذارد.

توپ مرواری داستان مردمانیست ، که درزیر چرخهای غول پیکر و زنگ زده خرافات مذهبی له شده اند - و در تب مرگبار زخمهای خود میلولند. هنر صادق هدایت در این است که این زخمها را باز می کند ، و با نشان دادن عفونت این زخمها درماندگی و اماندگی خود له شده او را نمایان می کند . مردمانیکه مسخ شده - توخالی - با عقایدی مندرس و کهنه - تنها و بی کس - رها شده در گرداگرد توپ مرواری ظاهر ، وبعد بخاک کشیده می شوند .

تراژدی مرگ صادق هدایت - هاله غم انگیزی در پیرامون شخصیت ادبی وعلمی او پدید آورده وداوری راستین را در باره آثار او مشکل کرده است . اما هر چه از ماجرای مرگ او فاصله می گیریم - شخصیت والا و نجیب او را بیشتر از پیش احساس میکنیم . او با اخلاق وادب دیکته شده نمایندگان مذهب حاکم در جامعه ایران سر ستیز دارد . هدایت همان کسیست که اندیشمندان

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

ایرانی در آرزوی ظهور او بودند .
علامه محمد قزوینی که خود آخوندزاده و تحصیلات وسیع آخوندی دارد، وچنانکه می نویسند بدرجه اجتهاد نائل آمده بوده ـ در نامه‌ای به یک دوست ، و آخوند همزمان خود سیدحسن تقی‌زاده می نویسد :

.... از این باب " مناظره شب و روز" که‌درکاوه افتتاح فرموده‌اید بسیار بسیار محظوظ شدم‌وبنظر بنده مفیدترین ابواب‌آن است .... چه تاکنون کسی باین صراحت نیفتاده بوده است . یا آنکه جرات و جسارت‌این را نداشته بوده است‌و من خیال می کنم .... باید این باب را وسعت‌داد، یعنی باجرات‌تر درآن قدم نهاد وتجدید کارولتر را نمود. یعنی همان خدمتی را که ولتر درخصوص عیسویت‌کرد.... آخرتا کی باید از این Monstruosité ها پرده پوشی کرد. در این هزاروسیصد سال هر وقت‌کسی پیداشدو دهن‌بازکرد که چیزی بر ضد این موهومات و خرافات وظلمات متراکمه ... بگوید او را تفسیق و تکفیر وطرد و قتل کردند ، و حالا دیگر قدرت‌قواد بکلی شکسته و له شده است . ولی آن ظلمات همان طور سرتاسر قلوب مظلمه مسلمانان را فراگرفته است و آنجاها خیمه زده است . * باید آخر یک نفر پیدا بشود که جرات‌کرده بگوید .... ومن

یقین دارم که در ایران بخصوص ..... این جارچی نور خیلی مستمعین پیدا خواهدکرد. چه فی‌الواقع ایرانیها خیلی با هوش و ذکاوت هستندوهمینطور که این خرافات را بواسطه کثرت قائلین وتکرار قول قبول کردند ـ بطریق اولی حقایق نورانی را قبول خواهند کرد. اقلا" عناصر با هوش وبا فطانت آنها قبول خواهندکرد، واقل اقل اگر در ظاهر هم قبول نکنند در باطن خواهند پذیرفت و اساس عمیق موهومات در قلوب آنها قدری تزلزل پیدا خواهد کرد ..... (۱)

و بالاخره آن کسی را که علامه محمدقزوینی در انتظارش بود پیدا شد ،و "جارچی نور"گردید صادق هدایت " جرات و جسارت " ولتررا داشت واگر او را با ولتر فرنگیان برابر میشماریم هرگزخطا نکرده‌ایم . افسوس‌که او را خیلی دیر شناختیم ، و دررا هیکه مردانه بخاطرنجات میهنش ایران انتخاب‌کرده بود تنهاگذاشتیم. اگر جای او در میان مبارزان آزادی ایران خالیست ، اما آثار او گرمی بخش محفل آزادمردان ایرانیست .

یادش گرامی باد

بهرام چوبینه
۸۴/۹/۴

---

(۱)کتاب نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده بکوشش ایرج افشار. ولترطنزنویس مشهورفرانسوی

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

اگر باورتان نمی شود بروید ازآنهائیکه دوسه خشتک ازمن و شما بیشتر جر داده اند بپر سید . گیرم که دورهٔ برو بروی توپ مرواری را ندیده باشند . حتما " از پیرو پاتالهای خودشان شنیده‌اند . این دیگر چیزی نیست که من بخواهم ازتولنگم دربیاورم : عالم وآدم میدا نند که درزمان شاه شهید توپ مرواری ، توی میدان " ارگ " شق‌ورق روی قنداقه اش سواربود ، برو بر نگاه میکرد ، بالای‌سرش دهل ونقاره‌میزدند . هرسال شب چهار شنبه‌سوری‌دورش غلغله شام میشد : تاچشم کارمیکرد مخدرات‌یائسه ، بیوه‌های نروک ور چروکیده ، دخترهای تازه شاش‌کف کرده ، ترشیده‌های حشری یانابالغهای دم‌بخت ازدور ونزدیک هجوم میآوردندودوراین توپ طواف میکردند . بطوریکه جانبود سوزن بیندازی آنوقت آنهائی که بختشان یاری میکرد ، سوارلولهٔ توپ میشدند ،اززیرش درمیرفتند یااینکه دخیل به قنداقه و چرخش میبستند ، یااقلا " یکجای تنشان رابآن میمالیدند ، نخورد نداشت که تاسال دیگر بمرادشان میرسیدند : زنهای ناامید امیدوارمیشدند ، ترشیده ها ترگل‌وورگل میشدند ، خانهٔ باباماندهٔ هابخانهٔ شوهرمیرفتند . زنهای نروک هم دوسه تابچهٔ دوقلو ازسروکولشان بالامیرفت وبچه هایشان هی بهانه میگرفتند که : " ننه جون من نون میخوام . " قراول نگهبان توپ‌هم‌تاسال دیگر نانش توی‌روغن بود : دوتاچشم داشت ، دوتای‌دیگر هم قرض میکرد وتوپ رامیپائیدکه‌مبادا خاله شلخته ها بلندش بکنند و تا دنیا دنیاست آنرا وسیلهٔ بخت گشائی خودشان قراربدهند .

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

این حکایت بیست سی‌سال ویا صدوپنجاه‌سال پیش است .یاد ش بخیر دورهٔ ارزانی وفراوانی بود : پنجشاهی که میدادی هفت تا تخم مرغ میگرفتی ، روغن سیری سه شاهی بود ، باصددینار یک نان سنگک برشته خشخاشی میدادند به درازی آدم ، توی " سرتخت بر بریها " یک خانهٔ بیرونی واندرونی ماهی پانزده زاروسه شاهی وسه تا پول کرایه میرفت . معقول هنوز زنها دل و دماغ داشتند وسالی یک جوال گو یند ه " لا اله الا الله " به جامعه تحویل میدادند . هنوز زه وار هر چیز ی تااین اندازه درنرفته بود و تخم لق منشور آتلانتیک واعلامیه حقوق بشر وسایرحرفهای غلنبه سلمبه را توی لپ ملت نشکسته بودند ــ هر چیزی معنی‌واندازه ای داشت . اینجاهم البته نه بطور استثناء بلکه مثل بیشتر جاهای دنیا ، یک پادشاه قدرقدرت مستبد و دوآتشه داشت که از سبیلش خون میچکید ، بطوریکه هفت نفر هیزم شکن مازندرانی نمی توا نست گردن ستبرش رابزند وکسی جراءت نمی‌کرد فضولی‌بکند وبگوید " ابو لی خرت به چند ؟ " واسمش را " شاه بابا " گذاشته بودند ، چونکه بارعیتهایش نداربود ــ یک اندرون ولنگ ووازداشت که ازدخترآسیابا ن گرفته تا دختر پطرس شاه فرنگی را توی آن چپانیده بودواین کارخانه شازده سازیش بود . حالا خیلی حرفها پشت سر این‌شاه شهید میزنند وهزار جور اسناد وبهتان بهش میبندند . اما امروزاینجا ، فردابازار قیامت ، ماباید توی دووجب زمین بخوابیم . سرپیری نمی‌توانیم گناه کسی را بشوریم ومشغول ذمهٔ مرده آنهم‌مردهٔ شاه بابابشویم ــ از شما

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

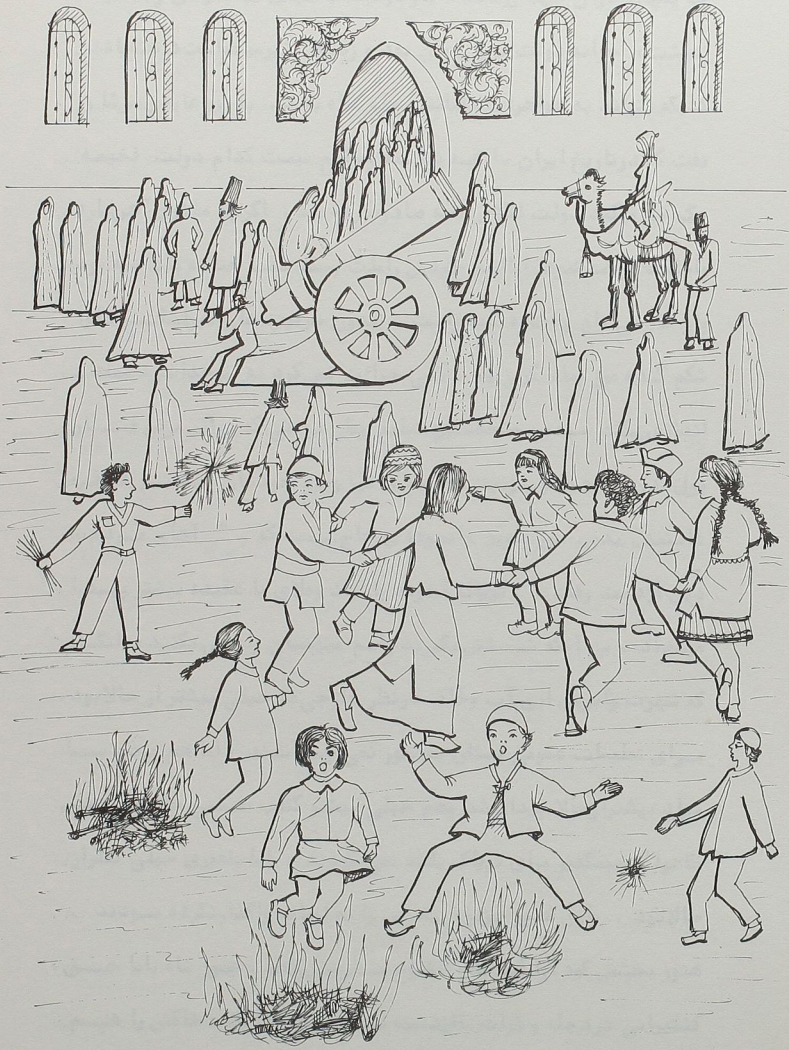

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

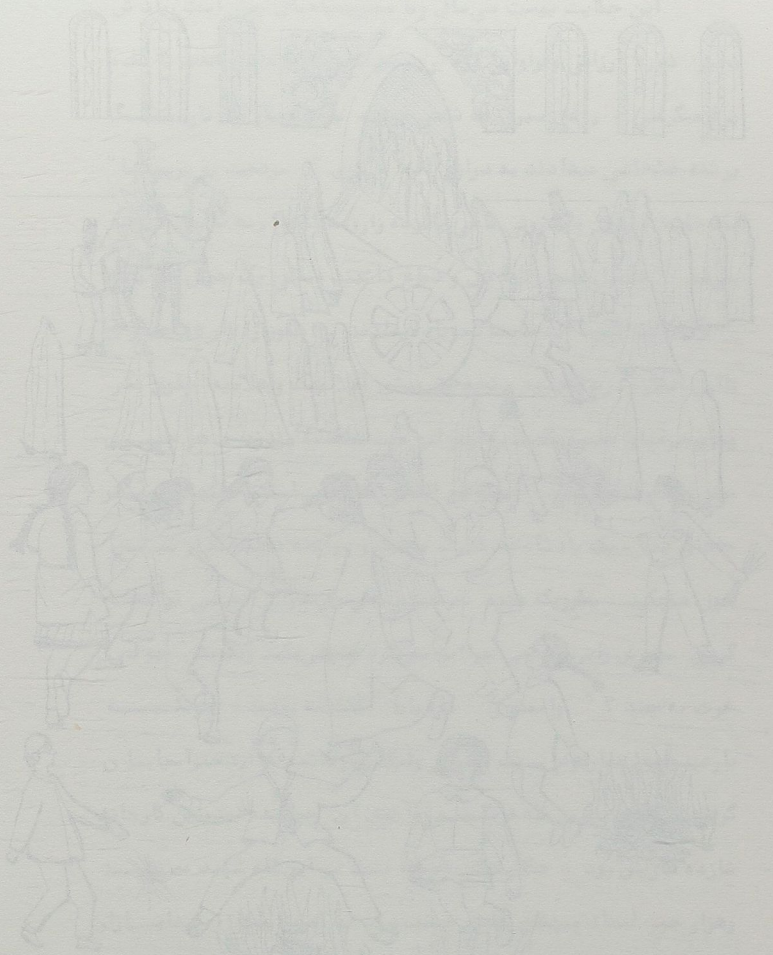

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

چه پنهان درآن عهد وزمانه ، باوجودیکه بانکهای جفت وتاق وجـــود نداشت ، خزانه دولت پر و پیمان بود و زهرهٔ شیرمیخواست داشته باشد کسیکه بتواند به جواهرات سلطنتی چپ نگاه بکند . بدون عایدی سرشار نفت که درتاریخ ایران سابقـه نداشته ومعلوم نیست کدام دولت فخیمه سگ خورمیکند دولت افلاس نامه صادرنکرده بود . اگرچه مشتری آهن پاره واسلحهٔ قراضه نبود امااسم خودش راملت پست عقب افتاده نگذاشته بود واز خارجی وام و اجاره نمیخواست . بدون سرتیپ ها وامیرلشگـــر های شکم گنده مرز پناه گریز پا . کسی جراءت نمی‌کرد به سرحداتش دست‌ـ اندازی بکند ، بدون متخصصین تبلیغ وطن پرستی که دراثر مرض فشـــار پول درخارجه معلق بزنند ، مردم به مرز وبوم خودشان بیشتـــر علاقـه داشتند . بدون سوز وبریز رادیوها ی خاج پرست که : " آهای مـردم ، دین ازدست رفت " گویاکه آخوند باسواد وملای با عقیده بیشتر پیـدا میشدند . بی آنکه شب شش بگیرند واسم میهنشان راعوض بکنند ، انگـار که شهرت وآبروی این آب وخاک درنظر خارجی‌ها خیلی بیشتر از حالابود . بـرای تعلیمات عمومی پستان به تنور نمی چسباندند ، اما هم مردم بـا سواد بیشترازحالا پیدامیشد وهم خیلی بیشتر کتاب حسابی چاپ‌میکردند . ظاهرا "چوب‌تکفیر برای تریاک بلند نمی کردند ، اما وافوری خیلی کمتراز حالابود . باری هنوز جزیرهٔ بحرین را به ارباب واگذارنکرده بـودند . هنوز بخشش کوه آرارات فتح الفتوح بشمارنمی‌رفت ، هنوز شاه بابا حـــق کشتیرانی دردجله و فرات راازدست نداده بود ویک تکـه خاکش را هـــم

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

به افغانها حاتم‌بخشی نکرده‌بودوبرای تمدید قرارداد نفت جنوب هم مردم را دورکو چه نرقصانیده بود ، اما اسم خودش راهم کبیر ونابغهٔ عظیم الشأن نگذاشته بود . خلاصه آنکه حساب وکتابی درکار بود ، هنوز همه چیز مبتذل نشده بود ، مردم بخاک سیاه ننشسته بودند وا ز صبح‌تاشام هم مجبورنبودند که افتخار غر غره بکنند و به رجاله بازیها ی رجال‌محترمتشان هی تفاهر و تخرخر بنمایند وازشماچه پنهان ، مثل این بود که آبادی وآزادی‌وانسانیت هم یک خرده بیشترازحالا پیدامیشد .

برگردیم سرموضوع توپ مرواری خودمان : ــ گفتیم قرا و ل نگهبان کشیک میداد که خاله شلخته ها توپ رابلند نکنند . حالا شما گمان میکنید توپ مرواری یک چیز فسقلی‌بود که میشده آنرا زیر چادر و چاقچورشان قایم کنند وجیم شوند ؟ العیاذ باالله این‌یک اشتباه لپی است وماننمی‌دانیم چطور چنین خطائی از لای فاق قلم خود نویس ما بیرون جست . برای اینکه درازی لولهٔ این توپ هفت قدم‌وشعاع دهنه اش هفت اینچ ووزن گلوله اش دست کم ۷۷ کیلوگرم ووزن لولهٔ‌آن هفت خرواربوده است . بعلاوه هفت کارمندویژه یکی برای باروت ریزی ، دومی برای سنبه‌زدن ، سومی برای کهنه تپاندن ، چهارمی برای گلوله انداختن ، پنجمی برای فتیله گذاشتن ، ششمی برای قنداقه نگهداشتن و هفتمی برای فرمان آتش دادن داشته . وهمینکه درمیرفته . هفت متر عقب میزده‌وهفت کارمند محترم خودرا هردفعه بی ریا زیرمیگرفته‌است. دراین صورت یک چیز باین نکره ای را رستم دستان که سهل است ،عوج‌بن

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

ـ عنق هم سگ کی بود که بتواند از سرجایش تکان بدهد . ـ اما لولهٔ این توپ نه تنهاازهفت جوش وازهفت فلز گرانبها ؛ آهن وسرب وبرنج وارزیزو روی ومس و انتیمون ترکیب یافته بود ، بلکه عنصر مهمی بنام کانتاریدین Cantharidine درآن وجودداشت . (ناگفته نماندکه مابطورکلی بعلت بخل وضنت و خبث جبلت و شرطبیعت ، ازافشای میزان دقیق مواد ترکیب کننده خودداری میکنیم وهمچنین نمی‌گوئیم وزن ویژه وحساسیت این مفرغ که دراثرمالش وسایش درهرسال هفت درصد از آن میکاهد و به‌تشعشع نامرئی آن هفت درهزار میافزاید وقدرت‌استحکام و مقاومت این فلز چقدر است ونیز ازافشاء این‌مطلب دریغ میورزیم و اگر لوله این‌توپ راازفاصلهٔ هفت متر روی ساختمان سه اشکوبه خانهٔ خشتی برسم یادگار ول بکنندممکن است طبقه اول‌ودوم ابدا " آسیب نبینند ، اما زیر زمین وآب انباردرصورتی که مجزاباشدبکلی‌خراب شودواینکه اگر آنرا تبدیل به مفتول بسیارنازک ذره بینی به قطرهفت هزارم میلی متر بکنند ، به احتمال قریب به یقین میشودکفت که هفت دور به‌کمرکهٔ‌زمین پیچیده می‌شود . ویااینکه اگر فلزش را ذوب بنمایند میشودباآن ۷۷/۷۷۷ سوت سونک امریکائی ساخت . ـ البته این حقیر نابغهٔ عظیم الشاءن‌گمنامی هستم که بعد ها دنیا قدرم راخواهد شناخت و مجسمه ام را خواهندریخت و برای فقدانم آب پیاز توی چشمشان خواهند چکانید " ننه من غریبم " راه میاندازند و روی قبرم گل لاله عباسی نثارخواهندکرد . امابر ای اینکه مبادا دانشمندان ارو پا مانند انیشتین ولانژون ومادام کوری وادیسون

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

ازکشفیات این فقیر بی بضاعت سوء استفاده نمایند وآنرا بنام نـــا می خود شان قالب بزنند . تازمانی که Patent پاتئـهاختراعات و اکتشافات خودم را به صحهٔ ملوکانه و مقامات صلاحیت دار نرسانـدهام آمار صحیح وارقام دقیقی که فراهم کرده ام علی العجاله مغشوش می‌کنم ، تالااقل پس ازمرگم این افتخار تاریخی دربست برای میهن عـزیزم باقی بماند .)

حرف سر کانتاریدین بود که بزعم برخی‌ازعلمای عالیمقـــدار مانند : عدیصون ومادام قوری و لانجون و عینشطین ، خاصیت شهوت ـ انگیز این توپ ازدولت سرهمین ماده بوده است . ولیکن چنانکه بعد اشاره خواهدشد . معلوم نیست زرادخانه چی های بومی کستاریکا ، چگونه ایـن مـاده رابدست آورده بودند . بازهم ناگفته نمانادکه‌بعضی‌از علمای‌بسیقو آنالو طیقیا ازجمله : زیقموند فروید و مغنوص حیرشفلدر خاولوق علیص معتقدند که پرستش و نیایش Phatcus (آلت تناسلی) اولیـن مرحله نشو ونمافکـر مذهب نزد طوایف بشر بشمارمیرود ، زیرادرآنـــز مان بشر ساده‌لوح بجز آلت ـ تولید مثل خدای دیگری را به رسمیت‌نمیشناخته و چون درجامعهٔ آنروز زن فرمانروائی داشته و کیابیا وهمه کاره بوده‌وبرا ی انتخاب خدا فقط اوحق راءی داشته . لذا آلت تناسلی نرینه را بـــرای پرستش مظهر الوهیت قرار داده وبرگزیده بود . ولیکن مردهااز پـر ستش آلت تناسل مادینه سرباز زدندوبهمین‌جهت معروف به بت پرست‌و بی‌دین و مرتدوزندیق شدند . بعدها برای تبرئه خودشان درجامعه وهمـــدردی

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

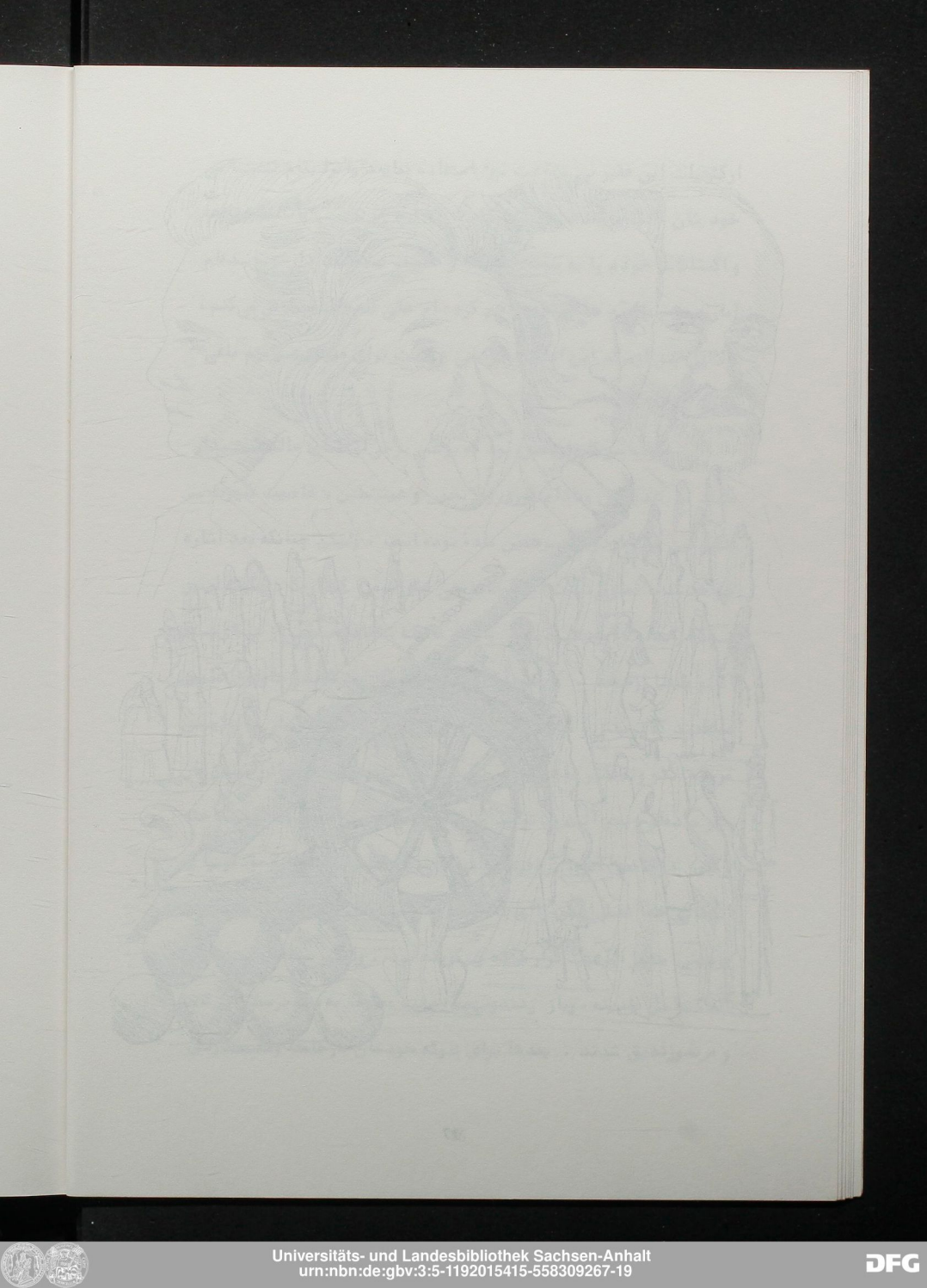

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

باجفت محترمشان بالاخره متوسل به پرستش آلت دوگانه بزرگی شدند ، تا نه سیخ بسوزدونه کباب وبه مذ هب Lingu-Sung گرویدند . ازین رواحتمال قوی میرود که توپ مرواری نه بمنظور جنگی ، بلکه ازنظر شباهتی که لولهٔ توپ باآلت تناسل دارد برای اجـــــرای مراسم مذهبی فالوس ساخته شـده باشد . چنانکه بازماندگان پیروان ایـن طریقت را در معابد لینگم Lingam هندوستان میتوان یـــافـت . پس بطوریکه ملاحظه می فرمائیـد تحقیقـات علمی وفلسفی بما ثابـــت می نماید که علت تمایل به پرستش این توپ یکی خاصیت شهوت انگیـز کانتاریدین بوده که یکجور شقاقل وباماهی سقنقور اسپانیولی می باشدکه درآلیاژ توپ واردکرده بودند ودیگر خاصیت اشتهاآور مناظرو مرایـــائی و هیکل آن . ازاین قرار عقیده وایمان باین توپ مبتنی بر یکجور مـذ هب طبیعی وعمومی و ناشی از تمایلات ذاتی بشری بود نه الکی وآش کشکی مانند سایر عقاید وادیان واوهام .

اگرچه لزومی ندارد . امابازهم برگردیم به اندرون شاه بابـــای خودمان : چنانکه قبلا" اشاره شد ، اینهمه هوو وزن عقدی و صیغه اندرون که سایهٔ همدیگررا باتیرمیزدند ، برای اینکـه پیازشان کو نه بکند وعزیـز دردانه وسوگلی شاه بابابشوند ــ باوجودیکه وسائل مشروع ونا مشـــروع گوناگون از قبیل : جام چهل کلید و جادوگروفالگیرودعانویس وجن گیرو دربان وهیزم شکن ولحاف دوز و " علی چینی بند زن " وآب حـوض کش و برف پاروکن و غیره دراختیارشان بود ازهمهٔ اینهـا که سرمیخوردند ،آنوقت

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

میرفتند ودست بدامان توپ مرواری میشدند . لذااگر توپ مرواری‌نبود ، خیلی ازاین موجودات آب زیر کاه که امروز می‌بینیم شق وشق عرض‌اندام می کنند ویا تو ادارات محترم فتق اموررا رتق مینمایندوجود نداشتند . پس ببینید بیخودنبودکه گفتیم : " شاه باباباملت خودش نداربود " . یعنی اگرتوپ مرواری را دراندرونش احتکارمیکرد . آنوقت چوب توسر سگ میزدی" حضرت والا " ازآب درمیآمد . اما شاه بابا اگرچه اسمش‌مستبد دررفته بود ، باوجود این ، احساسات آزادیخواهی ودموکراتیش می‌چربید .بهمین‌علت بود که توپ مرواری رابی‌ریا دراختیارملتش گذاشت و بعدازآنهم که قتل عام شد . تاسی چهل سال پیش هیچ کدام ازتخم‌وترکه اش که تکیه براریکهٔ سلطنت زدند کاری بکاراین توپ نداشتندوآن بزرگوار هم مشغول بخت گشائی وآبستن کردن خاله شلخته هابود .

یک مرتبه دری به تخته خورد : یک شب مردم ازهمه‌جابیخبر خوابیدندوهفت پادشاه‌را درخواب دیدند صبح‌که پا شدند ، خدا یک پادشاه قدرقدرت برما مگوزید تمام عیار که بانیزهٔ ده ذرعی نمیشد سنده زیر دماغش گرفت بهشان عطاکردکه کسی نمی‌توانست فضولی‌بکند وبهش بگوید : " بالای‌چشمت ابروست " فورا جمعی تازه بدوران رسیده و نوکیسه ورندواوباش دورش راگرفتند وباو خرفهم کردند که : سلطان‌سایه خداست واین مرتیکه برما مگوزیدهم مثل پلنگ که چشم نداردماه را روی‌آسمان بالای سرخودش ببیند به زبان الهام بیانش گذرانید که : عرصهٔ ربع مسکون آنقدروسیع نیست ، که در وی دو پادشاه بگنجد . بیت — :

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

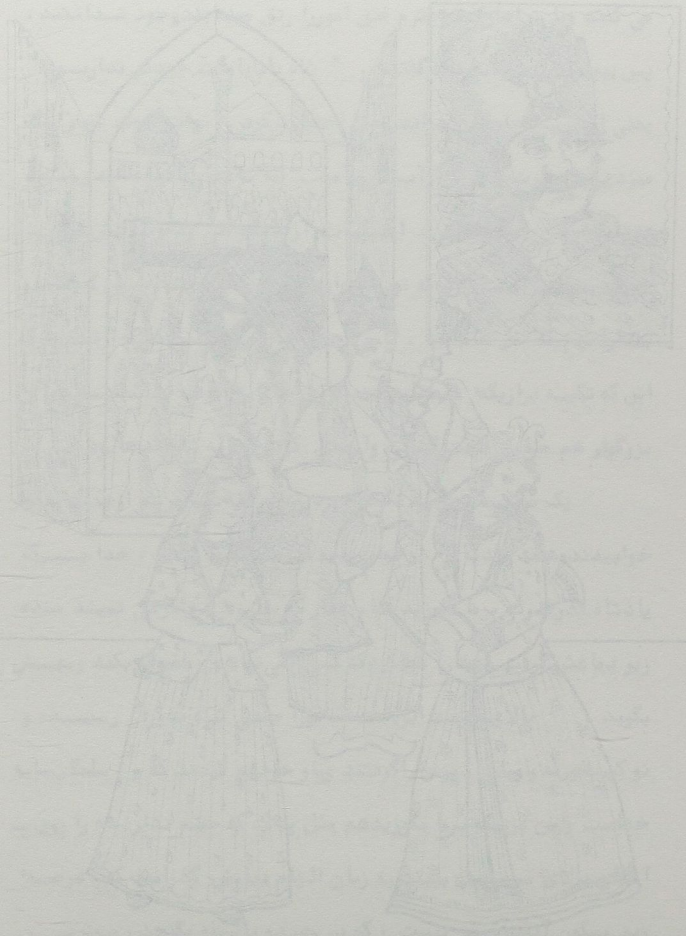

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

جهان را پسند است یک شهر یار ، زنی را دوشوهرنیاید بکار

حالا ما کارنداریم که این عقیدهٔ تمام زنها نیست وگوینده اش حتما " مرد حقه بازی بوده است ولیکن همینکه اعلیحضرت قدر قدرت ما افکاردرونیش را به ارباب اظهارکرد . مشارالیه نه گذاشت ونه ورداشت واسه‌زنگ رفت تو دلش وگفت ـ : " مرتکهٔ احمق فضولی موقوف ـ ! توقاچ زین‌را نگهدار اسب دوانی پیشکشت . " اعلیحضرت هم فورا " تولب رفت ـ فرمودکه مثلی است‌معروف که : برعکس نهند نام زنگی کافور ، اما دید . مسجد جای ریدن نیست . باری یک تعظیم بلند بالا جلو اربابش کردوبهش سر سپرد وقول دادازاین‌ببعد بدون اجازه اوآب‌ازگلویش پائین نرود . بهر حال این پادشاه ظاهرا " میخواست ادای فرنگی‌مآبهارا دربیاورد ، اگرچه رویش نمیافتاد ... اوهم مثل همهٔ شاه‌های دنیا برای خودش مشروطه طلب وآزادیخواه وتن پرورو عیاش وبرای ملتش مستبد بود . کارش این بودکه چشم زهره بگیرد ، مردم را بچاپد و به قناره‌بکشد و برای خودش هی ساختمان بکند . اما چون لغت " شاه " ورافتاده بود ، خجالت کشید که اسم مستبد روی خودش بگذارد ، ماده راغلیظ تر کردو گفت : " من دیکتاتور مستفرنگ ومیهن پرست و مصلح اجتماعی و یگانه منجی غمخوار ماقبل تاریخی هم‌میهنان عزیزم هستم ، هرکس هم شک بیاورد پدرش رامیسوزانم . " وبرای اولین نمایشی که اربابش توی بر نامه پیش بینی کرده بود ، لباس غضب پوشید وحکمی صادرکرد که لانهٔ شغال توپ مرواری راازتوی میدان " ارگ " بکنندوسردرنقا ره خانه‌راباخاک

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

یکسان بکنند .

ازشما چه پنهان ،چه فرمان یزدان چه فرمان شاه شد فورا یخهٔ توپ مرواری راگرفتند وباارد نگی بردند به " میدان مشق " و به اصطبل سوار تبعیدش کردند . نتیجه اش این شد که همهٔ زنهای یائسه وچروکیدهٔ بیوه‌های بی زال وزاتول ودخترهای تازه شاش کف کردهٔ دم بخت ، بااو مثل کاردو پنیر شدند و چون هنوز یک مفتش تریاکی شهربانی شب و روز پای صندوقهای پست کشیک میداد ، عقلشان راسرهم کردند و یک نامه بلند بالای بی‌امضا به خاکپای همایونی نوشتند که : " مرد حسابی مگر عقلت پاره سنگ میبرد ویاخدای نکرده آنقدر بیسوادی که نمیدانی اینجا تهران است وگرز رستم گرو نان ؟ رستم به آن چنانی برای یک چارک نان‌سنگک گرزش را توی چهارسو بزرگ گرو گذاشت آیاهیچ میدانی چرا به طهرون قجر افشارها طهران میگویند ؟ دراحادیث آمده که چون شراب این ناحیه به دهن ابن سعد گوربگوری خیلی مزه‌کرد ، اینجاراطهوران نامید که از " شرابا " طهورا میآیدودراثرکثرت استعمال طهران شد . به روایتی حضرت صدیقهٔ طاهره بعلت افراط درطهارت ازین شهر بد برده است . یکی‌از نوابغ اخیرکه جنون پیغمبریچیگری بسرش زده بودو پیوسته مردم را پیام‌پیچ نمود به ترک بدآموزیها دلالت میکرد تاباین‌و سیله‌همه بااوهم پیمان بشوند وبزیر پرچم آئینش گردآیند معتقدبودکه معنی تهران گرمستان است . فرنکی مآبها معتقدند که : " ته Orient " است : زیرا جهانگردان اروپائی این‌شهررا انتهای مشرق زمین ویا " ته ایران "

پنداشته اند . بعلت اینکه ا ران و ایران ازلغت " ائیر ، مجوسی میآید و بعد ، بشکل Eire یعنی ایرلندکنونی ضبط شده است . زیراایرلندیها ازایران به میهن خودشان مهاجرت کرده اندو خواسته اند این اسم بی مسمی رویشان بماند ، همچنانکه ژرمنهای کرمانی الاصل ازکرمان به بلاد جرمانیه سفرکرده اند . و لیکن علمای پیشین دراین روایت اختلاف کرده اند ودر حدیث معتبر ازکعب الاخبارآمده است که طهران دراصل " ته عوران " یعنی شهر کون لختان بوده است ، زیرا اهالی آن دائم الطهاره بوده اند وازاستعمال تنبان سخت پرهیز داشته‌اند . بروایت دیگر دراصل " ته ران " بوده است . مشتق از ته بمعنی زیر وران بمعنی راننده . یعنی به تحقیق کسانی که به ته میرانند . یعنی کون خیزه میکنند وبعدهم این اسم که ابتدا براهالی اطلاق میشده است رویاین ناحیه‌ماند. توضیح آنکه : درموقع هجوم اعراب اهالی شهر ری ازترسشان البته‌بعنوان اعتراض ، کون خیزه کنان به دامنهٔ کوه البرز که محل طهران کنونی باشد پناهنده شدند و دیگر بشهر ری بر نگشتند . مغول ها که تشریف‌فرماشدند. ازاین ماجراسخت دلچرکین گردیدند وهرچه بادستمال ابریشمی خایهٔ اهالی رادستمالی کردند که به شهرشان برگردند سودی نبخشید . آنها هم به رگ غیرتشان برخورد وفرمان : کن فیکون شهر ری راصادر کردند : حالااین شهرتازه بدوران رسیده که پنج شش تاچیز تماشائی داشت ، تو بساط ازهمه مهمترش راکه توپ مرواری‌بودومازنهای لچک بسردلمان‌رابه‌آن خوش کرده بودیم ورچیدی ؟ انشاء الله که‌ذریاتت ازبیخ وربیفتد مگر

غافلی که‌خدا جای حق نشسته ؟ آخر پایش را میخوری . خاک توسرت مگر توازکدام سرطویله‌دررفتی که نمیدانی تاحالا همهٔ خاج پرستهائی که‌به قصد سیر وگشت به طهران آمده اند ، ازجیمز موریه گرفته تا لرد کور زن و دکتر تولزان ودکترفوریه همگی همداستانند که تنها خمسهٔ معلقهٔ دید نی پایتخت توپ مرواری ودروازهٔ دولت وسردرالماسیه وقصرقجراست که زیرش گنج چال‌کرده اند . حالا مابدرک آبروی پایتخت صدکرورسالهات‌رانریز خجالت بکش ، "

خوب ، هرچه باشداینهاهم مثل شاهنشاه عظیم الشأ نشان‌کور باطن‌وبیسواد بودند و منشأت قائم‌مقام رانخوانده بودند وآداب ورسوم سرشان نمیشد . دراثراین گستاخی احساسات رقیقه ذات‌اقدس شهریاری جریحه‌دار شد . بعد هم هرچه شمرد ، دید چیزهای دیدنی‌تهران عوض خمسهٔ معلقه ربعهٔ معلقه است ، اگرچه " کته پلو بخورنی " بود ، اما چون لغت کافی درزبان مازندانی یافت نمیشد ، این بودکه بهزبان " کله ماهی خور " گیلکی فکرکرد : " هساوه ازنکان چل پدر ، عراقی سیرابی‌خور ، خشتک پلشت ، سینه بریده حقه اشنه دس فدن ، تاامی ذات مقدس ملوکانه امره اینجور شوخی بازین راه دنه گانید . اشنه خیال کی ، پیش ازذات موقدسه اما ، آدمانی ایسابید ، عمارت ممارتانیم چا کوده بید . " (۱)

---

(۱) حالاحق‌این زنیکه‌های چهل پدر ، عراقی ، سیرابی‌خور ، خشتک‌پلشت پارو دم سابیده را دستشان میدهم ، تاباذات اقدس ملوکانه ماازاین شوخی بازیها نکنند . اینها بخیالشان میرسد که پیش از ذات اقدس ماکسانی هم بوده‌وساختمانهائی هم کرده اند .

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

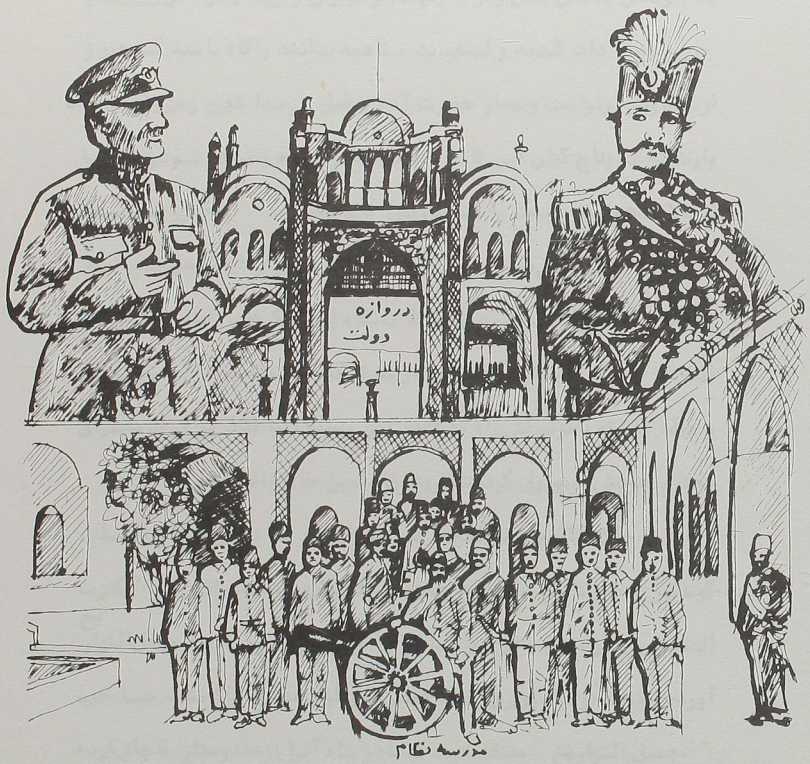

مدرسہ نظام

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

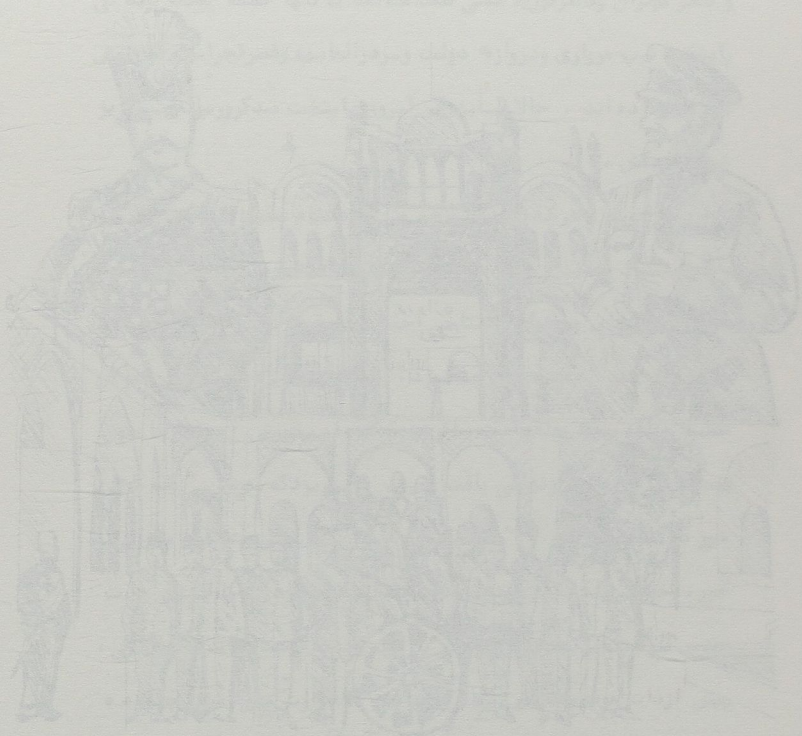

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

دیگ غضبش پلق و پلق بجوش آمد و برای قدرت نمائی مقررفرمود این بناهارابکوبندوباخاک یکسان بکنندوضمنا " گنجی‌که زیرقصر قجرو سرد ر الماسیه چال‌بود ، تحویل ذات اقدس ملوکانه بدهند . باضافه هرچه‌کاشی بنام ونشان شاهان پیش وهرجااسم دکتر تولزان وفوریه و لرد کورزن‌وجیمز موریه‌بود ، داد کندند و لیسیدند ، تاهمه بدانند وآگاه باشند که‌روز ازنو وروزی ازنواست وبعداز حضرت آدم و قبل ازجدا شدن زمین ازخورشید وارث تخت وتاج کیان این قائد عظیم الشاءن بوده وخواهد بودو تا ابدالاباد‌هم ریغ رحمت را بسرمبارکش نخواهدکشید . اماچون هیچ وسیله ای برای ازمین‌بردن توپ مرواری نداشت ، برای اینکه دل‌خاله شلخته هارابسوزاند آنرابرددرحیاط باشگاه امیرلشکرهای زاپاس ، دادبرایش قنداقهٔ سمنتی ریختند وآن میان درقیدش گذاشت ودستورداد هیچ زن‌امل و خاله شلخته رانزدیکش راه ندهندوباین وسیله آنرا فقط برای حرمسرای محترم خودش مونوپول کردوتاامروز روزبهمین حال باقی‌است .

حالا بیائیم‌سرتاریخچهٔ توپ مرواری : ــ درین باب روایات گوناگون وجود دارد : مرحوم حکیم ابوالهیولای ازخود راضی در " کنز ــ المتحیرین "و علامه دهر ابوالقولنج جاموس بن سالوس در " مهمل‌التواریخ " آورده اند که توپ مرواری راشاه عباس کبیراز پرتقالی هاگرفته . صاحب " اجعل التواریخ " معتقد است که نادر شاه آنرا ازهندوستان قاچاق‌کرده و میرزا یقنعلی چلینگر نژاد ادعامی‌کندکه این توپ را پدربزرگش زمان خاقان مغفور درتهران ریخته است . اما ازشما چه پنهان که بهیچکدام

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

ازاین روایات نمی توان اعتمادکرد . ما پس ازنوش جان‌کردن مقـــدا ر
هنگفتی دود چراغ ، اکنون چکیدهٔ محفوظات و عصارهٔ معلومات وخلاصهٔ
مجهولات خودمان را روی دایره میریزیم تاموجب عبرت خاص وعام شـود
وهم خوانندگان عزیز آویزهٔ گوش هوش سازند . اینکه برخی علماءاز جمله
استاد بزرگوار مگرویج بواسیریان اندلسی علیه الرحمه تردیدکرده‌و فرموده
است که‌تو پ مرواری مال پرتقالی‌هابود ، چندان راه دوری نرفته . اما باین
سادگی هم که شماگمان میکنید نیست .

*

کم وبیش درحدود هزاروپانصد میلادی ، پادشاه اندلس مـردی
بود ملقب به دوست مردالینوس Dos Merdalinos که بسیارمستفرنگ
و متجدد وحسابی مستبدبود ، اما دیکتاتورنبود ولیکن نسبت بـه اعـراب
صدراسلام و حتی نسبت به عرب عاربه ومستعربه کینهٔ شتری میورزید .لابد
خودتان بهترمیدانیدکه درآنزمان مملکت اندلس زیرمهمیز بربرها واعراب
مغربی‌بودکه باخلوص نیت وصدق عقیدت ازکفارعیسوی ساو وباج و خـرا ج
و جزیـهٔ بسیارمیگرفتند ومیخواستند بدین وسیلت ثقل آن ملحدان‌ازخدا
بی‌خبـرراصاف کنندتانورافکن ایمان از وجناتشان درخشیدن‌بـگیرد وکفرستان
دلشان به پاکستان مبدل شود . اما حالاچطور شدکه پادشاه پیداکـردنـد ،
راستش این است که این رادیگرخودمان هم نمیدانیم . باری این حیوا ن
ناطق که شقی وزندیق و درونش تاریکتراز حجرالاسودبود ، ازقضا یکـــروز
دیگ خشم همایونش بجوش اندرآمد وبخیالش رسید که اعراب دوره‌جاهلیت

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

و اعراب بادیه نشین راازسرزمین نیاکانش بتاراند . اگرچه این پادشاه مثل سایر سلاطین بیسواد و پرمدعابودواصلا" لاتینی که زبان نامادریش بود ، نمی‌دانست ، اما برای اظهار فضل درآخر هر نطقش این کلمهٔ قصیره کاتن سردار رومی راتکرارمیکرد Carthago Delena

اما عربها کجا وکارتاژیهاکجا این دیگر به عقل ناقصش نمی‌رسید . ظاهرا" انگیزه دوست مردالینوس احساسات تندو تیز میهن پرستانه اش بود ، ولیکن ما پس از مطالعات بسیار باین نتیجه رسیدیم که علت العلل این هرزه دهانی این بوده است که در اثر قانون ختنهٔ اجباری ، زیاد تر از حد معمول از پوست آلت رجولیت اوبریده بودند وازاین جهت مبتلاء به عقدهٔ کم مایگیComplexeDinferiorite وجنون عظمت Megalo Manie یاخودمانی‌تربگوئیم مبتلاء به ناخوشی گنده گوزی‌شده بود . بعضی میگویندکه این شخص سگباز بود وبه خونخواهی سگش "فندق" علم طغیان ورایت عصیان برضداعراب برافراشته‌بود . توضیح آنکه : یکی‌ازسران سپاه اعراب ، معروف به ابن قطیفه که متخصص براه انداختن آسیاها باخون کفاربود ، مهمان خلیفه درقرطبه میشود وفندق سگ سوگلی دوست مردالینوس مچ پای اورا میگزد ودرنتیجه جادرجامشمول قانون‌اعدام باشکنجه میگردد . بروایت دیگر ، چون این شخص ذوق میگساری‌و نقاشی و موسیقی وتماشای پیس کارمن Carmen وباربیه دو سبیل Barbierde Seville (دلاک سبیل تراش) ومجسمه سازی واستنجای باکاغذ داشت واسلام دست وپایش را توی پوست گردوگذاشته

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

بودوبرعکس ازتعدد زوجات وصیغه وروضه‌خوانی ومرثیه ومداحی و تعزیه
ونوحه‌خوانی ونکدی وتسلیم ورضا وروزه و زوزه ومرده پرستی و تقیه‌و
محلل و غسل میت درآب‌روان و استحباب‌تحت الحنک شکاربود ،باخودش
گفت ، راستش این عربهای سوسمار خور بددک وپوز بوگندودیگرشورش
را درآوردند . تاحالا هر غلطی میکردند ، دندان رویجیگرمیگذاشتم .
من حاضرنبودم تمام دستگاه بخور و بچاپ خلافت را بایک موی زهار
فندق تاخت بزنم اماحالاکه سگ نازنینم را بجرم اینکه پرو پارچهٔ این
مردکهٔ جلادراگرفته کشتند ، پدری ازشان دربیاورم که توی داستان ها
بنویسند . ازاین ببعد اندلس مال اندلسی هاست . مگر پیغمرشان رسول
اکرم قبل ازتحریف قرآن بدست عثمان رضی‌الله عنه ، بموجب آیهٔ شریفه
نفرموده . " ومآارسلنا من رسول الا بلسان قومه ." پس پیغمبرما باید
کتابش بزبان اندلسی باشد . میان خودمان بماند ، مگربرای‌ماچه‌آوردند
مذهب آنها سیکیم خیاردی است ، معجون دل بهمزنی ازآراء وعقاید
متضادی است کهاز مذاهب وادیان وخرافات سلف هول هولکی وهضم‌نکرده
استراق وبی تناسب بهم درآمیخته شده است ودشمن‌ذوقیات حقیقی
آدمی‌واحکام آن مخالف باهرگونه ترقی وتعالی اقوام وملل است وبضرب
شمشیر بمردم زورچپان‌کرده اند ، یعنی شمشیر بران وکاسهٔ گدائی است .
یاخراج و جزیه به بیت المال‌مسلمین بپردازیدیا سرتان رامیبریم هرچه
پول وجواهرداشتیم چاپیدند ، آثارهنری ماراازمیان بردند وهنوزهم‌دست
بردار نیستند هرجا رفتند همین کارراکردند . ماکه‌عادت نداشتیم

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

دخترانمان رازنده‌بگوربکنیم . چندین ملکه ازجمله ایزابل‌دخت دراندلس پادشاهی کرده اند . ما برای خودمان تمدن وثروت وآزادی و آبادی داشتیم وفقررافخرنمی‌دانستیم ، همه اینهاراازماگرفتند وبجایش فقر و پریشانی ومرده پرستی و گریه و گدائی وتاءسف واطاعت از خدای غدار وقهار وآداب کونشوئی وخلا رفتن برایمان آوردند ، همه چیزشان آمیخته با کثافت وپستی وسود پرستی وبی ذوقی ومرگ وبدبختی‌است . چرا ریختشان غمناک وموذی است و شعرشان مرثیه وآوازشان چسناله است ؟ چونکه باندبه وزوزه و پرستش اموات همه اش سروکار دارند . ــ برای‌عرب سوسمارخوری که چندین صدسال پیش بطمع خلافت ترکیده زنده‌هاباید تمام عمر بسرشان لجن بمالندوگریه‌وزاری بکنند ــ درکلیسای مابوی خوش عطرو عبیر پراکنده است و نغمه ساز وآواز بگوش میرسد ، درمسجد مسلمانان اولین برخورد بابوی گند خلاست که گویاوسیلهٔ تبلیغ برای عبادتشان وجلب کفاراست تابااصول این مذهب خو بگیرند . بعدحوض کثیفی که دست وپای‌چرکین خودشان رادرآن میشویند وبه آهنگ نعرهٔ موءذن ، روی زیلوی‌خاک آلود دولاوراست میشوند وبرای‌خدای‌خونخوارشان مثل جادوگران وردوافسون میخوانند . جشن نوئل ما باگل وگیاه وعطرو شادی وموزیک‌برگزارمی شود ،عیدقربان‌مسلمانان باکشتارگوسفندان‌ووحشت و کثافت وشکنجهٔ جانوران انجام میگیرد . دوره‌مردانگی وگذشت‌وهنر ــ نمائی ودلاوری بارستم وهرکول سپری شد ، دراسلام بایدازروی پهلوانانی مانندزین العابدین بیماروامام‌حسین که تکیه به نیزهٔ غریبی میکند گرده

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

برداشت خدای ما مهربان وبخشایشگر است ، خدای جهودی آنهـــا قهارو
جباروکین توز است وهمه اش دستور کشتن و چاپیدن مردمان رامی دهـدو
پیش از روز رستاخیز حضرت صاحب رامیفرستد تاحسابی دخل امتـــش را
بیاورد وآنقدرازآنها قتل عام بکند که تازانوی اسبش درخون موج بز نـــد
تازه‌مسلمان موء من دوآتشه کسی است که به امیـد لذت‌های موهوم شهوانی
وشکم پرستی آندنیا بافقروفلاکت وبدبختی عمررابسربردووسائل عیش‌ونوش
نمایندگان مذهبش رافراهم بیاورد . همه اش زیرسلطهٔ اموات زنـــدگـــی
میکننـــد ومردمان زندهٔ امروزازقوانین شوم‌هزارسال پیش تبعیت می‌نمایند
کاری‌که پست ترین جانورنمی کند . عوض اینکه به مسائل فکری و فلسفـی‌و
هنری بپردازند ، کارشان این است که ازصبح تاشام راجع به‌شک میـان‌دو
و سه واستحاضهٔ قلیله و کثیره ومتوسطه بحث کنند . این مذهب برای یک
وجب پائین تنه ازجلو وعقب ساخته‌وپرداخته شده ، انگارکه پیش از ظهو ر
اسلام نه کسی تولیدمثل میکرده ونه سرقدم میرفته ، خدا آخرین فرستاد ه
برگزیده خودراماء موراصلاح این امورکرد ، تمام فلسفهٔ اسلام‌روی‌نجاسات
بنا شده اگرپائین تنه راازآن بگیرند ، اسلام رویهم میغلتدو دیگر مفهومی
ندارد . بعد هم‌علمای این‌دین مجبورند ازصبح تاشام بازبان ساختگـــی
عربی سروکله‌بزنند و سجع وقافیه های بی معنی و پر طمطراق برای اغفا ل
مردم بسازند ویاتحویل هم بدهند . سرتاسرممالکی راکه فتح کردنـــد ،
مردمش رابخاک سیاه نشاندند و به نکبت وجهل وتعصب وفقر وجاسو سی
ودوروئی و تقیه ودزدی وچاپلوسی‌وکون آخوندلیسی مبتلاء کردندوسرزمینش

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

رابشکل صحرای برهوت درآوردند . درست است که عرب پست ترازاین بود که ازاین فضولی‌هابکندواین فتنه راحاسوسان یهودی راه انداختندو بادست خودشان درست کردندبرای اینکه تمدن ایران وروم رابراندازند و به مقصودشان هم رسیدند ، اما مثل عصای موسی که‌مبدل به اژدها شد وخودموسی ازش ترسید ، این اژدهای هفتادسرهم داردنیارا می بلعد . دیگربس است . اندلس مال اندلسی هااست . همین روزی پنج باردولا و راست شدن جلو قادرمتعال که بایدبزبان عربی بااووراجی‌کرد ، کافی‌است که‌آدم راتوسری خوروذلیل وپست وبی همه چیز باربیاورد . بدیهی است که این مذهب دشمن بشریت است ، فقط برای غارتگران واستعمارچیان آینده جان میدهد . پس فساد رابایدازریشه برانداخت . Delenda Carthago

(مابی‌اندازه متاءسفیم‌که دراینجا ازلحاظ بیطرفی مورخ که لازم است‌تمام جریان اموررا برشته تحریردرآورد ، ناچارافکار درونی این زندیق بندیق‌را که پراست ازاشتباهات تاریخی وفقهی واخلاقی واجتماعی وتاریخ طبیعی شرح دادیم . زیرا بموجب شرع مبین کسی‌که چنین تصورات سخیفی در مخیله اش بپروراند ویاچنین اسائه ادبی رابه ارکان شریعت غراجایز بشمارد بی شک واجب القتل است وتمام اعقاب واخلافش به آتش جهنم خواهند سوخت . هرچند برای این ترهات جواب دندان شکنی تهیه کرده ایم ولیکن چون ازموضوع ما خارج بود وبه درازامیانجامیدامید واریم درجای مناسب بدرج آن اقدام کنیم . انشاالله تعالی .)

بعددوست مردالینوس ازسر رف تورات رابرداشت ،حضرت‌موسی‌را

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

بەجان شاخه نباتش حضرت یوسف قسم داد وتورات رابازکرد ، دید خداوند بخشایشگرمهربان درسفر تثنیه نوشته . " آتشی درغضب من افروخته شده ، وتا هاویهٔ پائین‌ترین شعله‌ورشده است . وزمین‌راباحاصلش میسوزاند . واساس کوهها را آتش خواهدزد . برایشان بلایاراجمع خواهم کرد . وتیرهای خودراتماما " برایشان صرف خواهم نمود . ازگرسنگی کاهیده وازآتش تب . واز وبای تلخ تلف میشوند . ودندانهای وحوش را با یشان خواهم فرستاد . بازهر خزندگان زمین . شمشیرازبیرون ودهشت از اندرون ایشان را بی‌اولادخواهدساخت ، هم جوان وهم دوشیزه‌را ، شیر ـ خواره‌راباریش سفید هلاک خواهدکرد . " دوست مردالینوس این رابفال نیک گرفت ، پوز خندی‌زد وباخودش گفت . "

پس معلوم می شود دست حق پشت وپناه ماست " یک روزهم بی مقدمه به اعراب شبیخون زدوهمه شان راتاروماركرد ومقدارهنگفتی ازآثار تمدن عرب که عبارت بود از . لوله هنگ ودوغ عرب وکفیه عقال وواجبی و نعلین وعمامه‌وتربت اصل ازآنها به غنیمت گرفت . اعراب هم از ترس ـ ترسایان براهنمائی خلیفه خود المستاصل من الله ، دمشان راروی‌کولشان گذاشتند ، مشکهای خودرابادکردند ، روی دریا انداختند وسوارشان شدند و به حال اعتراض از طنجه یاتنگهٔ هرکول که بعد کنایه معروف به " جبل طارق " شد ، فراریدن گرفتندوبه بیابانهای سوزان‌شمال افریقا پناهنده شدند . ولیکن روحیهٔ خودرا نباختند وبرای تقویت پشت‌جبهه سرداردلیرشان طارق بن صعلوک که سورمهٔ خفارا ازچشم میزدوحالاعقب ـ

نشینی پیروزمندانه‌کرده بود ، خودرا از تنگ وتانینداخت . حماسهٔ آتشینی به زبان فصیح عربی نجد وبه بحر مدور مخبط ماء بون برای قشون شکست‌خورده اش خواندکه ماترجمه فارسی آنرا برای استفاضه واستفادهٔ قارئین گرامی خود ذیلا" مینگاریم .

" به تحقیق ودرستی‌که ، چنین است وجزاین‌نیست که کفارخدا‌نشناس باکمال احترام عذرمارااز اندلس خواستند . اماغافل ازاینکه به کوری چشمشان همهٔ کفار به دین مبین وآداب و عنعنات اسلامی دلالت شدندوبفقروفاقه وجهل وگریه ومرده پرستی واطاعت وتقیه‌هدایت‌گردیدند زیرا ازهرگونه تقصیرات خویش منفعل و شرمسار وبلطف ومرحمت حجت‌الحق خوشدل وامیدوار شدند . بطوریکه گرمابه های خودرا باکتاب گرم می کنندوتمام دارودار و ضیاع وعقارخودشان را بعنوان زیارت اماکن متبرکه‌وبیت الحرام وباج سبیل وسهم امام به بیت المال‌مسلمین‌میفرستند.

رقص سربندان Sarbande وچوپی آنها به رقص شکم وکمانچه و نی‌لبک و تنبک و مو سیقارو سنج‌و مزمار و چهار پاره ودهل وعودوبر بط وارغنون ورود ودف و چنگشان به سوت سونک وعاروق و سکسکه ودهن‌دره والحان نشاط انگیز ملیشان به زنجموره و چسناله‌های جگرخراش و حجاری آنها به سنگ قبرتراشی ونقاشی آنها به کاشیکاری مساجد مبدل شد . باغ وبوستانشان ویران ، شهرهایشان خراب و مسکن زغن وزاغ و جشن Christmas آنها عیدقربان گردید وجشن‌وسرورآنهامبدل به عزاداری وندبه وزاری‌شد . زبان حرامزاده وثقیل عربی که‌ملل مقهور

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

به عنوان زبان بین الملل برای تبادل افکار خود بشیوهٔ زبان اسپرانتو جعل کردند و همین یگانه معجزه اسلام بشمار میرود ، بعدها بعنوان زبان سلیس و فصیح ، ملل استعمارچی به خودشان حقنه خواهند کرد . کتابهای علمی و ادبی وفلسفی آنها سوخت ورسالات درباب آداب خلارفتن وکونشوئی وبندازبایک تانه صیغه و متعه واحادیث واخبار وفقه واصول جای آن گرفت. بدرستی که بعدها هم اگر غلطی بکنند ، علم وهنروفلسفه وادبیات آنها باسم تمدن اسلامی مشهور خاص وعام خواهد شد . اگر از قرطبه دست ما کوتاه گردید ، درعوض ، تمام شمال افریقیه تا دمشق و بغداد و بلادیاجوج وماءجوج وجزیرهٔ وقواق توی چنگول ماست . اینست وجزاین نیست ، بدرستی که همانا اگر کفار هفت کفش آهنین بپا کنند وهفت شلیته آهنی نیزبپوشند وبه تعقیب مابکوشند به گردمان نخواهند رسید . البته لازم به تذکار نیست وجمهور ناس آگاهند ، باضافه فریضهٔ دینی ووظیفه اخلاقی واجتماعی هرفردمسلم شیرپاک شترخورده است که کفاررا امربمعروف ونهی از منکر بنماید . هرگاه سرباز زنند وراه عناد وعدم انقیاد پویند ، مالشان مباح وخونشان حلال وزن به خانه شان حرام است . بموجب آیه کریمه . " اقتلوا المشرکین حیث وجد تموهم . " یعنی بکشید کافران و مشرکان را هرجابیابیدایشانرا . و آیه دیگرکه فرموده . " یاایهاالنبی جاهداللکفار والمنافقین " یعنی . ای پیغمبر خدا جهاد کن باکافران ومنافقان . مگر پیغمبراکرم آنهاحضرت مسیح درانجیل لوقا باب ۲۲ نفرمود . " بایشان گفت لیکن الان هرکه کیسه دارد آنرا بردارد وهمچنین توشه دان راوکسیکه

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

شمشیرنداردجامهٔ خودرا فروخته آنرا بخرد . " همچنین درانجیل متی باب دهم خداوندآنها پسر مسیح میگوید . " گمان میریدکه‌آمده‌ام تا سلامتی‌برزمین بگذارم ، نیامده ام تاسلامتی بگذارم بلکه شمشیررا . " پس بماثابت میشودکه همهٔ اولیاء وانبیاء سامی حتی آنهائیکه به صلح جوئی و بشردوستی مشهورند ،هو چی و چاقوکش بوده اند . ازاینقرارمادهٔ موریت ماتولید فقروویرانی وکشتاراست . چنانکه در حدیث نبوی وسنت مصطفوی حضرت ختمی‌مرتبت برخودبالیده‌میفرماید . " هرکجاکه‌گاوآهن رفت ننگ ببارآورد . من برای‌کشاورزی فرستاده نشده ام بلکه برای کشتارآمده ام . من نه یک خشت روی خشت گذاشته ام ونه یک درخت‌کاشته ام . " بر ماست که فرمایشات آن بزرگواررانصب العین خود سازیم و هرچه زود تر بقتل‌و غارت کفار بپردازیم . و نیز درگوشه وکنار فرمود که : " شما اگر کشته بشوید یکراست میروید به بهشت عنبر سرشت واگر بکشید بازهم جایگاهتان درغرفات بهشت است واگرزخمی بشوید جراحات شمابا تربت که پنی سیلین شیعیان علی علیه السلام است التیام خواهد پذیرفت . " (ازابو جعل بن جلت بن عبدالطناف مرویست که حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله فرمودکه‌هرکه این حدیث راروزی چهل هزاربارربخواند چنان باشد که جمیع کتبی که خدا برانبیاء نازل گردانیده قرائت نموده است ودرروز محشر هشتاد هزار فرشته شاخ حسینی کنان موکب شترش را به‌بهشت مشایعت خواهندکرد .) به تحقیق سید کائنات وخلاصه موجودات وشفیع روز عرصات گویدکه : به عزت و جلال وقدرت ما که‌هرآن بندهٔ شرمنده

که شرایط بندگی و مراسم عبودیت وسرافکندگی بتقدیم برساند ، حوری‌از حوران بهشت درحبالهٔ وی درآید که سرش درمشرق و پایش درمغرب باشد ودرفضای جنت برسریر مملکتش نشانم ودرروزقیامت هنوز به‌دار ثـــواب نارسیده از سندس و استبرق خلعتش پو شانم وبه انواع اعزازواکـــرام بمقام و منزلتش رسانم . همهٔ این فرمایشات مرا بعدها تاریخ قضـــاوت خواهدکرد . زنده باد المستاصل من الله . جاویدبادبیت المال‌مسلمین . شادباد روح ابو لحدبن ملا بیناس بن نسناس بن کناس . زنده بـــاد عرب بائده و زائده و عاربه و مستعربه خضرموت . زرت مشق ، . . . "

این خطبهٔ وق وقیه درمیان غیه وهلهلهٔ اعراب جاهلیـــت بـــه پایان رسیدولشکریان‌مقداری سربریده وگوش و دماغ بریده کفارراکه بـــه‌نخ ریسه‌کرده بودند ، دور گردانیده بالاتفاق فریاد برآوردند که : " باتاجان داریم بکوشیم وهرگز جامهٔ ننگ‌وعاربرتن نپوشیم‌ن‌چنانکه‌حضرت ختمـــی مرتبت فرمود : " وقیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله اوادفعوا . " یا دشمن راازدم تیغ آبداربگذرانیم وبه قعر دوزخ گسیل داریم ، یاخود بـــی درنگ شربت شهادت بنوشیم وسرسبز وسرخ رو به خدمت حضرت خضـــر پیغمبر و حزقیال خیرالبشرشتابیم . بیت :

همه سربسرتن بکشتن دهیـــم ازآن به که کشور بدشمن‌دهیم

اما میان خودمان‌بماندکه جگر خلیفه المستاصل من الله برای موش صحرائی لک زده‌بود . ازاین‌رو ، بطمع سوسمار ، دزدکی بایکنفرازاعراب مزدور اجانب و خائن که درمیهن فروشی‌گوی سبقت ازهمگنان ربوده‌بود ، گـــاب بندی‌کردواوراماهٔ مورنمودشبانه متن کامل این سخن رانی رابه سمع مبـــارک

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

سلطان اندلس برساند . شخص اخیر ، پس ازانجام مأموریت خود بطرز موفقیت آمیز ، بدریافت چندموش صحرائی پروار بعنوان پاداش مفتخرشد. بهمین علت ، باآنکه کمرتمدن شرق‌وغرب زیربارمنت تمدن عرب موشخوار خم شده بود ، اعراب غیرتی نخواستند جامهٔ ننگ وعار بپوشند ، این‌شد که تمام مزایای هنرودانش و فلسفه‌واختراعاتی که به وجودآورده بودند برای ملل غربی‌گذاشتندوخودشان کمافی السابق باکون لخت یک عبا پوشیدند ودرمیان ریگ روان صحاری عربستان مشغول عنعنات ملی وشکار سوسمارگردیدند .

ازطرف دیگر ، دوست مردالینوس که پیشینه فتوحات معجزآسای عربهارادرکتاب " جامع الاباطیل‌والاضداد " خوانده بودو ضرب شست دزدها وگردنه‌گیرهای آنهاراچشیده بود ونمی دانست که بموجب ناموس طبیعت حالادیگرموش ازکونشان بلغورمیکشد ، دستپاچه شد و بزبان فصیح آندلوزی باخویش گفت : " ای دل غافل ، نکندکه این موشخواران اهریمن نژاد دوباره جان بگیرندوخلیفه‌آنها نعوذ بالله که در عربستان است ، (فراموش نشودکه اطلاعات تاریخی دوست مردالینوس خیلی نم می کشید و درمکتب خانه همیشه سر درس تاریخ ازملا باجی نمرهٔ صفر میگرفت . باین علت المستاصل من الله را با شخص اخیر اشتباه‌کرد .) به موجب این‌آیات ربانی وکلمات سبحانی که در سوره البقرمیفرماید :

" واقتلوهم حیث ثقفتموهم واخرجوهم من‌حیث اخرجوکم . "

قشون کشی بکند . آنوقت حساب من باکرام الکاتبین‌خواهدبود وحتما " ابن قطیفه ازخونم آسیاب راه خواهد انداخت . بعلاوه تمام سواحل دریای

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

میانه زیر کنترل آنهاست وکانال سوئزراهم هنوز فردیناندوله صبص نبریده که بتوانم ازآنجابالطایف الحیل جنگی قاچاقی بگذرم و کلک عربستان‌رابکنم تا خلیفه درمقابل امرانجام گرفته واقع گردد. پس چه‌خاکی بسرم بریزم ؟" باینجاکه رسید، فکر بکری به خاطرش خطورکرد ؛ فورا " زنگ زدوناخداکریستف کلمب رانزدخود خواند. ـ ناخداکلمب مردی بود کوسبح‌وازرق چشم و نتراشیده ونخراشیده ازاهل بلاد روم که هرجامیرسید جوزی ازجیب درمیآورد و بهوامیافکند ومیگفت ؛ " هرگردوئی گرداست ، هرگردی گردو نیست. اما زمین گرداست مانندگلوله. " و معروف است که این جملات حکیمانه‌راازاستاد خودبطلمیوس آموخته بود وباهرکس برمیخورد ، میخواست اظهار لحیه کرد ه باوثابت بنماید کهازجانب مغرب هم میتوان به هند رفت و همیشه وردزبا نش بود کـــه ؛ Ellevente Parel Pioente

مخفی نمانادکه ایطالیائی ها از ترس کشف امریکا به ملوانان خود اجازه نمیدادندکه‌ازدریای میانه خارج بشوند . ازطرف دیگر، کشیش هـــای گردن کلفت هم چون عقیده کرویت زمین رابرخلاف نص صریح توراه‌وانجیـــل میدانستند، ناخدا کلمب راتکفیر کرده بودند و دربدر دنبالش میگشتنـــد کـــه اوراهم مثل مرحوم گالیله شب عـــید عمرکشان زنده‌زنده بسوزانند. این شد که کلمب هم سرقوزافتاد . رفت وجلو دوست مردالینوس زانوزدوزمیـن ادب بوسه دادوعرض کرد ؛ " مقرب الخاقانا ، قبلهٔ عالم بسلامت بـاشد و هرچه فرمائی‌کنم . زیرا بندگان را درمقابلهٔ فرمان پادشاهان تادربدن جا ن است جز امتثال روی ندارد. بفرمان شاه کمر بندم وتادشمنان راچون کمر طناب درگردن ، پیش خدمت نیارم ، سربربالش‌آسایش ننهم. ایـن بنـــــدهٔ

درگاه بفراست دریافتم که قبلهٔ عالم عزم به تسخیر بلاد عربستان جـــزم فرموده اند . همانا اگر این جان‌نثاررا رخصت دهند ، دماراز روزگار ایـــن امت سوسمارخوار درآورم وازخون پلیدشان آسیاهارابگردش اندازم واز کاسهٔ سرشان آسمان خراشها بپردازم . " دوست مردالینوس را این سخـن سخت پسند افتاد ، فرمود : " دم فروبند وبازو بگشای ، الحال بایـک شـا خص ویک قطب نما ولشگرجراری مسلح به تیر وکمان وزوبین‌و خفتان و سنان و تبـر و سپر وزره‌وکلاه خودبسر ، بررزمناو " قرطاجنه " سوار شو وازهرجانوری‌جفتی نرینه ومادینه باخودبرگیر و چند کشیش مجرب روحانی‌وبری از غواسق‌جسمانی باخویشتن همراه ساز و بقصد تسخیر بلاد تازیان بتازوهرچه زودتر ، سنـــد مالکیت آن دیار نکبت باررا باسربریدهٔ خلیفه برای‌اعـلیحضرت ما بیار تـــا موجبات انبساط خاطرعاطرمان فراهم گردد . "

همینکه کریستف کلمب ازخدمت سلطان مرخص شد ، دزدکی‌نمد سرسرای‌کاخ همایونی راجمع کرد . قضاراخواجه حرمسرا ملقب به " سوزمانـی پناه " رابدانجا کذرافتاد ، انگشت حیرت بدندان‌گزیدو پنداشت ایـن مرد قصد سرقت دارد . ولی ناخدا کلمب که خود اهل دل‌بود ، بفراست پنـــدار ناهنجار وی رادریافت و پیش از آنکـه بزندانش بزندگفت : " ای خواجه ، مرا مهمی صعب در پیش است . این برای امتثال فرمان مبارک جهان مطاع است . تاقبل از بریدن سر خلیفه . آنچنان لای این نمد لهش کنم‌تا ریغـش درآید . چنانکه خود گفته ام : ولیس هذا اول قاروه کسرت فی‌الاسـلام . " خواجه رااین سخن خوش آمد ، آب در دیده گردانید وگفت : " پس دســت علی بهمراهت . " ودیگرمزاحم وی نگردید .

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

ناخداکلمب بروزوساعت میمون حرکت کرد . حالا دیگر بـه چـه درد شما میخوردکه جزئیـات این مسافرت خطرناک رابرایتان شرح بـد هیم . القصه ، رزمناو قرطاجنه دوسه‌ماه چون مستان پیلی پیلی خوران‌روان بـود . اما برخلاف انتظار ، خبری از شبه جزیرهٔ عربستان نشدکه نشد . ضمنـا" در کشاکش بادهای مخالف ، رزمناو دوسه بارازهمان راهی که رفته بود برگشت وهمهٔ سازوبرگ سرنشینان رزمناو نیز به ته کشید . ناخداکلمب دست به نماز ودعابرداشت وتوبهٔ نصوح کرد . (البته این لغت هیچ ربطی بانساو نسو بمعنی مرداروهمچنین دروج نسوش که نزد مجوسان بمعنی دیو پلیـدی است ندارد . زیرا دراحادیث معتبرآمده که نصوح درزمان پیشین مردی بود کوسه‌و پستانی مانند پستان زنان داشته است یعنی یک خنثی بتمام معنی ، چنانکـه شاعر ماقبل‌تاریخی‌گفته است :

زانک آواز و رخش زن واربود　　لیک شهوت کامل و بیـدار بـود
او بحمام زنان دلاک بـود　　دردغاو حیله بـس چالاک بـود .

دست برقضا ، یکروز نگین انگشتر دختر پادشاه درحمام گم می‌شود ،دختر شاه امرمیکندکه حضاررالخت‌کنندوبجویند . نصوح ازوحشت اینکه اسرارش هویدا شود غش می کند . اما قبل ازاینکه نوبت باو برسدنگین پیدامی‌شود . او هـم فورا" دست ازاین شغل بی خیروبرکت میکشد ، توبه می کندودردامنهٔ کـوهی منزوی میگردد . والله اعلم ،) ــ باری ازدرگاه حضرت ابدیت مـراد طلبیدکه‌اگرجان بسلامت بدر بردازعقیدت کرویت زمین دست بکشدو در دیر رهبانان اعتکاف گزیندوبه خدمت پیر دیر کمر بندد . همینکه یاءس و حرمان براو چیره شد . تصمیم به هاراکیری‌کردن‌گرفت ، وصیتنامهٔ خودرا نوشت

و مهرکرد وبرای خدانگهداری باهمکاران محترمش روی شراع کشتی رفت وبه اطراف‌وجوانب نگریست . ناگهان ساحلی ازدور بنظرش رسید . گمان کردکه دریا بارعربستان است . فورا " وصیتنامه خودرا جردادودرآبریزگاه افکند ، سپس دست افشان و پایکو بان بیرون‌آمد و هنگ چهارم‌موتو ریزهٔ قشون خود را به خط‌کرد وسان دید و پیش خود گفت : " بیارآنچه داری زمردی وزو ر ، که دشمن بپای خودامد بگور . " فراموش کردیم بگوئیم که ناخدا کلمب ذوقی‌سرشارداشت ، اما چون بیمایگی دانته و پترارک براو ثابت شده بود و شکسپیرهم درنظرش شاعرکی نادان و مجهول الهویه بیش نبود ، ازاین رو ، درایام صباوت ابیات بسیاری از سوزنی سمرقندی افغانی و عبیدزاکانی‌افغانی و امیر خسرو دهلوی پاکستانی و نظامی قفقازی ومولوی رومی ترک و ابن‌سینای تازی از بربود و بامناسبت و یابی مناسبت ازآنها استشهادمینمود .

چه دردسرتان بدهم ، همینکه رزمناو بساحل رسید ، ناخدا کلمب دید مردمان بومی درکنار آن دور لولهٔ کلفتی که روی دو چرخ استوار بود مشغول رازونیاز وانجام مراسم وتشریفات خاصی هستند : دسته‌ای صورتک زده و بته آبپاش رنگ گرفته بودند و قرکمرمیآمدند و میخواندند : " ازقدیم وازندیم مامیزدیم و میرقصیدیم . " زنهاازسروکول این لوله بالا میرفتندواشعارنشاط انگیز میسرودند . دن ژوانهائی که بسر شان پر کچل کرکس زده بودند متفکرانه سیگارماری یوانا Mari Juana میکشیدند ویابحالت آموک Amok یک دشنه‌برلب داشتندودور لوله به‌آهنگ سامبا ورومبا و کونگا طواف میدادند و قر وغربیله میآمدند . ازمشاهدهٔ این‌وضع ، کلمب به شگفتی‌اندرشد ، ناگاه دید بغیرازهفت تن که

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

گویا خدمتگزاران ویژهٔ این لوله بودند ومحتملا " فوق العادهٔ ویژه هم دریافت می کردند ، همه پراکنده شدند . یکی ازآن خدمتگزاران نزدیک رفت وبه ته لوله آتش داد . یکباره غرش تندر آسائی در صحن فضا طنین انداخت ؛ مقداری اشعله و ادخنه ازدهنهٔ لوله درامد و چرخ ها به عقب زدند وهفت نفر کارمندویژه رازیرگرفتند .

از مشاهدهٔ این منظره ، لرزه براندام کلمب افتاد . در حال بسجده درآمدوگفت ؛ " سبحان الله ، این چه حکایتی است ؟" سپس سراز سجده برداشت ودید هفتادودو هفت تن ازسرنشینان کشتی ازاین صدا ی مو حش زهره ترکانیده وبه سرای باقی شتافته اندوبقیه همگی به شکم رو ش دچارند . چیزی نمانده بودکه ناخدا کلمب هم خرقه تهی کندویالااقل مجبورشود که تنبان خودرا عوض بنماید . (البته بمنظور اینکه تنبان مزبور رابه موزهٔ نظامی اندلسستان بفرستد تا جزو افتخارات باستانی و میهنی در آنجا بمعرض نمایش گذاشته شود .) ناخداکلمب پیش خودتصور کرد این یکی از حقه بازیهای سوق الجیشی اعراب است . لذاآماده تسلیم بلا شرط شد و یک دانه صلیب ویک پرچم سفید دردست گرفت وباضافهٔ چند صندوق از غنائمی کهازمحصولات تمدن عرب گرفته بود از قبیل ؛ لوله هنگ و نعلین و چادر و چاقچور وعبا و چارقد قالبی وروبنده و مهر وتسبیح و دعای نزله بندی و چند مشک دوغ عرب وچند بشکه واجبی وکنسرو موش وسوسمارخشکیده باخودبرداشت و باجهودی که زبان فصیح عربی را مثل بلبل اختلاط می کرد ، به ساحل پیاده شد . برخلاف انتظار ، بومیان باچهرهٔ گشاده وساز و دهل به پیشوازشان شتافتندو دست تفقد بسرمهمانان نو رسیده مالیدندو ازطرف

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

بنگاه اژدهای سرخشان مقداری اکسیر پارگو ریک و لووانوم میان اسهالیها-
ی رزمناو پخش کردند و فورا سیاههٔ بلندبالائی که بالغ برچندملیون کلـــه
برهنهٔ صاحبقـــران میشد برای سازمان اشتباهی سردودمان سرخ پوستـــان
فرستادند . مهمانان تازه رسیده ازین تفقد جانی دوباره یافتـه بو دنـد ،
قدقدی کردند ولالبازی آغازشد . عا قبت سردودمان بومیان سرخ پوست بزبان
فصیح آزتک Azteque کهزبان نیم رسمی ودرباری آن سامان بود ،کلمب را
مخاطب قرارداده گفت ، " ایسه خوش آمدید ، صفا آوردید ، قدم شما بـروی
چشم . ازکجا میآئیدوبکجا میروید ؟" کلمب کهکتاب اول خودآموززبان آزتـک
راهنوز بپایان نرسانیده بود ، به تته پته افتادو بپاسخ گفت که : " هنی به
جغهٔ مبارکتان قسم ، اینبنـدهٔ درگاه بقصد سیرآفاق وانفس از میهـــن
عزیزم حرکت کردم و میخواستم بموجب آیه شریفـه : " فقاتل فی سبیل الله ،
لاتکلف الانفسک و حرض المؤمنین . " کشتاری درراه خدابکنم وبـه اعرا ب
بادیه نشین چشم زخمی سخت واردآورم . اما اکنون می بینم بکشوردو ست
وهمجوارخودآمده ام . ازاین جهت خودرابرای تسلیم بلاشرط آماده کرده ام .
سردودمان سرخ پوستان لبخندنمکینی زدوگفت : " ایسه پسرجان
اشتباه لپی کرده ای . تسلیم بلاشرط یعنی چه ؟ نترس جانم ، عزیزم یک
خرده نمک بهدهانت بگذار . اینجا کجا ، عربستان کجا ؟ این خطه راکستاریکا
از بلاد ینگی دنیا میباشد . زیرابزبان ترکی " ینـی " بمعنی جدیـد است
وماکه نمی توانستیم این لغت راخوب تلفظ بکنیم yankee نامیدیم
ویانکی بزبان شما ینگی شد . پس از اینقرار ، شمابسرزمین جدیدی آمده ایـد
که ینگهٔ ربع مسکون بشمارمیرودوبعدها بنام امریکا مشهورخواهدشد و مـا هم

پرستش و ستایش فالوس هستیم و این لوله نمودارآلت رجولیت است . چه خاکی بسرمان بریزیم ؟ ما به دستگاه واتیکان و پاپ و متخصصین انگیزیسیون که معتقد به کرویت زمین نیستند عقیدهٔ پابجائی‌نداریم واین اعتقاد به شرمگاه پرستی . "

کلمب که سرش توی حساب نبود ، توحرفش دوید و پرسید : " هنی چه فرمودید ؟ " سردودمان‌سرخ پوستان پرکچل کرکس سرش راکه‌آویزان شده بود درآینهٔ جیبی که داشت دوباره راست کرد ولب خودرابا ماتیک‌سرخ نمود ، آب دهنش راقورت داد وبپاسخ گفت : " ایسه مقصودم پائین تنه ـ پرستی وهرزگی پرستی است . باری ، این اعتقاد به شرمگاه پرستی از عهد دقیانوس نزدمردم این دیار ریشه دوانیده‌وازدولت سرآن روز بروز جمعیت میهن‌ما زیاد می‌شود وبخت دخترانمان باز . ایسه به شماهم اجازه میدهم اگر رازونیازی دارید باآن بکنید که بسیار مجرب است والبته دعای شما به درگاه‌حضرت ناهوا Nahua مستجاب خواهدشد .باری‌بهرجهت چون‌جمعیت میهن‌ما ترقی روز افزون‌کرده بود ، قانونی گذرانیدیم که فقط سالی یکبار ،آنهم روزچهارشنبه‌آخرسال جشن بگیریم‌وزنها ازاین‌لوله استفاده کنند و مرادبطلبند . دست برقضا ورودشما بااین روز تصادف‌کرد . راستش را میخواهید ، ماازجنگ‌وجدال و قلتشن‌بازی و استثماروا ستعماروآیات شریفه دراین‌جور حقه‌بازیها بیزاریم .حالااگر ازاجرای مراسم شرمگاه پرستی ما ترسیدید وخودتان راباختید ، این دیگرگناهش بگردن‌مانیست وازته دل معذرت میخواهیم . پس شماآزادیدومهمان‌ماهستید ـ بیائیدوبروید ولی البته

بماکاری نداشته باشید وتمامیت ارضی و سماوی مارا محترم بشمارید . ماهم درعوض پل پیروزی شما خواهیم شد ومخصوصا " ازاینکه ایسه بی مقدمه آمدید ومارا کشف کردید ، بسیارخوشوقتیم وبعلت این پیش آمد ، مقررمیداریم که هفت شبان وهفت روز این جشن تاریخی که مظهر میهن پرستی وو حدت ملی ماست همچنان ادامه پیداکند . سپس یک سبد گنده پراز ریواس وآناناس وروناس و موز و جوزوبادام برزیلی و چندباری سیب زمینی اسلامبولی و یک صندوق سیگارفیلیپ موریس وچندبطری کوکاکولا ودوسه من بستنی های رنگارنگ وابریشمی و چند دوجین بستهٔ سقزآدامس و مقداری شمش طلاو نقره ویک پیت بنزین هواپیمائی به پیشگاه کلمب هدیه کرد . بعد چپق سرو ته نقره خودرا باتوتون نوچه اعلاچاق نمود ، یک پک زدوبدست کلمب داد . کلمب هم دوسه قلاج پشت هم زد . سرکرده سرخ پوستان بالبخندگفت " دیگرما برادرخوانده شدیم . ایسه بیاباهم برویم آثار ماقبل تاریخی آزتک را بهت نشان بدهم تاشاخ دربیاری . "

برق طلا ونقره چشمان ازرق ناخداکلمب راخیره ساخت و تودلش گفت : " هنی پدری ازتان دربیارم که یاقدوس بکشید ، " درحقیقت دید که قافیه راباخته ، باپرچم سفید که علامت تسلیم بود دماغ گرفت وپیروزمندانه درجوف جیبش نهاد . بعد سه گرهش رادرهم کشیدو تخم مرغ پختهٔ رنگینی از پر شال خود درآورد وبه سردودمان سرخ پوستان عرضه داشت . سرکردهٔ بومیان به شگفتی اندرشدو پرسید : " ایسه چطور یک تکه پارچهٔ سفید در پر شال شما باین میوهٔ خوش آب ورنگ تبدیل یافت ؟ " ناخدا کلمب گفت : " اولا " که این میوه نیست . ومرغانه است وثانیا "اگرگفتید

چگونه میتوان آنراازته روی میز استوارساخت ، من کت شمارامیبوسم ، از مقاصد شوم استعماری چشم میپوشم و مرخص میشوم وگرنه‌همانا بعد ازاین شما تبعهٔ سلطان عادل ملک ما که مالک الرقاب نصف ربع مسکون است خواهید بود . " سرکردهٔ سرخ پوستان هم پذیرفت . اما هرچه زور زدنتوانست این‌مشگل‌راحل بکند . کلمب ازخوشحالی دلش غنج میزد ، ته تخم را بسختی‌روی‌میزکوبیدوتخم‌مرغ هم مثل‌بچه‌آدم روی ته شکسته‌اش قرارگرفت . بعد سبیلش راتابید وگفت : " هنی شمامردمانی وحشی وگمراه هستید واز تمام مظاهرتمدن عرب وآزادی ودموکراسی بری میباشید . لذاتادنیادنیاست بایدقیدرقیت مارابگردن بیندازیدوهمواره بما ساو وباج وخراج و جزیه بپردازید وزن به‌خانه تان حرام وخونتان مباح است . این مظهرآلت‌تناسل هم که باعث قتل فجیع ۷۷ تن ازاندلسی های اصیل‌زاده‌ونجیب زاده و جنتلمن شده ازشما میگیریم ودرعوض چند نفر کشیش یسوعی کارکشته که درشکنجه‌های مذهبی استادند بسرتان میگماریم تاهرکس به تثلیث‌وپدرما که‌درآسمانهاست اعتقاد نداشته باشد حسابی دخلش رابیاورند . باضافه هرچه خاک طلا و کلوخ نقره وزبیل آهن‌وزغال ونفت وپول وجواهر داریداز همین الان متعلق به السلطان بن السلطان والخاقان بن خاقان دوست مردالینوس بن Dos Torero بن Dos Toreador بن Dos Matador بن Dos Piscador بن Dos بن Banderillro بن Dos Merinos می باشد ." سردودمان‌سرخ پوستان بورشدوگفت : " ایسه چون شمامهمان ناخواندهٔ محترم‌ما هستید ، چه قابلی‌دارد ؟ این الههٔ هرزگی‌هم‌سگ‌خور ،

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

ارزانی ملکهٔ اندلس باشد . اماازشما چه پنهان ، زنان ما بهآسانیازآن دل نمیکنندواگرخدای نخواسته آنرا غصب کنیدمیترسم که دین وایمان از دست برود ومردم گمراه شده بدین حنیف بگروند . پس شماراجان تالیان وتسیماتلان لااقل این صلیب که دردست شماست وبی شباهت به مچاچنگ نیست ،برایطن بگذاریدتازمان مازیرسایهٔ بلند پایهٔ دولت ابدمدت بدعاگوئی مشغول باشند." ازاین پیشنهاد گستاخانه ، ناخداکلمب آتش خشم رابه آب حلم تسکین داد وگفت , " هنی فضولی موقوف ، حالا کارشما بجائی کشیدهکه به معبود ما هتک حرمت میکنید ؟ گویافراموش کرده ایدکه شماملت عقب افتاده مغلوب وبردهٔ زرخریدماهستید ؟ اما من آنقدرهاهم که شما گمان میکنید نمک بحرام وسنگدل نیستم . " سپس دست کرد ازجیب زیرجامهاش جعبهٔ کوچکی درآوردکه درآن مقداری مگس زنبور طلائی خشک شدهبود . آنرابه رئیس قبیله دادوگفت : " هنی عوضش این کانتاریدین هارابگیرید وبرو ید زیرسایهٔ ذات اقدس ملوکانه کمافی السابق مشغول جهالت باشید ." وآنها را رخصت داد .

همینکه سرش فارغ شد ، بعنوان گزارش سایه دستی به دوست مردالینوس نوشت که : " هنی به خاکپای جواهرآسای اعلیحضرت قدرقدرت سلیمان شوکت ، فلک رفعت ، خجسته حشمت ، رستم هیبت ، افندی صولت، فریدون مرتبت ، امپراطور ممالک محروسهٔ اندلستان سلطان البرو البحر ، فاتح ربع مسکون وینگی دنیا مسمی به : کلمب آباد . نظم :

خسروغازی ، شه صاحب ریال نامدار شاهگردون قدرخورشیدافسرجم اقتدار

ای که دنیا را خدا بهر وجودت آفرید — تا که تو در عرصهٔ گیتی شوی گیتی مدار

مردم وگاو وخر واسب وشتر خلقت شدند — تا نهی برگرده شان بار وکشی از جمله کار

خلق گیتی مفت ومجانی کشد بارت ترا — تا توباشی در کمال ناز ونعمت مفتخوار

ظلم تو عدل است وجورت لطف وقهرت آشتی
نار تو نور است ونتگت نام وپائیزت بهار

چون تو با مدح وثنای چاپلوسان دلخوشی
ما گدایان را بود مدح تو گفتن افتخار

میرود یکسر به قعر دوزخ وجوف جحیم — گر کند محکومی از زندان خشم تو فرار

تو رضای حق همی جوئی وحق از تو رضاست
پس چرا از خود نباشی راضی ای والا تبار؟

اما بعد ، بموجب جبر جغرافیائی ، مسافرت ما هفت هفته آزگار بطول انجامید ورزمناو " قرطاجنه" برخلاف انتظار به ساحلی برخورد از بلادیاء جوج وماء جوج که سد سکندر ودیوار چین وخط زیگفرید بگردش نمیرسید ومسلح بود به برج وبارروئی از کاه گل غیر مسلح ومجهز به چماقهای خودکار وعمودهای آتشین وگردونه های خمپاره افکن وارابه های موشک انداز وزنبورکهای خانمان برانداز وفشفشه وترقه وپاچه خیزک ونارنجک وگرزاتمی و تخماق . خلاصه ، چه دردسرتان بدهم جنگ خونالودی درگرفت وهفت شبان وهفت روز به درازا انجامید . سپاه دشمن بالغ بود بر دوازده هزار سوار آراسته ، چنانکه هریک شیران مرغزاری و دلیران کارزاری بود ، همه با مرگ شیر خورده ودرکنار شیر شرزه پرورده پذیره ما گردید و روی به محاربت آورد . نفیر مردان راه صدا برهوا بسته بود ووقع سم سمندایشان پشت گاوزمین شکسته ، بیت .

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

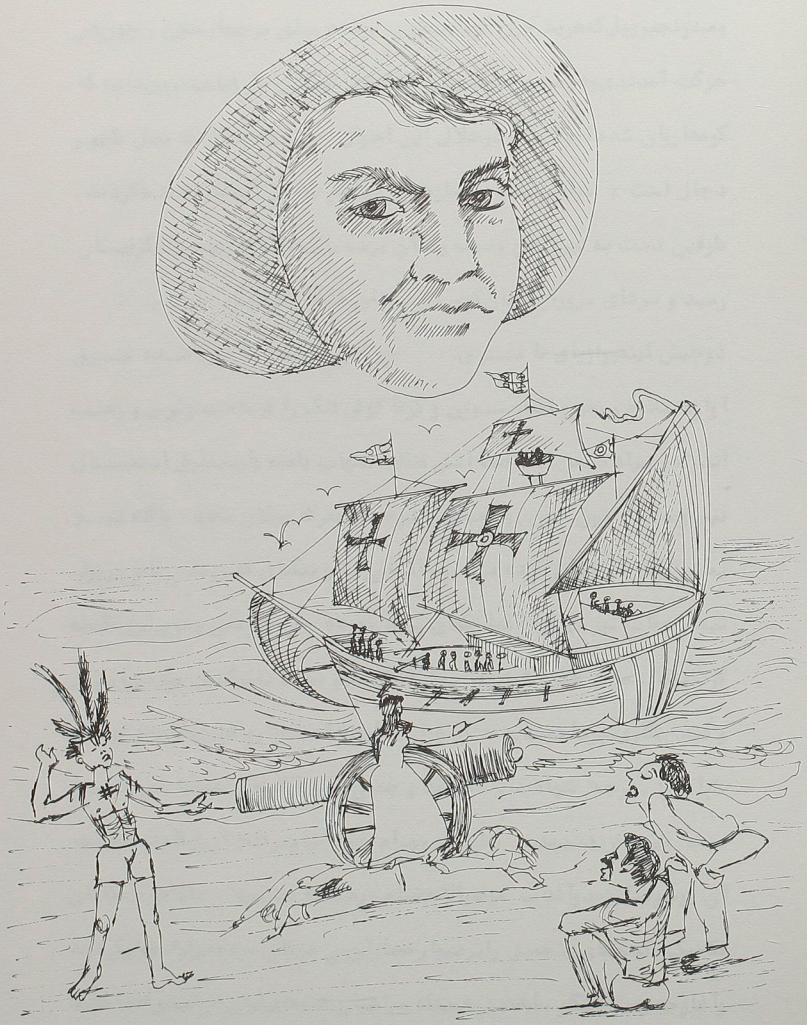

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

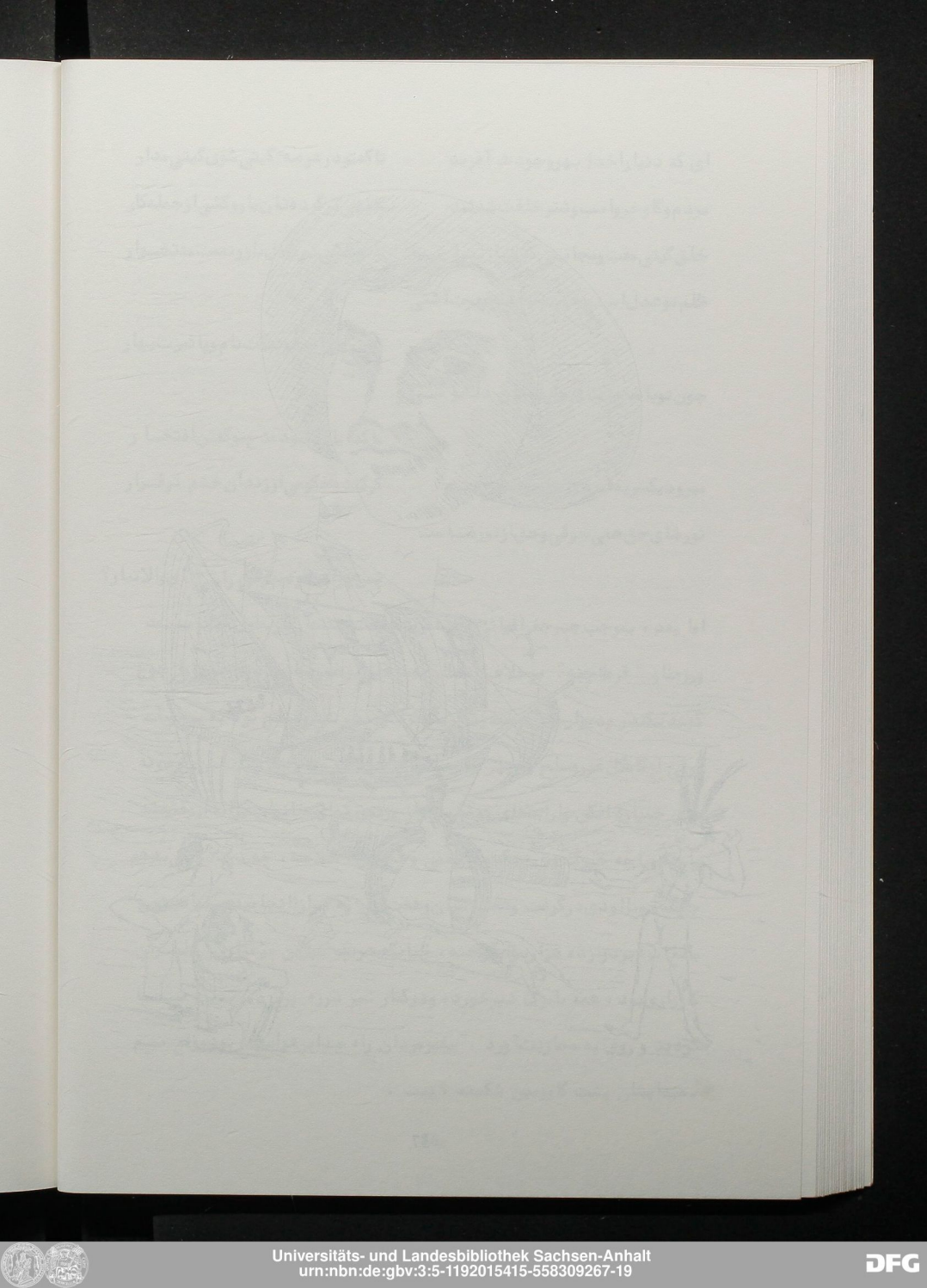

چنان شد زخم کوس ونعره وجوش که‌گردون‌پنبه‌محکم‌کرد در گـــو ش

وصدزنجیرپیل‌که‌هریک‌چون کوه بیستون بودند معلق برچهارستون ، چون‌در حرکت آمدندی‌ودرصحن معرکه روان گشتندی توگفتی مگر قیامت روی‌داده که کوه‌هاروان شده است ، درخلال این احوال ، ازچهارمحال که محل ظهو ر دجال است ، سپاهی بسیار باسازوبرگ بیشمار بیرون آمدند وقصدماکردند . طرفین دست به تیروکمان وسیف وسنان برده بالاخره مهم بدست وگریبـــان رسید و سرهای سروران بسان‌گوی درمیـــدان غلطان‌گردید . بیت :

دوجیش کینه‌ورازپای تا فـــر ق چوماهی جمله درجوشن شـده غـــرق

آوازهٔ نقاره و نفیرو افغان‌ســورن و کرنا گوش فلک را کرساخت وترس و رعـب اندر دل‌سپاه دشمن انداخت آتش قتال التهاب یافته وازبسیاری استعمـــال تیغ وسنان ، خون چون رودجیحون درفضای معرکه سیلان نمود . ناگاه تیـــغ یمانی آغاز سرافشانی‌کرده مرغ روح انسانی رااز تنگنای قفس بدن فانی‌برپرا- نید و عقاب تیر تیزپرازآشیان‌کمان پرواز نموده مغزسرگردان وسروران‌راطعمه گردانید . مدت هفت شبانروز دیگر لشگرعالم سوزما بغیرکشتن وبردن‌وسوختن و کندن‌بکاری‌نپرداختند و مقدار هزار هزارو ششصدهزارو کسری ازسرخ پوستان ناپاک را بدرجهٔ شهادت رسانیدند و جمعی کثیرازایشان خستهٔ تیرتقدیـرو بستهٔ کمند گزندشدند . بطوریکه بهرام خون‌آشام‌برقلهٔ ازرق‌فام‌از مهابت آن برخودبلرزیدوآفتاب موفورالاحتشام زردگشته بترسید . بالاخره‌استادان مکانیک مکینه‌های منجنیق رابردیوارحصارآن‌بی دینان مردمخوارا ستوارکردند وآغازخصومت آشکار ساختندوهمینکه سپاهیان هیمهٔ فراوان‌درخندق‌انداختند مردم قلعه ازخسارت‌خویش نادم‌گردیدند . مواضع حصین‌وقلاع متین‌انجماعت

بی دین را بزخم تیر و زوبین وفلاخن و سپنگ وقلاب سنگ درحیزتسخیر کشیدیم وکوتوال آن دز رافرمودیم گردن زدند و روح خبیثش رابجانب دوزخ رهسپار ساختند . بسیاری از ایشان را بموجب آیه شریفه : " ولو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسهم او اخرجوا من دیارکم مافعلوه . "

اگرما براتان مینوشتیم که خودتان را بکشیدیاازخانه‌هایتان خارج شوید این کاررانمی کردند .

به تیغ جهاد بگذرانیدیم واموال و جهات اهل فضل را عرصهٔ نهب وتاراج گردانیدیم . بروج قلعه مانند خاک راه هموار شد . بالاخره کار سرخ پوستان به اضطرار انجامید وسپاهیان دشمن گریز برستیز اختیار کردند . والله اعلم بحقایق الامور وهو علیم خبیر بذات الصدور ،

" باری ، درطی جدال وقتال ۷۷ تن ازجوانان ناکام و رشید مام میهن ما درحالیکه سرود انقلابی " چو میهن نباشد تن من مباد " را می خواندند به خاک وخون درغلتیدند وشربت شهادت را لاجرعه سرکشیدند وبطور کلی تصدق شدند . ولیکن عاقبت سپاهیان دلیربی‌باک ماچشم زخمی عظیم به دشمن وارد وازکشتهٔ آنان پشته ساختندوبمصداق آیه کریمه :

" کم من فئة قلیله غلبت فئة کثیره . " به درون قلاع و استحکامات آنها رخنه‌کردند . دشمن‌ناچار سر فرودآورد وتسلیم بلا شرط گردید . ازجمله غنائمی‌که نصیب قشون ظفرنمون‌شد ۹۰ چرخ دورانداز یازده هزار تیر پولاد و صدقاروره بنزین دشمن سوز وصدخروار کوس رعد آواز وصدپرچم زربفت وسیصد نقاب تیز چنگ بابیل‌و کلنگ وغیره بود . برای نمونه

اسلحهٔ وحشتناک " قانون " را به پیوست با همین رزمناو ارسال میدارد وبااسلحهٔ نامبرده کافی است که ربع مسکون را دریک چشم بهم زدن تسخیر بفرمایند . اما چه نشسته اید ؟ این سرزمین پهناوری که بدان دست یافته ایم ، بقول اهالی آنجا تاکنون گمنام و ناشناس و مساحتش بی پایان است و ینگهٔ دنیای قدیم بشمار میآید . همچنانکه پراست از فراوانی و اطعمه واغذیه و اشربه و ادخنه وسیگارتهای اعلا و کوکاکولا و سقز و سیب زمینی و ابریشمی ونایلون و خاک طلا وکلوخ نقره و اینجور چیز ها . خوشبختانه مردم هالوئی داردکه میتوانیم ازگردهٔ آنهاکاربکشیم وپدرشان رادربیاوریم . اینهارا مورخین بیسواد وجغرافی نویسان دیمی " سرخپوست " نام نهاده اند وحال آنکه بموجب تحقیقات علمی بسیار دقیقی که اینجانب بعمل آورده است ، پوست این مخلوقات از پنیر لاروچینی فغفور سفیدتراست . بااین تفاوت که برای خود شیرینی و تقرب بدرگاه حضرت رسالت پناهی و به احترام عنعنات ملی ، تن خودشان راباگل ارمنی سرخ کرده اند ، تا باین وسیله کاشفین ساده لوح راگمراه سازندو به آنها تهمت سرخ پوست زده شودواولویت نژاد اروپائی مسجل گردد . باری ، عرب سگ کیست وعربستان چه صیغه ای؟ واولاکه ازدولت سرقانون کسی جراءت نخواهدکرد که نگاه چپ به سرزمین مقدس ما بکند . ثانیا " چشم شیطان کوروگوش شیطان کر ، بفرض هم که خدای نکرده عربها دوباره اندلس راگرفتند ، تازه همهٔ اهالی ربع مسکون هم که باینجاکوچ بکنند ،

هنوز گنجایش پنج برابر آنرا دارد . لذا استدعای عاجزانه آنکه : هرچه زودتر عده ای سیاه برزنگی برای تولید تفرقهٔ نژادی ویک دوجین کشیش کارکشته بادوستاق بان و متخصصین شکنجه و هرچه دزد وخونی وجاروکش و پاچه‌ورمالیده وماجرا جو ست برایمان بفرستید تا دخل اهالی محترم اینجارابیاوریم و ضمنا نژادی خانی بالفطره پدید آید اندرمیان که اهالی اینجا بعدها خودشان راباخلوص نیت وصدق عقیدت Jehnny بنامند . ناگفته نماند که من برای این سرزمین مشغول تهیهٔ نقشه نظم نو ودموکراسی تازه درآمدی هستم که تادنیا دنیاست دست نشانده، بماند . عجالتا " برای شروع بموجب آیه شریفه : " فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم واولئکم جعلنا لکم علیهم سلطانا " مبینا . " حکم قتل عام اهالی را صادر کردم . — دراین گیرو دار ، زیاده ازپنجاه‌هزار کس نقاب ترا . برعذار گلفام کشیدند و عالمیان را درفراق خویش قرین ناله وزاری وتشویش گردانیدند . این شد که رقم عفو برجریدهٔ جریمه سایرمخالفان کشیدم و برای‌بازماندگان رژیم هوا سیل را پیشنهاد کردم‌تا با د بخورند وکف صادر بنمایند . (نباید اشتباه‌کرد که هوا سیل‌را عمو ما " حواصیل مینویسند ، ولیکن اصل این لغت هوا سیر بروزن بواسیر است . زیرا این مرغ ازهوا سیرمی‌شودوآنرا تبدیل به کف می نماید .) بهر حال بایدکاری کنیم که اهالی اینجابرای ماجان بکنندوکاربکنندوبه دعاگوئی ذات اقدس شهریاری رطب اللسان باشند . همچنین بازداشتگاه هائی با آخرین وسائل مرگ برق‌آسا تاءسیس مینمایم وسربازانی برآنها میگمارم با

علامت U.S.A که خلاصهٔ : " افسران سنده زاد اونوردریاها . " باشدورساله ای درعلم کینهٔ شتری و فن شریف داغ ودرفش تالیف‌کرده‌ام که صدوراجازهٔ چاپ آنرا از متخصص فقهیات وزارت فرهنگ وجاسوسان محترم شهربانی خواستارم تاهرچه زودتر دردسترس کشورگشایان محترم میهنم بگذارم . ضمنا استدعای عاجزانه دارم ، فرمانی بمضمون ذیل شرف صدوریابد که ازاین پس ، بپاس کشفیاتم ، این سزمین‌ناچیز کهبه ینگهٔ دنیا معروف است " کلمب آباد " نامیده شود . درخاتمه معروض می‌داردکه فدوی قضیهٔ فیزیکی محیرالعقولی دراین‌سفرکشف کرده‌ام که بعدها باسم قضیهٔ " تخم کریستف کلمب " معروف خاص وعام خواهدشد . استدعا دارم مقررفرمائید این‌اختراع بزرگ رابنام خایهٔ حقیر درتواریخ ثبت نمایند وامربندگان اعلیحضرت همایونی‌رابوسیلهٔ کبوتری برق آسا به جان نثارابلاغ کنند . امر امرمبارکست . سپس ناخداکلمب فرمان داد لوله چرخداررا باضافهٔ هفت نفر بومی که متخصص پرکردن‌ودرکرد ن آن بودند ، بعنوان مستشاری درزمناو قرطاجنه بگذارند و بسوی اندلس روانه بشوند .

بعد بموجب آیه کریمه : " فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم ولاتخذوا انهم ولیا " ولانصیرا " حکمی صادرکردتاهمهٔ اهالی آن دیاررااول شکنجه‌وبعدهم قتل عام کنند ودارائی آنهارابنام بشریت وآزادی وتمدن پراکنی وعدالت اجتماعی‌ومذهبی دموکراسی قدیم وجدید بچا پند وبازماندگان آنهامجبور بودند از کدیسار و عرق زهار شب و روز

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

کار بکنند و دسترنج خودرا تقدیم خاکپای ناخدا کلمب بنمایند.
مخصوصا دستورداد پوست سردودمان سرخ پوستان را کندند و روی
دنبک کشیدند وگوشت و استخوانش راهم دردیگ آبجوش انداختند
همینکه‌خوب مغزپخت شدآنرا جلوکچل کرکسها ریختند. ضمنا" قو طی
محتوی کانتاریدین رااز جیبش درآوردند و دوباره به‌کلمب‌پس‌دادند.

القصه، صبح زود جارچی راه میافتاد و بیخودفریادمیکشید:
" مزدآن گرفت‌جان برادرکه‌کارکرد، " اما کسیکه مزدنمیگرفت کسی
بودکه‌کارکرده بود. مردم هم چون فارسی‌سرشان نمیشدوبعلاوه همهٔ
لغت ها معنیش وارونه شده‌بود، گمان میکردند این یکجور افسون‌ویا
فورمول‌جادوگری‌است‌که برای دفع گزند جن‌وپری موٴثراست. فقط روز
های یک شنبه‌تعطیل عمومی‌بودوبرای‌سرگرمی اهالی، یامسابقهٔ شترتازی
راترتیب دادند. توضیح آنکه: چون اندلسی‌هاتخم نابسم الله
ویا حرامزاده بودند، (یعنی قبل ازاینکه کمپانی لیمتد اسلام‌اختراع
بشود همهٔ مردم تخم نابسم الله بوده‌اندوشیطان بطورمستقیم ویا غیر
مستقیم درتولیدمثل آنها شرکت داشته‌است.) وخشونت‌و بدجنسی‌را
ازاعراب به ارث برده بودند، این‌بودکه‌گاو واسب یعنی‌دوجانور
عزیز دردانهٔ آریائی هارا درمیدانهای مخصوص تحریک می کردندو
بجان‌یکدیگرمیانداختند وفی‌المجلس آنهارا قتل عام میکردند. اما در
ینگی‌دنیا که وارد شدند، ازکینه ای‌که به اعراب میورزیدند، بجا ی

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

اسب شتر جمازه که جانور مقدس اعراب بود باگاو یالداركه جانور سوگلی اهالی آن سامان بود بجان یکدیگرمیانداختند و بعد هم‌درملاء عام شتررابانیزه نحرمیکردند. حالا گور پدراندلسی هاو کثافت کاریهائی‌که کردند تاامر تقیه را بروز امروز نشاندند که نشاندند. این دیگر ازموضوع ماخارج است.

*

اینهارا اینجا داشته باشیم، به بینیم چه بسر لوله‌ویا توپ رضی الله عنه‌آمد. اگر خوانندگان گرام فراموش‌نکرده باشند، سابقا اشاره‌کردیم که یکی ازاجزای جدائی‌نا پذیر توپ مرواری، ماده‌ای بود بنام کانتاریدین که عصارهٔ همین مگسهای کانتارید اسپانیولی‌است که ناخداکلمب ازجیبش ویادرست تربگوئیم: از جیب زیرجامه اش در آورد وبه رئیس قبیله دادکه مثل مهر گیاه و مهرهٔ مار و کس کفتار خاصیت شهوت انگیز دارد. حالا خودمان تعجب میکنیم: درصورتیکه ناخدا کلمب این تحفهٔ نطنز رانخستین باربه ینگی‌دنیابرده بود، چطور ممکن بود که‌زرادخانه چی های بومی کستاریکا این ماده‌را قبلا درآلیاژ لولهٔ توپ بکاربرده باشند؟ البته وظیفه اخلاقی مورخ است‌که ازلحاظ بیطرفی‌این‌مطلب را مطرح بکند. متاءسفانه، دراین باب اطلاع کافی نداریم‌وباید اقرارکنیم که چون نسبت به وجوداین ماده هم شک داریم احتمال قوی میرود که عصارهٔ همان سیگارماری یوانا

ویایوهانبین باشد که برعکس کوکائین تولید شهوت میکند. ولیکن یوهانبین راسیاهان افریقا بعدها باخودشان به امریکابردند. بهر حال، این‌موضوع رابقیداحتیاط تلقی می کنیم، دیگرخوانندهٔ گرامی خود داند، یادمان رفت بگوئیم که وقتی ناخداکلمب این توپ را دید به شگفتی اندرشد وبه ایطالیائی که زبان ناخواهریش بود گفت: Canonne لغت Canon فرانسه همان کانن یونانی وزاکن روسی بمعنی قانون است که عربهاچون‌ازبیخ عرب بودند، ناچاربرای اینکه‌شیر فهم بشود معربش کردند. (اما هیچ ربطی باسازی که قانون مینا مند ندارد.) باری، کلمب بزبان بی‌زبانی میخواست بگوید: " هرکس توپ دارد، قانون هم بااوست. " بعد ها ناپلیون همین جمله رادزدید ومسخ کردوگفت: " حق تخم لق است، حرف حق از دهنهٔ توپ درمیآید. " بهر حال اسم‌تخمی " قانون " روی توپ ماند. ولیکن هنوز پای این بخوبریده‌ها ودزدان دریائی به خلیج فارس بازنشده بود و رنگ مروارید رادرخواب هم ندیده بودند تا این‌توپ را " قانون مروارید" بنامند.

باری‌بهرجهت، زمانی که ملوانان اندلسی بهزار زحمت این توپ را بجای خلیفه المستاصل من الله ،لای نمد پیچیدندو تو ی رزمناو باربندی کردند وهفت نفرقانونچی ویکنفر کشیش ویک جادو گر و مترجم جهودراازز یرقرآن وقلعه یاشین‌گذراندند و درر زمناوجا ی دادند، کشتیبانان گروهی اززنان فاجرهٔ بومی را دزدکی‌واردرزمنا و

کردند . بادبان را برافراشتند وقطب نمارا میزان‌کردند ورزمناو سوت کشید وبراه افتاد . هنوز چندان از ساحل دور نشده بودکه معلو م نبود چه شیطانی زیرجلد این موجودات‌معلوم الحال مادینه رفت . افتضاح غریبی بپاشد . زنهای فاجره لوله راازلای نمد درآوردند وروزها کتاب ویس ورامین وکاماسوترا و الفیه شلفیه میخواندند وشبها بالولهٔ این توپ الله کلنگ بازی وکرم کشی میکردند . بطوریکه کشیش وجادوگر وملوانان ، اخلاقشان پاک فاسد شد وازصراط مستقیم بکلی منحرف گردیدند . رزمناو قرطاجنه وکاشف ینگی‌دنیا معروف به " کلمب آباد" ازبسکه تویش کثافتکاری کردند ، مبدل به‌بزمنا و گردید . آنقدر درآن اشربه‌واطعمه وادخنه صرف شد و لهولعب‌وسحق وملامسه انجام گرفت که ریغ ملوانان محترم درآمد . بطوریکه اگر ازبالا دماغشان رامیگرفتی ، از پائین جان‌به‌جان آفرین تسلیم میکردند . حالا دیگرچه دردسرتان بدهم ، همینکه رزمناوقرطاجنه بعداز هفت هفته مسافرت کنار لیسبن کرسی نشین پرتقال که آنو قت مردم از روی نفهمی وبی‌اطلاعی ازعلم شریف جغرافیا این کشور را لوزیطانیامینامیدند لنگرانداخت ، سرنشینان‌آن همچنان مستان طافح درهم میلولیدند وبزبان بی‌زبانی میقولیدند : " خوشباش دمی‌که زندگانی اینست ."

حالا ازاینجا بشنوید که‌پادشاه لوزیطانستان اعلیحضرت‌دسپراتوس Desperatous که‌تازه سری توی‌سرهاآورده بودمیخواست

اظهار لحیه بکند و بتقلید ملت دوست وهمسایه خود اندلس‌جهان ـ گشائی هائی بنماید تابتواند بگوید : " ماهم برای خودمان گهی هستیم ، " ظاهرا بابرادران اندلسی خود لاس میزد ، اما درباطن به خونشان تشنه‌بود. آمریق و صبوص دریا سالار لیسبن و Home Fleet بمحض اینکه شنید رزمناو قرطاجنه درآبهای‌سر قبالهٔ میهنش لنگرانداخته است ، برای سرکشی وبازرسی بهداشتی‌و اخلاقی‌وانضباطی ، بدوبدوبه‌سراغش رفت. بعد ازآنکه یکجلدترجمهٔ عربی تورات هفده منی عهد عتیق به خط بایسنغر آوردومهر کرد و سوگندوفاداری غلیظی به‌خدا وشاه و میهن (که حروف اول آن به صورت خشم درمیآید .) خوردند ، چندتاغرابه شراب پرتو Porto عالی بناف سرنشینان رزمناوبست. وقتی خوب کله پاشدند ،یواشکی دست کرددرجیب مترجم مخصوص و پیام ناخداکلمب را درآورد. مهرش را شکست وباچشم های ناسور سنده سلامی خودآنرا بزحمت خواندو اتخاذ سند کردکه خمس ربع مسکون بنام " کلمب آباد " کشف‌شده وازهمه مهمتر ، " قانونی" برای پادشاه اندلس فرستاده اندکه میتواند باآن دریک لحظه باقی دنیارا کفکمه بکند. باخودش گفت ، " چه مردی بودکززنی کم بود ؟ چرا من اسم وامانده ام راروی باقی ربع مسکون نگذارم که جاویدان بشود ؟ الان منهم اقدام مقتضی برای خدمت به میهنم بعمل میآورم تااسمم را مثل این مردکهٔ نکره که خمس مسکون را بنام نحس نجس خودش معروف کرده ، لااقل‌منهم

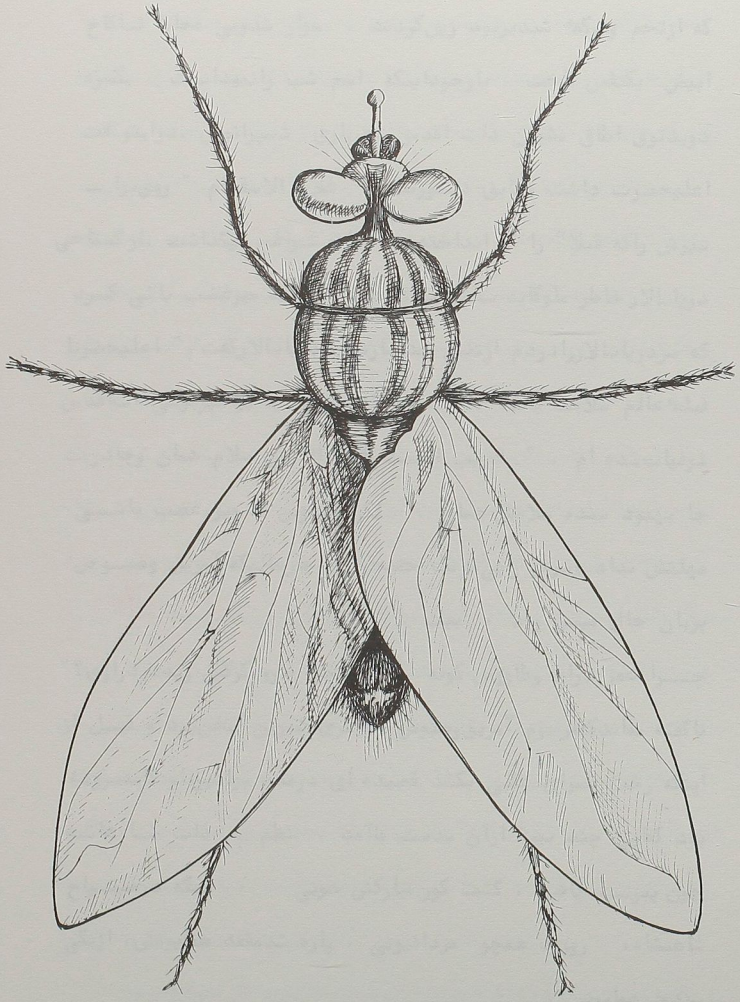

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

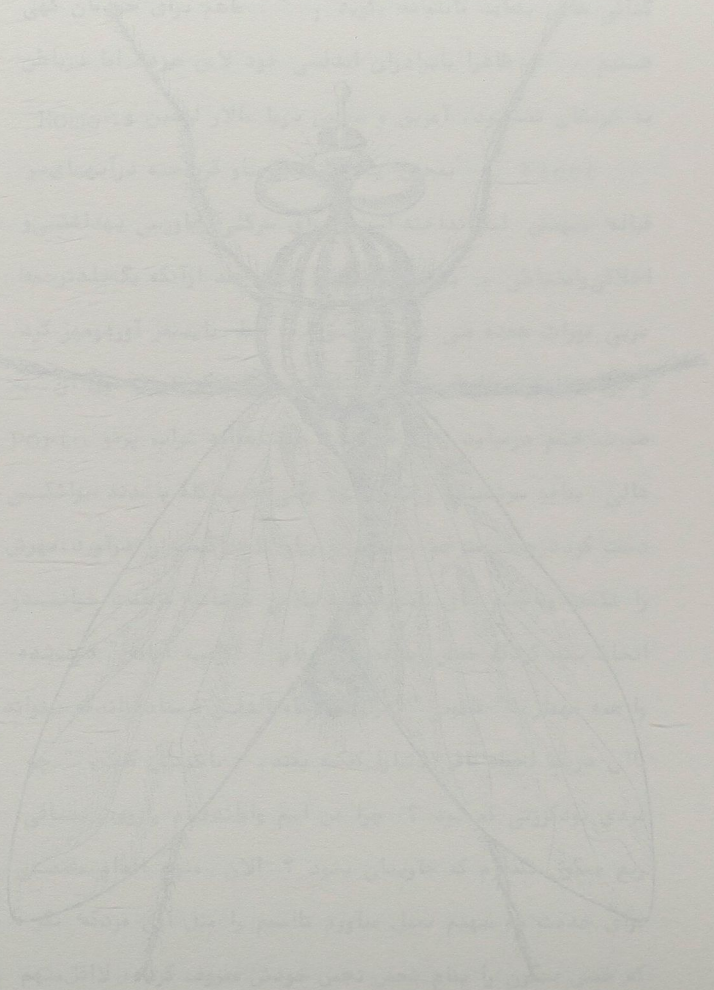

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

بیک قسمت دیگرش میدهم. " فورا" زنگ زد ، اسب‌بادپیمایش را که ازتخم وترکهٔ شبدیزبود زین‌کردند . سوار شدوبی محابا تاکاخ ابیض یکنفس تاخت . باوجوداینکه اسم شب رانمیدانست ، یکسره دویدتوی اطاق نشیمن ذات اقدس شهریاری دسپراتوس .دراینو قت اعلیحضرت داشت مطابق دستورکتاب " علاج الاسقام " روی‌بوا ـ سیرش راکه قبلا" زا لو انداخته بودضماد تواغج میگذاشت .ازگستاخی دریاسالارخاطر ملوکانه سخت برآشفت ، اشاره به میرغضب باشی کرد که سردریاسالاررادردم ازتنش جداسازد. دریاسالارگفت :" اعلیحضرتا قبلهٔ عالم سلامت باشد ، بنده ازراه دیوثی به بواسیربوسی‌ذات‌اقدس شرفیاب‌شده ام . " غریب اینست که اداء این سلام همان وجادر ـ جا بهبود سنده سلامش همان . لکن افسوس که میر غضب باشی مهلتش نداد وسرش رابی‌درنگ خنثه‌کرد . درحالیکه آمریق وصبوص بزبان حال میسرود ، بیت :

چرا عمر دراج وطاووس کوته ؟ چرا مارو کرکس زیددردرازی؟"

ناگفته نماندکه‌مرحوم آمریق‌وصبوص شاعری شیرین سخن‌بود و قبل از اینکه رخت بسرای عقبی بکشد قصیده ای درمدح بواسیرملو کانه‌سروده بود کهاین چند بیت ازآن بدست ماآمد . نظم : ذات شاهانه چون پیوست یافت ، گشت کون‌مبارکش خونی ، بسکه درمستراح شاهنشاه، زورزد همچو مردافیونی ، پاره شدمقعد همایونش، ازیکی سندهٔ همایونی .

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

باری ، همینکه آتش خشم ملوکانه فرونشست ،چون سواد حسابی نداشت (زیرا نمی‌توانست لغات استخودوس وذوسنبطاریا وقشعریه وملاقه و جلیذقه و قزلقورت رابااملای صحیح بنویسد .) خوش نو یس باشی دربارراقورا" احضارکرد . خوش نویس باشی که خط بسیار شکیلی داشت ودردایرهٔ نو نهائی که مینوشت همیشه سه نقطه بیشتر جانمی گرفت وجملات تملق آلود غلنبه سلنبه بی معنی فراوان ازبرداشت زیر کرسی بااهل بیت اطهارش خوابیده‌بود ، بضرب دگنک باپیر هن وزیرشلواری‌به حضور شاهش بردند . اوهم خرشد وپیام ناخداکلمب را از سیرتا پیاز ، اززبان ایطالیائی که زبان خواهر خوانده اش بود بزبان شوهر ننه ا ش لوزیطانی سره برای شاه ترجمه‌کرد ومورد تفقدات مخصوص ملوکانه وا قع شد . ولیکن اعلیحضرت ازشتابزدگی خود منفعل وخجل وازکرده خو د پشیمان شد و نشستنکی فرمان عفو عمومی برای اهالی ینگی دنیاصادرکرد . بشرط اینکه بپاس جاسوسی میهن پرستانهٔ دریاسالار ، ازین‌ببعد اسم آمریق و صبوص را روی قارهٔ ینگی دنیا بگذارند . (جای بسی تعجب است که اهالی محترم ینگی دنیاهم بی چک و چانه زیر باررفتند واحمقانه‌باآنکه ناخداکلمب کبوتر آزادی ودموکراسی وکاشف آنجابود ، این اسم نخاله‌را بریش گرفتندواسم دریاسالار لوزیطانی‌راروی قارهٔ خود گذاشتند تاروحش درآندنیاشاد بشود ،)

دسپیراتوس که جرثومهٔ گنددماغ ازخود راضی وماجراجوئی بود و

شرح حال رستم رادرکتاب " مرآه الکذب " بدقت خوانده‌بود ، خیـــال جهانگشائی درکله میپرورانید . چندپـک جانانه بیک سیگار تاج مشتـوک دارزد تاحواسش سرجاآمد وفورا شورای عالی نظامی تشکیل داد ودرنتیجه حکم صادرکردکه چون پای منافع حیاتی و مصالح عالیهٔ کشور درمیا نست‌و اسرارنظامی نباید جائی درز بکند ، لذا خوش نویس باشی که دهنش لـــق بودوهمچنین تمام سرنشینان رزمناو قرطاجنه رابه بهانهٔ شرب خمر وقفـاع پرتو برای عبرت سایرین ابتدا حـد بزنند وسپس سرشان راازتن برگیرند . باری اعلیحضرت تصمیم گرفت ابتداکلمب آبادراازچنگ اندلسی‌هادربیاورد وبعد هم حقه سوار بکند وبااسلحهٔ سهمناک " قانون " دخل ربع مسکو ن رابیاورد . لذا لباس غضب برتن استوارفرمود وروی مبارک ترش نمـــود و سوگندآبداری بدین مضمون یادکرد که : " ایهـــاالناس ، مافاتح ربع مسکون که همهٔ اجدادمان پشت اندر پشت قبل از هبوط آدم ابوالبشـر تاامروز همه سلطان بن‌السلطان وخاقان بن‌الخاقان بوده‌اندولباس هـــای زرورق‌زده میپوشیدند وتاجهای جواهرنگار بسرشان میگذاشتند ، به‌پـــد ر خدا و پسر او که هردو درملاء اعلا سرگردانندوروح القدس که مکـانـــش برما معلوم نیست و بنان مقدسیکـه فطیراست و ایضا به خون عیسی علیه‌السلام که ازشراب ناب است وگیسوی بریده مریم مجدلیه که فـاطمـه فیل‌فکس آنزمان‌بود قسم . . همین الان‌لشکری‌جراربفرستم کـه عـــلاوه برخمس مسکون ، هفت پر کنهٔ هندرابامردمان وحشیش که بجای پرتقـال موزولوز وجوز وتارگیل وزنجبیل و هلیله وبلیله وروغن شمبلیله‌و زنیـــان و

ازگیل

ادیان و مامیران وفوفل وفلفل وهل و میخک ودارچین و انقوزه زهرمار میکنندوازاخلاق جدید ودموکراسی وعلم و تمدن غرب و فرهنگ و مذهب وماتریالیسم جغرافیائی و مرکانتی لیسم بی خبرند ، بهشت عنبرسرشت بکنم . زیرا پدر ، که درآسمانهاست خوش نمیداردکه ماازهمهٔ مزایای علم وفرهنگ وتمدن واخلاق وآزادیچیگری وروشنفکریچیگری ودموکراسیچیگری و مبارزه چیگری وهوچیگری برخورداریاشیم وآنان نی ، گواه باهمین اسلحه قانون می باشدکه بطرز معجز آسا عنایت الهی درکف کفایتمان گذاشتهاست . زنده باد آزادی ، مرگ برعمال ارتجاع که بما باج وخراج نمیپردازند و حضرت پاپ رابرسمیت نمی شناسند . جاویدبادهرچه کشیش است وپاینده بادشکنجههای استادانهآنها . زنده بادخودم ، شراب برای همه ، پرتقال برای همه ، قانون برای همه ، " این خطابه آتشین درمیان کف زدن ممتد حضار قرائت شد .

توضیح آنکه : ذات ملوکانه درنظر داشتنداول فقط یک سوگند کوتاه میل فرمایند ، ولی بعدچانه شان گرم شدوقسم ایشان بیک سخنرانی محیر العقول میهن پرستانه مبدل گردید . ماسعی کردیم عین متن لوزیطانی آنرا از روی نسخی که درکتابخانههای ملی غرناطه و قسطلونه و اشبیلیه و جلیقیه و طلیطله والقنطره و اشبونه وبارتلونه وبرغس وطبرق و میرالحکیم وجود دارد استنساخ نمود ، پس ازمقابله وتصحیحات و تعلیقات وحواشی لازمه در معرض استفاده و استفاضه قارئین گرامی بگذاریم . بدبختانه چون ازبیخ عرب بودیم وازلسان عذب البیان لوزیطانی اطلاع کافی وشافی نداشتیم ،

این بودکه بترجمه اش اکتفانمودیم . امیداست که همگان را مقبـــول و مطبوع افتد . باری فورا شب شش گرفتند واسم رزمناو قرطاجنه را "لوزیطانیا" گذاشتند وناخدا واسکودو گاماراکه از زور شجاعت ودلاوری داستان هفت‌خوان اسفندیاررامعتبر نمی دانست وبوقت پیکار وتیغ گذاری بارستم دستان‌وسام نریمان مقاومت میتوانست وهروقت برصف اعدا میتاخـــت بهر حمله مبارزی رابرخاک هلاک میانداخت وهر پهلوانی که باآن یـــل پیلتن درمیآویخت اگرخودکوه آهن بود ازهم فرومیریخت وبرهر صـــف دشمن شکن متوجه میگشت اگرهمه سد سکندربود اجزایش راازیکدیگـــر میگسست بفرماندهی کل آن رزمناو نامزدگردانیدند وبه دریافت لقـــب امیرالبحر که گویا دریاسالارباشد مفتخرنمودند و بعنوان وزیرالوزرای‌خود مختار کشتیهای اعزامی روانهٔ ینگی‌دنیا کردند . تابوسیله " قـــانـــون " اول‌ناخداکلمب راسمبل بکندو بعدهم خطهٔ ینگی دنیاراباضافه هفت‌پرکنه هند زیرنگین دسپراتوس بیاورد . قشونی که باودادند مرکب بودازاکرادو الوار وسیلاخوری و بختیاری و قداره بند ودزدان دریائی وسیاه افریقائی و محکومین به حبس ابدکه بازن‌وبچه وزال‌وزاتول ازمیان قلعه یـــاسین گذشتند و " یاهو " کشیدند وتوی کشتیهای اسقاط چپیدند . در ضمـــن چون قوت غالب اهالی لوزیطانستان پرتقال‌بود ، اعلیحضرت چنـــدین صندوق پرتقال برای توشهٔ راه به آنهااعطا فرمود . باری ، بادموافـــق وزید ، بادبانهارا افراشتند وکشتی ها براه افتاد . این‌راداشته باشید تا به‌بینیم چه بروز پهلوانان داستان‌ما آمد .

روزهای اول دریا بسیار آرام بود و دریاسالار واسکودوگاما از شنگولی در پوست نمیگنجید و هرشب درخواب میدیدکه کریستف کلمب تخم مرغی در دست دارد و با ساطورسرش را از تن جدا می کند . ناگهان طوفانی عظیم بر خاست وکشتیها گیجه گرفتند وازآن ببعد دیگر نمی دانستند بکجا میروند . واسکودوگاما خیالاتی شد وشبها خواب آشفته میدید : دائما درعالم رویا بنظرش میآمدکه تخم شترمرغی دردست دارد وکریستف کلمب با گرزی آتشین برفرقش مینوازد . خلاصه اینکه هیچ کس نمی دانست کشتیها بکجا لنگرخواهند انداخت . همینکه هوادوباره به خوبی گرائید ، درزمناو لوزیطانیا که حامل قانون وپاتوپ بود ، قشقرق عجیبی بپا شد : تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی برسرنشینان آن غالب گردید ، زنهای یائسه آبستن شدند ودختران نه ساله شوهر کردند و مادینه های نروک هم از صبح تاشام عور واطوارمیریختند و قرو غربیله میآمدند و برای انبساط خاطر ، کتاب ویس ورامین وکاماسوترا والفیه شلفیه میخواندند . اتفاقا " زدوسیراب سلطان ، زن شادروان آمریق و صبوص که متعهٔ واسکو دوگاما شده بود . یک شکم دوقلوزائید . دریاسالار ازین پیش آمدسخت نگران شد . لذا عوض اینکه به ینگی دنیابرود ، سرخر رزمناو راکج کردودرکرانهٔ جزیرهٔ هرمز لنگر انداخت .

واسکودوگاما اول ترسید پیاده شود ، لذا جهودی شمعون نام که بلباس مبدل کشیش درآمده بود و اسمش را باباسیمون Pere Simon گذاشته بود وزبان آزتک کهزبان درباری ینگی دنیابودمثل ابن بطو طه حرف میزد ، کتاب توراة جیبی که در بغل داشت درآورد واستخاره کرد . از

قضا ، کتاب حزقیال نبی باب چهارم آمد ونوشته بود : " و قرصهای نان جو که میخوری آنهارا برسرگین انسان درنظرایشان خواهی پخت . وخداوند فرمود : بهمین منوال بنی اسرائیل نان نجس درمیان امتهائیکه من ایشان رابمیان آنها پراکنده میسازم خواهندخورد . " دستی بریش بزیش کشیدوگفت : " ازاینقرار نانم توی روغن است ، " سپس صلیب بدست واردبندر شد . خودش رالوس کرد ، به اهالی خیرمقدم گفت وباهمه بزبان آزتک چاق سلامتی نمود . فرخشاد ناخداسالارآنجارا شکبرداشت چون شب قبل شخص مجهول الهویه ای که لهجهٔ خارجی داشت اختراع اورا ربوده بودواین اختراع عبارت بود ازقوطی مخصوصی شبیه تله‌موش که درقبر پهلوی مرده میگذاشتندواین آلت خودبخودمیپرید و خایهٔ نکیرو منکرراشب اول قبل میقاپید . این بودکه ظنین شد و یخهٔ چرکین باباسیمون راگرفت و با پس گردنی اورانزد هرمز هرمزان استانداراستانداران جزیرهٔ هرمزبرد . منجمین وساحران وجن گیران لوزیطانی که‌سرناخدا سالاررادور دیدند ، این پیش آمدرابفال نیک گرفتند . منجم باشی رزمناو ورمل واسطرلاب دید ، به پابوسی امیرالبحرشتافت وعرض کرد : " طالع دولت روز افزون مادرغایت قوت است اخترشوکت دشمن در نهایت ضعف . " کشیشهای متخصص مراسم عقدوزایمان واعتراف ومرگ و میر که این سخن شنیدند قندتوی دلشان آب شد وبه‌مصلی رفتندو شکر حضرت باری‌را بجای آوردند . (فراموش نشود که کشیشها وآخوندها در آنزمان‌هم ستون پنجم اشغالگران خونخوار فاشیستی بودند وبمحض اینکه

سرو کله شان ازدور پیدامیشد ، مردم ماستهاراکیسه میکردند و پیه همه جور پیش آمدهای شوم رابه تنشان میمالیدند .)

باری ، پس ازاین واقعه ، ماجراجویان وجانیان ودزدان دریائی لوزیطانستان بی سرخر پیاده شدند و پرچم دولت ابدمدتشان راجلو بندر به اهتزاز درآوردند . دریاسالار واسکودوگاما برای اینکه آیهٔ شریفهٔ " عقربک تاریخ بعقب برنمی‌گردد . " دروغ ازآب درنیاید ، گزارشی برای دسپراتوس باین مضمون تهیه کرد : " الهی نه بنام‌تو ، بلکه بنام عیسی مسیح ، خداوند نجات دهندهٔ ماکه درآسمانهاست ، درود بی‌پایان وحمد بیکران شهنشاهی را سزاست که ربع مسکون بی چراوچون ، بکف کفایتش جنا ت نعیم وحمیم قهرش مرطاغیان رانارجحیم است . ملکا ، پروردگارا ، جبارا ، قهارا ، غدارا ، خدایگانا ، تیغت براودشمنت فناباد ، اما بعد : همینکه به روز میمون‌وساعت فرخنده بادبان بر افراشتیم وقصدبلادینگی دنیاکردیم ، پاسی نگذشت که ابری هیولا ،چون کوه هیمالایاازکرانهٔ آسمان‌برآمد وطوفانی عظیم برخاست . ازغریو تند رو غرش برق ولغزش کوه ، جهان چون شب ظلمات تیره‌وتارگشت . ناگاه ازدهائی سترک پدید آمد که ازچشمش دود وآتش بر میآمدوازکامش ریم‌ونارجحیم . پهنای وی سیصدفرسنگ بود ودرازای اوراخدامیدانست . چنان نعره برکشید که از نفیرش لرزه‌براندام لشکریان‌افتاد . من گفتم : " نترسیدوتماشا کنید ، هیچ زیان نخواهد رسید . زیراما برحقیم و برای‌سرکوبی غاصبی چون ناخداکلمب میرویم . " اسم اعظم خواندم و براودمیدم . لیک آتش گرم

من برهیزم تر وی اثرنکرد . دم درکشید وهمچنان حضرت یونس که‌دردل ماهی شد ، جملهٔ کشتیهارافروداد . چون دیدیم که درشکم مارگرفتـــار آمده ایم ، همه بسجده اندرشدیم وشکرحضرت باری رابجای‌آوردیـــــم و دانستیم که خداکریم ورحیم است اما آزمایشها خواهدکرد ، چنانکـــه بـــر ایوب پیغمبر صلواه الله وسلامه علیه گذشت . مدتی براین برآمد ،ازکشتی ها پیاده شدیم‌ودرشکم اژدهابه سیروگشت پرداختیم . جایتان خـــــالی جائی‌بود بس فراخ‌وشگرف همچون دز اشکفت دیوان بود . بهرسو نگـران بودیم وانگشت حیرت بدندان گزان . دالانها و دهلیزهای مصفاوکاخهـا و بساطین زیبا گسترده داشت . ناگهان سواری ازجانب مسجدخرابـــه‌ای بیرون جست وقصدماکرد : مبارز میطلبید ، خفتان دربروکلاه‌خـــــود فولادی بسرداشت . اسب بادپائی سواربودوتیغی هندی برمیان‌ونیزه ای بردست داشت که هرگاه برسنگ زدی گذرکردی . چپ برخانهٔ زین‌نشستـــه بود ، مرکب برانگیخت تادرمیدان برابر من رسید . پناه به خدا بـــردم که ارحم الراحمین است . خواستم باخنجر چون خیـــارتر دونیمش ســـازم . لکن تیررابرچلهٔ کمان نهاده ز ه راکشیدم و شست راازتیررهاکردم . تیـــر غرش کنان از مهرهٔ پشت وی گذشت وبه اسپرزآن پتیاره کارگر افتاد .اژدها عاجزشد که : " چه بلاخورده ام ؟ " درتب وتاب آمد . من‌ولشکـــریان فورابرگشتیم وبرکشتیهانشستیم . اژدها که‌دید طعمه‌زیانکاراست وآزارمید هد ، مارا کنار جزیره ای ازاقلیم پنجم قی کردوبانهیبی صاعقه‌آسایک موی اززهارخویش کندوبسوی من‌پرتاب‌کرده گفت : " هروقت مرالازم داشتی ،

این موی را درآتش افکن ، دردم به مددت خواهم شتافت . " و خـــود نا پدیـدشد .

این جزیره راکه اکنون هرمزمینامند ، درطلسم فولاد زره واکوان دیوو وروره جادوبوده ، تمام ساحلش مسلح بود به قلاع و بروج محکم شـــده با ملاط وساروج ومانندبیضهٔ مرغ سپید ، که پای موربرآن میلغزید . همینکـــه درکنارجزیره لنگرانداختیم ، هفت خوان رستم رابچشم خوددیدیـــم ودام زنگولهٔ دیو و علقمهٔ جادورا درنوردیدیم . چنانکه فردوسی طوسی افغانـــی علیه الرحمه فرموده :

" چومردم نماند ، آزمودیم دیو چنین جنگ وپیکار وچندین غـریو ،
" که دیگرکه این دیوناسازگـار ، به‌تن سهمناکاست و چیـــره ســوار

خلاصه ، پس ازهفت شبان وهفت روز پیکار خونین که بادیو وجادوگـــرو اژدها وسیمرغ ودوالپا و نسناس وسندباددریائی و عفریتیان وجنیـــان‌و پریان‌وازمابهتران درپیوست . طلسم جزیره شکست و پیروزمندانه بالشگرو خواص وسرهنگان وارد هرمز شدیم . خیمه وخرگاه بزدیم وضیافت تیار فرمودیم کردن . سفرهٔ زربفت گسترانیدند وخوانسالاران‌کاسه‌های پشمی و بلورین وبارفتن وحلواهـای رنگارنگ ولوزیات طرح طرح ومیوه‌های‌گوناگون به پیش نهادند . بعدازآن ، بکشیدن طعام وآشامیدن شراب گلفام اشارت کردیم . مجلس عیش و نشاط برپاشد . ساقیان زهره جبین درلباس هـــای سندس واستبرق وحورعین کامثال اللؤ لـلؤ المکنون اقداح راح ریحـــانی درگردنش آوردند و مغنیان طرب ساز وسازندگان نغمه پرداز ، آغازنواختن

چنگ وعود وارغنون کردند . هنوز سلاح وسرهنگان و نقیبان ویساولان و هیبت کافران ودبدبهٔ فرعونیان که ازحد وحصربیرون بود ، چون برق لامع میگذشتند و دستهٔ ای چون باد صرصر . باخودگفتم : " جل الخالق ، الهی توآگاهی وعالم السرو الخفیاتی ، " که ناگاه لشکر دشمن اندر رسیدند وبه پیشگاه ما آمدند ودسته دسته وگروه گروه سراطاعت وعبودیت و انقیادبرزمین سودند و گفتند که : " اززمان حضرت آدم علیه السلام ، ابی یوم الحاضر ، این جزیره درطلسم دیوان بوده است و کیومرث و افراسیاب تورانی هم نتوانستند طلسم اینجاراشکست . " و شکر حضرت باری بجای آوردند .

" امادرخواص این جزیره : دیاری است دلگشا وسرور انگیزوجان فزا وفرح آمیز . عذوبت ماء و لطافت هوا ونزاهت بساتین وطراوت سبزه وریاحین این سرزمین راقیاس نتوان کرد . رشته جبالش سلسله جنبان عقل ودین ودره وماهورش رشگ خلدبرین . منظرش بدیع و مرتعش و سیع ، هوایش همیشه بهار ، زمینش چمن وگلزار . خیابانهایش فراخ ، قصورش — گستاخ . خلاصه ، سراسرباغی است چون گلستان ارم ، آراسته بدرختان نارنج ولیمو وشفتالو وگل مریم وکاملیا وعقاقیا وزمینش پوشیده ازسنبل وقرنفل و برشاخ درختانش هوبره وبلبل . آسمان روشن وصاف ، افق جوشن شفاف . مرغان وهزار دستان بیشمار بانگ برآورده بزبان فصیح تسبیح میگویند : " لااله الا الله ، محمد " رسول الله علی ولی الله حقا " حقا ، سنگریزه‌ها ازلعل و یاقوت ودریتیم وزبرجد ومرجان ، کنگرهٔ قصرها از

ازگوهر شب فروز وفیروزج و مروارید غلطان . سه جوی دروی روانست :
یکی از خمرویکی از شیرویکی ازانگبین . حوران شیرین بیان و عورتهای
چرب زبان هرمز زنجیر خاطروبلای مسافرند . بیت : چشم مسافر چو
برجمال وی افتد ، عزم رحیلش بدل شود به اقامت . ولیکن مردانش
کافر حربی ، زنار برمیان وکف بردهان ، کفرگویان و پایکوبان برکوی وبرزن
دوان می باشندوسلامشان " بندازآسان " ، است . اما درجهت وضع نظامی
این جزیره سهمناک دژی است که کلید هندوستان وایران وتوران و چین
و مهاچین وجابلقاوجابلسانست . این بوداندکی از هزارومشتی ازخروار ،
ازآنچه برسراین حقیر فانی جانی گذشت . حال خاطرعاجز مبارک تصدیق
خواهندفرمودکه باچنین ماجرا عذر فدوی خواسته است و حمله به ینگی
دنیا ودستگیری ناخداکلمب ، عجالتا " امری است بس دشواروبلکه بی
رو درواسی محال . اکنون که زندگی جزیره بحال عادی برگشته ، دستور
دادیم قانون را دربندرگاه نصب کردند و گردن دریاسالار این جزیره
رااز بارسربسک ساختند . وبومیان رابمصداق آیات ربانی وکلمات سبحانی
" قاتلوا الذین لایومنون بالله ولا بالیوم الاخر ولایحرمون ماحرم الله
و رسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا
الجزیه عن یدوهم صاغرون . " هرکس جزیه پرداخت جان بسلامت برد
ودیگران رابه تیغ بیدریغ گذرانیدیم ، بمضمون آیهٔ کریمه : " اقتلوا
المشرکین کافة . " زیراکه مرگ ارزان بودند وبرماواجب است که مشرکین را
قلع وقمع بکنیم وهمچنین دستور دادم اموالشان راچپاول کردند تا مشمول

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

تظرعاطف پادشاهانه گردند . ولیکن چنانکه خداوند خدا درسفر اعـــداد فرمود : " واززنان هردختری راکه مردرانشناخته‌وبااوهمسرنشده برای‌خود زنده نگاهدارید . " این بودکه‌زنان زیباودختران رعنا و نیکولقارا بـــه سپاهیان‌سپردیم‌تاکام دل‌برانندو چهار صباح عمررابه خوشی وشادی‌بگذ ـ رانند . اما نکتهٔ مهم این‌که هفتادنفرازسرنشینان کشتیهای اعزامی‌که‌بیشتر آنهااز ضعیفه‌های‌فاجره بودند وبرخلاف مقررات نظامی حسن اخـــلاق از ایشان مشاهده شد ، درکشتی محاکمهٔ صحرائی گردیدند و سنگ رشدندتا موجب عبرت دیگران شوند . لذا اگر رائ‌ی عالم آرامصلحت داند ، مقـر ر فرمائیدازلحاظ تشویق وتحریک غرورملی مقـتولین ، چند جوال نشـــان افتخاروتقدیرنامچه ارسال دارندتامیان بازماندگان توزیع شودوقدردانـی لازم بعمل آید . نظربااینکه موجودی پرتقال ماته کشیده‌وهم‌میهنان‌محترم سخت درمضیقه می باشند ، استدعای عاجزانه آنـکه مقررفرمائیدهرچـه زودتر پرتقال لازمه رابرای‌تأمین‌معاش فاتحین‌بفرستندتااین دغدغـــه‌از خاطر مرتفع‌گرددوحال که دستمان‌ازدامان ینگی دنیا کوتاه شد ، لااقـــل زمینهٔ حمله به‌هندوستان فراهم‌شود . ضمنا ازآندرگاه معدلت فرســـا خواستارم بپاس خدمات جان‌نثار ، فرمانی شرف صدوریابدکه جزیرهٔ هرمز ازین ببعد " واسکو دوگاما آباد " نامیده شود تاموجبات تشویق حقیرسراپا تقصیرفراهم گشته بیش از پیش به رعیت پروری ومرحمت‌گستری ذات‌اقدس ملوکانه مشغول باشم . زیاده‌بقایت جانم فدایت . کمینه دریاسالارواسکو ـ دوگاما . "

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

این پیام بوسیله Fast Mail فرستاده شد. (درکتاب هذیان المکتوب فی انف المعیوب ، آمده که فاست مائیل بروزن جبرائیل فرشته ای باشد دردریای سند که نیمی از تنش زن ونیم دیگر ماهی است بقدرت حقتعالی ، وباین مناسبت وی رافرشته ماهی نیزخوانند. بعضی گفته اند که فرشتهٔ نامبرده سخت نیکوجمال و خجسته خصال باشدواز پستانش شیروانگبین فروریزد وباالحان دلکش ملوانان را فریفتهٔ خویش سازدوبدام بلا اندازد . اما هرآینه بنامش سوگندخورندونامه بدوسپارند ، آن نامه رابی درنگ بمقصدرساند. دسته ای دیگر تردیدکرده و گفته اند که درآسمان چهارم فرشتهٔ دیگری بوده است بنام ارمائیل Air Mail که وی رابدوح (۲۴۶۸) که مخفف نام بودا باشدنیزخوانند و مشارالیه درقدیم الایام وظیفهٔ چاپاررا ایفامیکرده است ، ولیکن اکنون بعلت فرسودگی و پیری بازنشسته گردیده واز دخالت درامورآدمیان سخت می احترازد وفرمان مافوق راهمواره پشت گوش میاندازد . واللهاعلم ، ") بعدقانون را باسلام وصلواه ازتوی رزمناو درآوردند . (البته قبل ازاینکه رزمناوبجانب لیسبن رهسپارشود .) ــ و دهنهٔ لوله اش رابطرف بندر گمبرون قرار دادند. (بعدها این بندررا شاه عباس بزرگ فتح کردونام نامی خود را رویش گذاشت. بهجایگاه شرح توان گفت انشاالله تعالی .)

حالا دوکلمه ازهرمزهرمزان ، استاندار استانداران جزیرهٔ هرمز بشنویدکه قبل ازهبوط آدم پشت اندرپشت به پاسبانی ونگهبانی سرزمین مرده ریگ نیاکانش مشغول بودتاآب توی دل مردم تکان نخورد. معظم له

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

ازاین پیش آمدسخت پکر شد وتوی ذوقش خورد ـ چون لوزیطانی های فاتح برای سرش نرخ معین کرده بودند و گرنه حاضر بود از جان‌ودل با آنها همکاری صمیمانه بکند ـ این بودکه به ریش غیرتش برخورد . نا چار بلباس مبدل رهبانان درآمد وبعداز آنکه اطلاعات فنی ونظامی دقیقی‌از مهمانان ناخوانده بدست آورد ، دوعدد پرتقال ازمرکز پخش خوار بار ارتش لوزیطانی‌هاکش رفت و برای گزارش کردن چگونگی‌تصرف جزیره به پیشگاه شاهنشاه وقت شتافت . حالا شماتوی دلتان میگوئید : مگر شاهنشاه وقت که بودکه‌مانبایداسمش رابدانیم ؟ ویاممکن است تصور بکنیدکه شاه عباس کبیربود . اما خیر ، ماهم سلطان وقت را درست بجا نمیآوریم ، اصراری هم به شناختنش نداریم . شاید خودآن بزرگوار هم بیشتردلش بخواهد که ناشناس بماند . صاحب " الوحوش واللشوش " معتقداست که درآنزمان شاهنشاه ایران وانیران سلطان محمد خربنده متخلص به " عبدالحمار " بوده است . حالا ماهم فرض کنیم خدای‌نکرده این‌حدس راست باشد . همه میدانندکه این شاهنشاه بطوراستثناء حلیم و سلیم واهل رضا وتسلیم وآدم باخدای بی آلایشی بوده ومعروف است که جمال حالش بزیورایمان واسلام وحلیهٔ متابعت سنت حضرت خیرالانام علیه الصلوٰه‌والسلام مزین و محلی‌بود وهمواره درتقویت ارکان شریعت غرا وتمشیت مهام ملت بیضامساعی جمیله‌بذل میفرمودوچون بیشتربه درست کردن شک میان دو وسه‌و غوروتعمق درآداب مبال رفتن‌و حیض ونفاس و غسل جنابت و مبطلات روزه‌و استبراواستنجامیپرداخته وبفکر

نماز وروزه ودعای نزله بندی بود ، کمترمتوجه قرتی‌بازی سیاستمداری میشده است . فقط درزمان جهانداریش یک اقدام مهم خواست بکند ، بعد هم ازسگ پشیمان‌ترشد ، یعنی ازکوری چشم ملک نقاله میخواست تربت مطهر حضرت علی رااز نجف اشرف به پایتخت خودش سلطانیه نقل‌وانتقال بدهدتامردم کمتر پول ودارائیشان رابیرندبه اماکن مقدسه‌و به‌عربهای کون نشور تحویل بدهندو فحش " عجمی " بشنوند . (جا ی بسی تعجب است ، باوجودیکه طهارت و استنجا ازفکر بکر عرب تراوش کرده معلوم نیست ، چرا خودشان این عمل شنیع رابکارنمی بندند ،) باری ، حضرت امیرموٴمنان وپیشوای متقیان وراه نجات گنه‌کاران ،درخواب به سلطان محمد خربنده ظاهر شد و به ترکی سره مقداری کلمات قصار سرقدم رفت وگفت : " اهو سلطان محمد خربنده ، سنین کی سنده ، منین کی منده . " البته مقصود حضرت این بود که : هالو ، ازما بکش‌و بیک حاجی‌زاده بند کن . " این راهم بگوئیم که علی قربانش بروم درویش مسلک ودموکرات‌بود وسوسیالیست‌هم‌بود . یعنی خلاصه ،سوسیال دموکرات تمام عیار بودوپیش ازآنکه ، فرنگیها مسلکهای عجیب‌و غریب امروزی خودرا ماکیاولیسم ومرکانتی لیسم واپورتونیسم باشداختراع کنندو مثل گرزهای داغ به سروکلهٴ هم بکوبند ، حضرت بمصداق : نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت ، بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد . تمام اینهارااز برداشت وباوجودیکه میان اعراب بادیه نشین کافر وجاهل دین حنیف ر اتبلیغ میفرمودند ، دقیقه ای ازاینگونه مسائل علمی و مسالک

دنیوی غفلت نمیورزیدند چه دردسربدهم ؟ حضرت کت همه راازپشت بسته وازخودماکیاول هم ماکیاولیست تر وازروسو وبیکن هم دموکرات تر تشریف داشتندوبعضی معتقدند که تمایلات کمونیست افراطی هم دروجود مبارکشان مشاهده میشد . زیرا وقتی که قالی بهارستان کسری‌بدست سران عرب افتاد وتکه تکه کردند ، علی برای اینکه بی اعتنائی وگذشت خودرا بپول ومال دنیا نشان بدهد ، سهم خودرا بایک مشت کافورکه برای‌چپاندن به منافقات ملیت بکار میرفت باتاجرحبشی تاخت زد ، تاعلی رغم همکاران‌کلاه بسر مبارکش رفته باشد . زیرا رفقایش هرکدام بهرهٔ خودرا بچندین هزار درهم فرو ختند . بعلاوه ازدشمنی که‌با ثروتمندان داشت ، بموجب آیهٔ کریمه : " وللّه علی‌الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا . مازیارت کعبه را برلذت و لوطها حرام‌کردوقانون گذرانید که (اگرچه خودش میدانست که خدانه مرکب است ونه جسم است نه مرئیست ونه‌حال است ، نه محل است ، نه شریک‌دارد نه معانی وصفات زائد برذات دارد ونه بهیچ چیز وبهیچ کس نیاز داردوخلاصه مقامش عالی ترازاین است که اصلا وجودداشته باشد و مقصود فقط پرکردن‌بیت المال‌مسلمین است .) فقط ملیونرها حق رفتن به خانهٔ خدا وبجاآوردن‌صلهٔ رحم باقادرمتعال رادارند . تابااین وسیله آنهارا به لی‌لی‌کردن دور حجر — الاسود وانداختن هفت ریگ وادار کندوبه ریش حنابستهٔ آنها بخندد و نیز آنهارامجبورکرد که روزعیدقربان درخانه خدا به خو نبهای هر شپش که‌بکشند یک گوسفندقربانی کنندوتمام پول‌وآبروی نداری خودراازدست بدهند . — البته لات ولوطها ازین تفریح محروم نبودند که پول ناچیز خودرا خرج‌اماکن

متبرکه بکنند وبه خاک سیاه بنشینند . ـ باری بعد هم سادات رابه شغل شریف گدائی تشویق کردومستمری نذرونیاز وصدقه وخمس برایشان معین فرمود وبرمردم عام واجب کرد که ازبیست انگشتشان ، انگشت بیست و یکمی ازآن سادات باشد . اینها جمله های معترضه بود ، اما از شماچه پنهان که دراثر پیش آمد سابق الذکر ، سلطان محمد خربنده ازتصمیم قطعی خود چشم پوشید که پوشید .

البته درآنزمان ، نه اسپیت فایر بودونه هوریکن ونه جادهٔ شوسه و نه کشتی اژدرافکن و نه گراف زیپلن ، فقط عماری و تخت روان ودلیجان وپالکی وازاین مزخرفات پیدامیشد . حالا فکرش را بکنید که هرمز هرمزان استاندار استانداران جزیرهٔ هرمز که فقط یک درازگوش بندری که در سرعت و رفتار از برق وباد سبق میبرد زیر پایش بود ، باچه فلاکتی میتوانست خودش را بهسلطانیه برساند ، (بنای شهر اخیر راجمعی به حضرت نوح وجماعتی به حضرت سلیمان نسبت می دهندوبرخی گویندکه شهرمزبورابتدابه سلیمانیه مشهوربوده است والله اعلم ،) بطوردقیق مااطلاع داریم که مسافرتش هفت هفته بطول انجامید .

سلطان محمدخربنده که حلیم وسلیم واهل تسلیم وتقوی وآدم بی آلایش باخدائی بود ، وقتی که هرمز هرمزان رابحال زار ونزار وباهیکلی غبار آلوددید واولین بار اسم های تخمی مثل Donrastacuero

Don Matamoros Donconquist Ador Don quichtte
و Don Decapitador رابجای یوزباشی وده باشی ویاردا ن
قلی و فضول آغاسی وقارداش غلام یحیی شنید ، اگر چه چیز زیادی دستگیرش
نشد ، اما دلش شروع کرد به جلز وولز سوختن . هرمز هرمزان را نوازش ودل ـ
جوئی کردوبه صیقل کلام محبت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطرش بزدودوبیشتر
از پیشتر بعواطف خسروانه سرافرازش گردانید . همینکه دوتا پرتقال را دید
فرمود : " اله این کپک اوغلی پرتقالیها ، (ازین ببعداهالی لوزیطانستان
معروف به پرتقالی گشتند واین لقب ازکفرابلیس مشهورتر شد .) هرچی
باشد بما مهمان دور . پی ، جهنم مال دونیانین داگورپدرش کرده ، اگر
آلاه خواسته باشد ، خودشها میرود وخداکلکشان میکنی . پی نبیه کافراو ـ
لموسن ؟ مگر بیلمیسن کی بیدون حکمی حق سوبحانهووتاعالا ، بلگازآغاج
نمیریزی ؟ پس تقدیر بیله دورکی این کپک اوغلی پرتقالی لر جزیره نی
بگیرند ، اله داباتقدیر تدبیر اولماز . اگر آلاه خودش بوخواهد ، زعفرجنی
فریستاده ، هاموسینی کوشته . پی ، ایندی اینقدر فضولی کی میخواهی
آلاه کارخانسی نادست بوزنی ؟ مشیتی بیله قرارگیرفت کی کوفاربر ما
موسلطه بوشود . اله دا بودورکی واردور . من خودم بزبان آذری فرموده :
سراجی راکه ایزدبیفروزه ! هر کی پوف کونه ، ریشی بوسوزه ، کوچکدن گوناه ،
بیوکدن بخشیش . الله من گوزهایم هم گذاشته ای . این دی بله صلاح است
کی هرنه داریم بیدهیم . اُنان سوراتخمی پرتقال لری میکاریم ، تااولاریچون
خوراک تدارک بوشود . چون کی صباح بوکپک اوغلی لر گورسنه نشوده بوگویدکی
ماشاهنشاهامهمان شوده گورسنه ماندی ، " (۱) اگرچه متن این سخنرانی

عاری از لغزش گرامری نیست ، اما هرمز هرمزان هرچندترکی نمیدانست ، ایرادنحوی به سلطان محمد خربنده گرفت . مشارالیه درجواب گفت : " اوغلان سن ، بیلمیرسن ، منین سندن تجروبه زیاداست .گولاخ ورگورچی میگم ، دوتا

پاورقی صفحه قبل

این پرتقالی‌های بی ننه بابا (ــ) هرچه باشدمهمانند وبماواردشده‌اند . گور پدرمال دنیاهم کرده، چرا بیخودسخت بگیریم ؟ اگرخواست‌خدا باشد پایش رامیخورندوکلکشان کنده خواهدشد . مگر کافرشدی یانمیدانی که بی‌امر وحکم‌حق سبحانه وتعالی‌برگ ازدرخت نمیافتد ؟ پس مقدربود کهاین پرتقالیهای سگ پدر جزیره را بگیرند . وگرنه باتقدیر تدبیر چه سود ؟ اگر خدا بخواهد زعفرجنی رامیفرستد همه شان رامیکشد . حالامیخواهی دست به کارخانهٔ خدابزنی ؟ مشیتش اینطور قرارگرفته که کفاربرمامسلط بشوند ،چه میشودکرد ؟ چنانکه خودم بزبان آذری فرموده ام : چراغی راکه ایزد بفروزد ، هرکه پف کند ریشش بسوزد . خوب گناه‌ازکوچک بخشش از بزرگ من چشم راهم میگذارم . بهتر اینست . که تخم این پرتقالهارابکاریم و خوراک برایشان فراهم کنیم تااگرفردا در تنگی‌ماندند نگویند ، : ما مهمان شاهنشاه شدیم وگرسنه ماندیم . "

ملک دی‌لرالاّه رگاهناچخ مقرب : یکی صرف دی ، یکی ده‌نحودی .گونـــاه الدی‌لر . آلاه اونهاری تنبیه فرمودی‌ودر دهن اوشاخ لارمحبوس کردی . مـن گلدیم شفاعت کردیم . اونان سورا فاعل و مفعول خودمختارشدی ، صـرف و نحوده گتدی . " (۱) نگو که پرتقالیهای حرام لقمه ، بوسیلهٔ مسافرایطالیا ـ ئی مارکو پولو ، قبلا" مقداری ریال سکه‌زده بودند و به‌سلطان محمد رشـوه داده ودم سبیلش را حسابی چرب کرده بودند تاخودش را به کوچهٔ علی‌چپ بزند (ولیکن این شخص بایدکس دیگری ورای جهانگرد معروف ایطالیائـــی باشدکه درزمان هلاکو و شصت سال پیش ازاین بطوطه به ایران آمده‌است .) باری ، برای اینکه هرمز هرمزان باوجود خوش خدمتی که کرده بود نرنجـد ، فورا فرمان همایونی صادرکرد و مشهدی ذو الفقار مرزبان جزیرهٔ قشم که در بند " ج " بود وسال قبل کارت تبریک عید نو روز به‌خاکپای همایونی‌نفرستاـ ده بود باز نشسته‌کردو قلمرو او که بزرگتر وآبادترازهرمز بود به هرمزهرمزان واگذار نمود تابی‌درنگ مشغول رتق وفتق امور بشود . بعد دستورداد که تخـم پرتقال رابتوسط کارشناسان زبردست وزارت کشاورزی و پیشه‌وهنرو تبلیغـا ت

---

(۱) پسرجان تونمیدانی ، من تجربه ام ازتو زیادتراست . گوش کن‌چه‌میگویم صرف ونحو وملک مقرب دردرگاه پروردگاربودند ، گناهی ازایشان صادرشـد . خدابرای تنبیه شان آنهارا درذهن اطفال‌زندانی‌کرد ومن رفتم شفاعت کردم آزادشدند . حالا دیگربه‌فعل‌وفاعل خودمختاری‌داده شده است .

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

درمازندران کاشتند ودرانتظار نوبر میوه اش مشغول مکیدن سماق شد وسالها بدین منوال سپری گردید . چون مورخ بایددست و دلپاک باشد ، این نکته مهم تاریخی راناگفته نمیگذارم که حکم مرزبان مرزبانان جزیرهٔ قشم در- ادارهٔ بازنشستگی مورد اعتراض قرارگرفت ودیوان محاسبات بوسیلهٔ قرطاس پرانیهای ماهرانه حقوق پس افتادهٔ اورا تصویب ننمود .

حالاشما این کشور یک وجبی پرتقال رادستکم نگیرید . اصلا" تخم لق استعمارواستثماررا این ملت توی دهن دیگران شکست .چون تـا آن زمان استعمارواستثمارفقط درزیر لوای مذهب میشدوهنوزصورت قانونی وحقوقی و بین المللی بخودنگرفته بودوهمردیف دزدی وگردنه گیری بشمارمیآمد . امـا پرتقالی هاچون توپ مرواری کهتاآنوقت اسمش فقط " قانون " بود دردست داشتند ، گمان کردند حق و حقیقت و قانون باآنهاست وهرکثافت کاری کـه دلشان بخواهدمیتوانندبکنند . بشرط اینکه زیرلوای قانون کلاه شرعی بسرش بگذارند . باری ، پس از چهارده هفتهٔ آزگار ، چاپارمخصوص شاهانه نامـهٔ تقدیرانگیز و تشویق آمیزی برای واسکو دوگاما آورد . این نامه را البو قـرق بخط رمز نوشته بودو واسکودوگاما بااشکال زیادی ازروی کتاب " کنزالرموز " بونتلی Buntly خود توانست تقریبا معنی ثلث آنراکشف بکند . دسپراتوس ضمنا گوشزد کرده بود حالا که نتوانسته است خمس مسکون راتسخیر بکند ، اقلا" تااندلسی ها به قتل و غارت ملحدان بی ایمان ینگی دنیـا سرگرمند ، بایدهرچه زودتر اقدام به تسخیر هفت پرکنهٔ هندبنمایـد ، تاآنهارا جلوامرواقع شده قراربدهد . و برای این منظور بهروسیله که متشبث

شود رواخواهدبرد . چنانکه علمای پیشینیان که اززبان ایطالیائی اطلاع کافی نداشته بفرانسه فرموده اند Lafin Justi Fie Les Moyens یعنی این است وجز این نیست ، بدرستیکه هرآینه چون مقصودی ومطلو بی مورد عنایت وتوجه بزرگان واقع گردد ، برای وصول بدان بهروسیله و بهر دوز وکلکی چه‌خوب باشد و چه بد ، چه مشروع باشدو چه نامشروع ، تشبث جسته‌شود ، بتحقیق شایسته وهمانا که مشروع ومجاز و مقبول خاطرایشان‌خواهد بود ونیز تذکرداده بود اگراهالی محترم پرتقال بو ببرند که من بیخود لقب فاتح ینگی‌دنیا و هند بخود داده ام ، به رگ غیرتشان برمیخوردوهرچند همدانی نیستند ، اما پوستم را غلفتی خواهند کند . بعد پوزش فراوانی خواسته بود که چون امسال درخت مرکبات آفت فیلوکسرا Phyloxera دیده و صدمات بسیارچشیده وازاین لحاظ بیم قحطی درخودکشور پرتقال می رود ، لذا تسریع الحاق هفت پرگنهٔ هندرا به مستملکات پرتقال تائید کرد ه بود . توضیح آنکه ؛ درکتاب قوس و قزحی که راجع به‌جرم وجنایات‌هندو ها نسبت به پرتقال دردست تاءلیف است ، تذکر داده شده درسرزمین پرتقال خیز هندوستان که‌مردمش وحشی وعادت به‌خوردن پرتقال ندارند ، ازکینه ای که به‌پرتقالی ها میورزند ، مرده‌های خودرا با پرتقال آتش‌میزنند ویا مثل قهوهٔ برزیل ، پرتقال هارابرای ماهیان به دریامیریزند تااز تورم محصولات جلوگیری شود وبالنتیجه ازتورم پول مسکوک واسکناس ممانعت بعمل آید . دراینصورت وظیفهٔ مقدس هرفردمیهن پرست‌وباشهامت پرتقالی است که هندوستان راازلوث‌وجوداین‌مردم خبیث وحشی نجات داده ، شکمی‌ازعزا

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

دربیاورد وهمچنین اهالی اصیل و نجیب میهن راازشرقحط و غلابرهاند .ودر خاتمه افزوده بود : " زنده باد خدا وشاه و میهن که نمایندهٔ هرسه آنهـا خودم هستم ، "

ضمنا " یک پرگار ومقداری مشک و زعفران که درآن ایام نوشت افزا ر نقشه کشی بودبرای واسکو دوگاما فرستاد ، تاهرچه زودتر نقشهٔ حمله خـودرا بکشد . واسکودوگاما بمصداق مثل معروف : " حماقتهای تاریخ همواره باید تکراربشود . " پیام شاهانه راحک واصلاح کردودادبرای ساکنین هرمز وتـوی بوق وکرنازدند وجارکشیدند که : " بدانید وآگاه باشیدکه وظیفهٔ طاقـت ـ فرسای مقدسی بعهدهٔ ملت نجیب وبرگزیدهٔ پرتقال است .زیراقادرمتعـال بطرز معجزآسائی قانون‌را دراختیار ماگذاشت تابوسیلهٔ آن مردمان تمـام اقطارعالم رادرزیر پرچم پرافتخار پرتقال‌بیاوریم وبصراط مستقیم نشروتوسعه علوم وتمدن عرب راهنمایی بکنیم و به تاٴسیس انجمن‌های‌فرهنگی در میـان طوایف وحشی گمراه همت بگماریم وآنان راازمزایای دادگستری وآزادی‌ودمو ـ کراسی وقانون خودمان برخوردارسازیم . دورهٔ رخوت وآسایش وتن پـروری سپری گردید ، اکنون هنگام جدیت وفعالیت وهنرنمائی وزورآزمایی و اتحـاد کلمه ومبارزه بافساد فرارسیده است . شمابابد بدانید که چشم و چراغ عـالـم میباشیدو چشم امید شاهنشاه جوان بختتان بشما که پیش قراول آزادی‌هستید دوخته شده است . زنده باد پرتقال جاویدان که بزودی درمستعمراتش خورشید یک چرت نخواهد خوابید . مرده‌باد هندوهای مرتجع که‌خوراک پرتقالی ها ی آریستوکرات رااحتکارکرده اند . بیت :

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

بنی آدم اعضای یکدیگرند که درآفرینش ز یک گوهرند

پس برای شروع ، ابتدا به تسخیر هفت پرکنهٔ هند قیام میکنیم که مردمانش دشمن شمارهٔ یک ماهستند . این وظیفهٔ مقدس هر فردباشهامت و میهن - پرست پرتقالی است . لذاازشما دعوت میکنم چنانکه حضرت خاتم النبیین درکتاب آسمانی خودمیفرماید : " فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیوه الدنیا بالاخره و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل اویغلب فسوف نوتیه اجرا " عظیما . " پس بمقتضای آیت کریمه ، باید هرچه زودتر آمادهٔ جدال وقتال بشوید .فراموش نکنید که محض رضای خدا میکشید والبته آخرت را به دنیا ترجیح میدهیدوکسیکه درراه خدا میکشد ، چه بکشد و چه کشته شود خدا پاداش گرانی باو ارزانی خواهدداشت . و درسوره البقرنیز میفرماید : " وقاتلو فی سبیل الله واعلموا ان الله سمیع علیم . " یعنی بکشید د رراه خداوندانید که خدا شنوا و داناست ، و بتحقیق بدانید که قادرمتعال از آن جهت مرابرمسند سلطنت نشانیده وبمرتبهٔ ظل الهی ارتقاء داده کهامتثال فرمان باریتعالی بنمایم و برمن واجب است که حق گویم وطریق حق پویم . مجرمان رابجزای اعمال ایشان رسانم و مخلصان را بمزید انعام واحسان مفتخر گردانم . هنر نزد پرتقالیان است وبس . چو پرتقال نباشد تن من مباد حالا دیگرخودداندید ... به پیش ! .. " طبل ودهل زدند و رجزخواندند همچنین این سخنرانی محیرالعقول رابوسیله رادیو وروزنامه‌های مرتجع به اطلاع مردم آنسوی دریاها رسانیدند . - اماکسی گوشش باین چرندیات بدهکارنبود . زیرامدتی بودکه زنهای یائسه بوسیلهٔ بلیط های بخت آزمایی

پولهای پس انداز خودرا رویهم گذاشته و بتوسط " سازمان خدمات انفرادی " و " بنگاه نیکوکاری " ناقوس بزرگی خریده وبدین مناسبت جشن با شکوهی برپاکرده بودند تاناقوس رابه‌گردن قانون‌آویزان کنندو میان فقرا مربای‌شقاقل وماهی سقنقور مجانی توزیع مینمودند ، و دور قانون راگرفته بودندوباحرص وولع عجیبی مشغول لهو ولعب و سحق و ملامسه و غمزه وکرشمه ولاس زدن بادن ژوانها وخواندن کتاب ویس ورامین والفیه شلفیه وکاماسوترا بودند . ضمنابیانیهٔ بیت لحم که راجع به تحریم استعمال جنگی قانون بود ،اعلام نمود ومشغول جمع آوری امضاء بودند . این شد که محل سگ به فرمان جهان مطاع شاهنشاه جوان بختشان نگذاشتند . ازطرف دیگر ، واسکودوگاما این مثل حکیمانه رااز اهالی جزیرهٔشنیدهوآویزهٔ گوش هوش ساخته بود که : " سگ که میخواهد استخوان بخورد به‌زیردمش نگاه میکند . " ازین رو نمیخواست بی گداربه‌آب بزندوبه هندوستان حمله بکند . وانگهی تن پرور و عیاش شده بود وشکمش گوشت نوآورده بود . باخودش گفت : " سری‌که دردنمیکند بیخوددستمال نمی بندند ، " چند کیسه مروارید غلتان‌قاچاق ازآب بازان‌بحر عمان‌گرفت و برای شاهنشاه محبوب عظیم الشأن خودفرستاد تابااین وسیله دست ازسر کچلش بردارد وجلو عرو تیزش گرفته شود .

دسپراتوس که دید تیرش بسنگ خورده ، غضب نشست‌وفرمان داد واسکودوگاماراکت بسته وارونه‌سوار خربندری کردند وبصورتش میکی‌ماست مالیدند و via بالکان اورادربست به لیسبن تحویل دادند و بمحض و رود گردنش را به جرم خیانت به میهن زدند . ولی گویا مانند قره العین‌درموقع

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

بریدن سرش این شعررا میسروده و میرقصیده است ، بیت :

یکدست جام باده و یکدست زلف یار رقصی چنان میانهٔ میدانم آرزوست

بالاخره آن بزرگوار دعوت حق را اجابت کردوشربت شهادت راچشید و بتقلید شیخ عطار سربریده اش را برداشته زیربغل گذاشت ویک شیشکی بناف میر ـ غضب باشی وقبلهٔ عالم پرتقالستان بست و به جابلسا گریخت که در آنجا بقیت عمررا به طاعت وعبادت قادرمتعال بسربرد . آنجناب درتمامی اقسام حکمت برحکماء اعصار وعلماء ادوار رتبهٔ تقدم داشت ودرسایرعلوم معقول و منقول بقلم جودت طبع وحدت ذهن نقش کمال مهارت برلوح خاطرنگاشت ازجملهٔ مولفاتش دوجلد کتاب راجع بهآداب طهارت که بدستور ادارهٔ جا ـ سوسی خاورمیانهٔ پرتقال نگاریده مشهوراست ـ ونکات ودقایق آن کتب برالسنه وافواه جمهور علماء وفضلا مذکور . دیگر کتاب " واسکوت نامه "است که درشرح حال خود برشتهٔ تحریر درآورده یعنی ازروزی که قلم پدرش به دوات مادرش آشنا شدتاروزیکه روی درنقاب تراب کشید . همچنین ازعلوم غریبهو فنون عجیبهوتسخیر جن و نیرنگ جات ودعوت کواکب و طلسمات و شعبده و جفرو فن سحر وسیمیاوکیمیا وهیمیاولیمیاوخاصیت اجسام ارضی و اجرام سماوی وقوف تمام داشت ودعوی میکردکه مرا برمافی الضمیر صغیرو کبیروگرسنهوسیر وبرنا و پیر اطلاع است وگاهی برسماوات عروج مینمایم و با صانع نجوم وبروج تکلم میکنم . ازگرماوسرما متضررنگشتی وبرهنه درمیان یخ و برف نشستی . بیت : برهنهبکوهی بدی مسکنش ، زسرماوگرمانخستی تنش . و نیز رسالات متعددی در پندیات و هزلیات واخلاقیات وتقیه آلات وکلمات قصاربوی نسبت میدهند کهزبانزد خاص وعام میباشد .ازجمله معروف

است بعدازآنکه گردنش را زدند ، بعنوان اعتراض این جملهٔ حکیمانه‌رافرمود :
" مگر فضای مساتی درهمانجا که بودم قحط بود که یک کاره تالیسبن‌لنجاره
کشم کردیدوبعد گردنم رازدید ؟ "

باری ، دسپراتوس اسم جزیرهٔ هرمزراهم برگردانید و " البوقرق‌آباد "
گذاشت وخود البوقرق راکه رشوهٔ زیادی باوداده بود ، به فرماندهی کل‌نیروی
پرتقال درخاور دورونزدیک ومیانه گماشت و مقرش رادرجزیرهٔ هرمز معین‌کرد
سالها گذشت ، البوقرق هم بعلت مثل معروف که بخط نسخ بسیارخوش به
دیوار دفتر واسکودوگاما نوشته بودند : " سگ که میخواهد استخوان بخورد
بەزیردمش نگاه میکند . " ازحمله به هندوستان ترسیدونقشهٔ جنگی‌واسکودو
گامارادربوتهٔ اجمال انداخت . بعدهم این نقشه پشت در پشت به نوه‌و
نتیجه وندیده اش رسید . وانگهی چون رنگ مشک و زعفران درطی دورا ن
زمان پریده بود ، دیگر اثری ازنقشه تهاجمی دیده نمیشد . ازطرف دیگر ،
همینکه پادشاه اندلس ، دوست مردالینوس پی‌بردکه دسپراتوس پادشاه
محبوب و پدرتاجدارملت دوست و همجوارش به قشون او خنجری ازپشت‌زده‌و
باقانون مرحمتی کریستف کلمب و رزمناو " قرطاجنه " مشغول کشورگشائی ربع
مسکون‌درآنسوی دریاهامی باشد ، شبانه بااهالی ناراضی پرتقالستان که در
روز نامه‌های دست چپ خوانده بودندپادشاهشان‌هنوز هندراتسخیرنکرده
و دروغی لقب فاتح هند به دمش می بندد ، دست بیکی شدوتمام خاک
پرتقالستان رابه طرفه العین از یخهٔ مبارکش پائین انداخت .دسپراتوس
فاتح سابق هندوستان وایران‌وتوران مثل یهودی سرگردان رجوع به اصل‌کرد

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

ودرمستعمراتش که‌آفتاب بیخوابی بسرش زده بود ، بعنوان دزد دریائی‌راهزنی مینمودوبااینکه تمام خزانه‌وجواهرات سلطنتی وآثار باستانی میهن عزیزش که ازوزن سبک وازقیمت سنگین بودبالاکشیده‌بود ، باتخم وترکه اش به کار چاق کنی مشغول بود . ضمنا ازفرط علاقه به‌میهن مقدسش ، یک توبره خاک کود Guano بسیارممتازآنجارابا‌خودش همراه داشت ودرموقع حساس درد میهن ، آنرا روی زمین پهن می کردورویش خرغلت میزد . اما چون ازفداکاری اخیروی‌قدردانی‌نشد به Verzioeiflung دچارگردید ، درصورتی که خودش گمان میکرد سودا باو غلبه‌کرده و مبتلا به Saudades شده است . بهمین مناسبت به‌آهنگ‌دلخراش تانگوی آرژانتینی " نستالژیا " Nostal Gia که توی ستار مرحوم میزدمیخواند : " دسپراحب وطن گرچه حدیثی است شریف ، نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم ، " وآنقدر به دنیا ومافیهااظهار بدبینی میکردکه تکیه‌کلامش این‌شعربود که دربحر مقاربت مخنث ماءبون گفته بود : " میهنی داریم مانندخلا ، مادراو همچون حسین در کربلا ، " ازطرف دیگر ، کریستف کلمب فاتح ینگی دنیا ومضافات اگرچه توی‌زندان‌موش ازکونش بلغور میکشید ، همینکه این‌خبر بگوشش رسید وبه خیانت دسپراتوس پی‌برد ،ازماترک خود روی‌کلهٔ او ۷۷۷ ریال قیمت گذاشته بودو باین‌جهت ، البوقرق سوم دریاسالار معروفش دربدرباتیغ آخته دنبال دسپراتوس میگشت ، تاسرپادشاه محبوب وعظیم‌الشاءن سابقش رابکندوبرای‌ناخدا کلمب درزندان‌بفرستد و هرچه زودتر این‌مبلغ رادریافت دارد .

ازشما چه پنهان ، ازبرکت قانون ، بقدری جمعیت جزیرهٔ هرمـززیاد شد که اهالی ازحیث جاوخوراک و پوشاک ، مخصوصا آب شیرین در مضیقـــه افتادند . ناگفته نماندکه دزدان دریائی لوزیطانستان ابتدا ازهمان آب تلـخ وشور دریامیخوردند و جیک هم نمی زدند ، فقط به مرض پیوک که درآنزمان رشته مینامیدند مبتلاء میشدند . اما سالهاگذشت ،کم کم متعین وآریستوکرات وامپریالیست وبورژوا شدند وشهرت دادند که پشت سرشان بگویند : " پرتقالـ لی ها اصلا " آقازاده وجنتلمن هستند ، " ودیگرآب شور دریا به دهنشان مزه نمی کرد . بعلاوه زمانی که هرمز هرمزان ازجزیرهٔ هرمز عقب نشینی مشعشعانه کرد ، همهٔ پالایشگاههای آب رامنفجر ساخت وهمچنین صدورآب شیرین قشم را باین جزیرهٔ دوست وهمجوارتحریم کرد . بطوریکه دراندک زمانی آنجـــا تبدیل به صحرای کربلاگردید . امامردم ازقانون دل نمی کندند که بروند بی صاحب ماندهٔ دیگری رااشغال کنندوچون آذوقهٔ پرتقال آنهاازکشور شان نمی رسید ، ناگزیر بالیموی عمانی ونارنگی ونارنج وترنج وبتا وی و دارابی وترش دبه و تغن سدجوع مینمودند . درضمن جاسوسهای پرتقالـی کشف کردندکه درمازندران پرتقال زیادبهم میرسد . برای تامین آذوقه ، بـه فکر شان رسید این ولایت رابوسیلهٔ جنگ اعصاب وجنگ سرد وحتی ولرم پشتـ وانهٔ مستملکات پرتقال بکنندتاحسابی شکمی از عزا دربیاورند . لذابشیـوه پلو توکراتها مشغول انتریک و پرووکاسیون شدند . اماچون سوراخ دعـــا را گم کردند ، اول به خیالشان رسید جزیرهٔ بحرین راهم تغذیه بکنند ـ در آنزمان بعادت سخیف قدیم باین جزیره تهـران میگفتندوهنوزاسم قلابی بحرین

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

اختراع نشده بودکه رویش بگذارند . این بودکه پرتقالی‌ها شخصی بنام آ ذر جُسنف بن بیورالاغ یکی ازنواده‌های پاپ ایرانی الاصل موسوم به اورمزدداد (Hormisdas) راکه فارسی رامثل‌سلمان‌تازی حـــرف میزد ومعلوم نبود توی این شلوغی از کجا گیرش آورده بودند ظاهرا "ازکاتو- لیک‌های دوآتشه بود ، بعنوان " نمایندهٔ پاپ اعظم " به تِهران فرستادند . آذرجُسنف بن بیورالاغ بطریق البطارقه که کنیتش ابوالخلج و تخلصش یخلا زاده بود ، دست برقضا طبعی روان‌وذوقی‌سرشارداشت ودرهنگام فـراغـــت خاطر مقطعات دلچسبی به نظم میسرود . هرچنددیوان‌اشعارش درسال‌و بائی دستخوش حریق گردید ، معهذا دربعضی ازجُنگها این رباعی سوزناک راکه‌در مذلت فقراسروده ونمایندهٔ تجلیات روح کاتولیک منشانهٔ اوست بنامش ثبت نمودند . والعهده علی‌الراوی ، والله اعلم :

" گرجیب فقیر وداخلش میدیـدی تهی زهمه چیز وسوراخش دیـــدی
" درلبس درونش ودیگروصله‌هـاش ای کاش عزیزان‌کمکـی میدیـدی "

ولی بااینهمه طبع شعر وروح ضعیف نوازی ، درشکنجه‌های مذهبی‌یدی طـولا داشت وتکفیروانگیزیسیو ن برایش مثل آب خوردن بود . آذرجُسنف بن بیور الاغ قبالهٔ مالکیت تمام سواحل خلیج فارس را بخط میخی‌برجسته بشکـــل خشت خام‌بزبان سومری که درحفریات مهانجا دارو پیداکرده‌بود ، درمیـدان ابوالفوارس قبرمطـی بمعرض نمایش گذاشت وادعاکردکه حضرت مسیح‌درعالم خواب اوراماءمورکرده ودستورداده که اهالی جز یره‌راازشر لوله هنگ کـه د ر آنزمان ریغ افزارمینامیدندوهمچنین تعزیه وگریه وخـتنه‌وحجاب ومرده پرستی وتکدی وآخوندبازی وقربانی وتوجه‌مخصوص به قبل و د بُر وکثافـت کـــاری

نجا ت بدهد . برای پیشرفت مقصود خود ، ابتدا مقدار معتنابهـــــی کاغذ استنجای بسیار اعلا ، مجانا " میان اهالی پخش کردتا عادت شنیع کونشوئی باآ ب شور دریاازسرشان بیفتد وباین وسیله ضربت مهلکی ازعقب به دین مبین وارد بیاورد . ولیکن آب بازان آن صفحات به تحریک "انجمن تبلیغات صهیو نیست ملی بحرین " که وابسته بیکی ازسفارتخانه هـــای فخیمهٔ آنزمان بود وبودجهٔ سری دریافت میکرد ، اعتراض شد یدنمودند ودربازاربحرین چلواربرضد آذرجُسنف بن بیورالاغ مهرکردند و بـرایـش پیغامو پسغام فرستادند که اگر بخواهد ازاینجور کثافت‌کاریها بکند ، صاف و پوست کنده به شاهنشاه اسلام پناه وپدرتاجدارمان شکایت خواهیم‌کرد . آذر جُسنف بن بیور الاغ از رو نرفت ، وباآنکه درلباس روحانی بود امـــا مثل یک فیلدمارشال جواب داد وگفت : " فضولی موقوف ، مگر من اسمم عبدل کس خرنه است ؟ این پنبه راازتوی گوشتان بیرون‌بیاورید . هیچ میدانید اگرخدای نکرده قانون که لوله اش بطرف ممالک محروسهٔ شاهنشاـ هی است دربکنیم ، زمین وزمان کن فیکون خواهدشد ؟ به جوانی‌خودتان رحم‌بکنید . حالا خوددانید ، امامـنهم اندک مندک و چغندر زردک ـ نیستم‌که‌بااین حرفهاازمیدان دربروم . یالا ، هرکس میخواهدازدست مـن به پدرتاجدارش چغولی‌بکند راه بازاست وجاده دراز . آنوقت منهم حاضرم بعنوان سو غات مقداری فشفشه و ترقه وبمب اتمی وهیدروژنی و پاچـــه خیزک وزنبورک برایش‌بفرستم تابداندکه سنگ یک من دو من است وسـر و کارش بامن . وانگهی قبالهٔ خلیج‌فارس و مضافاتش پرشالم اســـت ،

اصلا" حرف حساب شما چیست ؟ " نمایندهٔ آب بازان که مردی سرتق بود این پا وآن پاکرد وگفت : " پس اجازه بفرمائید روی این کاغذ هاکتاب آسمانی خودمان را بنویسیم . " آذرجُسنف بن بیور الاغ که متخصص خواندن کتیبه‌های میخی بود ، ناگاه بزبان میخی سره وی رامخاطب قرارداده فرمود : " میخی میخی ، ارنمیخی درت مینم . " یعنی به تحقیق ودرستی که چنین است وجزاین نیست که هرگاه بدین امر رضایت بدهی فبها وگرنه دستورمیمنت ظهور صادرمیسازم که همانا ازآستانه‌ام شمارا برانند . نمایندهٔ آب بازان که ازاین زبان بی اطلاع بود مطلب دستگیرش شد ، دم خودرا روی کولش نهادوخارج شد البته آذرجسنف بن بیور الاغ گمان کرد چون شاهنشاه ایران صوفی مشرب است ، به پیری او رحم میآورد ، صفا میکند وشاید یک کشکول وتبرزین و تاج وکمر و تسبیح و شمشیر مندی مرصع هم برایش بفرستد ، این بود که چس گرگی پاشد . اما چون یک دنده بود واهل رشوه وگاب بندی نبودوباین آسانی از میدان درنمیرفت ، البوقرق سوم بعدازآنکه با " اتحادیهٔ آب بازان بحرعمان " ساخت و پاخت کرد با وبدبین شد ، زیرآبش رازد وبعنوان جاسوس ستون پنجم تبعیدش کردبه هندودیگر کسی نفهمید چه بسرش آمد . اما این شخص باوجود مقام شامخ ادبی ، روشن فکر ماٴ یوس بود و عقیدهٔ منسوخ عقب مانده ووازده ای داشت . زیرا روز قبل از حرکتش هرچند مخبرین محترم جراید خواستند عکسش را بکشند ، باین امرتن نداد . و نیز یکی ازآنها شرح حالش را پرسید بپاسخ گفت : " ازوقتی که توی این خلاترکمانم

زده اند هنوز مشغول دست وپا زدن هستم . همین . "

ولیکن از شماچه پنهان که آب بازان آب زیرکاه میهن پرست که بیانیهٔ بیت لحم راامضاء کرده بودند ، (زیرا کهنه پرست بودند و میترسیدند درصورتی که جنگ دربگیرد ، باوسیلهٔ جدید قانون که بجای بمب اتمی آنزمان بود ، دریک چشم بهم زدن لت‌وپارکردند. درصورتیکه ترجیح میدادند باتیرکمان وياچماق که به لنبرشان کارگر میشد ، هفت‌روز مثلاً" زوزه بکشند وبعد هم سگ کش بشوند .) باری ، آب بازان برای شاهنشاه خودشان خبر چینی کردند . همینقدرسربسته میدانیم که زمان سبیل علیشاه کبیربودوازترس پرتقالی ها ، پایتخت راازسلطانیه به اصفهان آورده بود . خوب دیگر این مطلب شوخی برنمیداشت . اگرکوتاه میآمد ، از اوباج سبیل میخواستند وبه اندک غفلتی ، جزیرهٔ تهران راکه پر تقالی‌هابرای‌آب شیرینش اجاره کرده بودند درست و حسابی قورت میدادند وآبرویش پیش نمایندگان داخله وخارجه که‌دردربارش بودند پاک میریخت ودیگرکسی برایش تره هم خردنمی‌کرد . سبیل علیشاه سرغیرت‌آمد ، روی ترش فرمود ویک روزصبح سحر لباس غضب پوشید ، بارعام داد وهمهٔ سفرای مختار وایلچی‌هارا سبیل‌تا سبیل دزدکی سرشماری‌کرد وارتش راکه درآنزمان بمناسبت اسم سپاهان ، سپاه مینامیدند رژه دیدوبعد عوض اینکه به ریش تو پی خود که روزقبل حنا بسته بود دست بکشد ، شاربش را چنگمالی کرد و نطقی‌بزبان اصفهانی سره ایرادفرمود : " خوبس ، خوبس ، خجالتم نمیکشند ، انگار

که خیاره خوردندشون و آبروره قی کردندشون ، به جونی جفتی سیبیلام کودیگی صبری مالبریزشدس . معلوم مینشد کو این پرتقالیهای ریغونه روی زیمینی سف نشاشیدندشون ، من پش اندر پشتم ازبرق علیشاه وبوق علیشاه ودولت علیشاه و صفدر علیشاه وحیدرعلیشاه و قنبرعلیشاه و ببر علیشاه و ملنگ علیشاه و مجذوب علیشاه و فناعلیشاه وصفاعلیشاه و رحمت علیشاه وهمت علیشاه و هیبت علیشاه ، اززمونی هبوطی حضرتی آدم ، همه شون صاحبی کشف وکرامات بودن . ئونعلینا شون جلوی پاشون جفت میشدس ،ئو پادشاهم بودندشون . جونم براشومابوگد : به شوما حکم میکونم ، همین آلانی درگیواتون رو وربکشین وبرین این جزیره هرمز بیگیرین ودمارازروزگاری پرتقالیهای حروم لقمه دربیارینشون . این فولون فولون شده‌ها روشون کواز سنگی پای قزوین سف ترس ، انگارکوسماق پالونس ، حالادیگ خوبس . موگوئما ، میباس سراین مرتیکیه دم بریده کومیگن اسمش " واسکودوگامس " ببرینند و ئوبرا اعلاحضرتی مابیارینندش والسلوم نومه تموم . "

فورا لشکرجرار خونخوار داوطلبی مرکب ازدراویش ، نقش بندیه و نعمت اللهیه وصفی علیشاهیه وخاکساریه واسماعیلیه و علی اللهیه و زنادقه و ملامتیه و بکتاشیه و مولویه و نوربخشیه و اشراقیه و نعمتیه وحیدریه وشاخ حسینه و قمه زنیه وزنجیر زنیه و داش مشدیه و قوچ بازیه و گرگ بازیه ومارگیریه وجن گیریه و دعا نویسیه وگل مولائیه ، مجهز به : تسبیح وتبرزین وکشکول وبوق و منتشاء وچماق وگرز و عمود

و تخماق وواحد یموت و دوغ وحدت وبنگ . ملبس به مرادبگی والیجه و ارخالق و خرقه و شولا ومرقع و چهل تکه و پاپونچی و کپنک وپلنگینه و پشمینه و پستک ، به‌سرکردگی ، شاهقلی‌شاه وامامقلی‌شاه وعلیقلی شاه و پولادشاه وعبدالصمد شاه سینه سپر کردند و کوس رحیل بستند . اما سبیل علیشاه ازبسکه حکیم وسیاستمداربود ، هرمزهرمزان را که‌سردستهٔ ستون پنجمش بود ، باوجودکبرسن برای خرابکاری پشت جبهه ، بلباس مبدل قبلا" به جزیرهٔ هرمز فرستاد . نامبرده هم بمحض ورود ،خودرا به میکدهٔ پرتقالی ها زد وبااینکه مرض قند داشت ، بی درنگ دوبشکهٔ آبجوآلمانی " دختر نشان " اعلا که درآنجابود ، سر کشید وبعدیکراست رفت روی انبار یاروت پرتقالی‌ها . اگرچه روی دیوارش به خط ثلث حلبی نوشته بودند : " بر پدرومادرش لعنت که دراینجا بشاشد ." به مثانهٔ خود استراحت داد . این شدکه وقتی جندجراربه بند ر گمبرون رسید ، فارغ البال مصاف داد . دراویش عاروق زدندو "یا حق دوست ، " کشیدند وبساط فقرراچیدند وفورامشغول وجد و سماع وخا وندگاری و نمایشات محیرالعقول شدند : دسته ای معرکه‌گرفتند و علی موجودها میخواندند ، بیت : " ماصاحب منتشاءبو قیم ، جرثومهٔ اشنع فسو قیم . " گروهی مشغول ذکرو پایکوبی و دست افشانی شدند وآنقدر دورخودشان چرخیدند که دهنشان کف‌کردوبیهوش وبیگوش افتادند . گروهی روی آهن تفته گردش میکردند ، عده ای ازآنها خرده شیشه وآتش میخوردند و شکر خدای بی همتارابجامیآوردند .

آسمان ازدود ودم بنگ و چرس و شیره و نگاری و روح الاجنه پو شیـــده شد . پهلوانان مشغول زورآزمائی گردیدند و نوچه های خودشان را بقد ــ سرشان بلندمیکردند و مثل توپ بزمین میکوبیدند . دسته ای چوگـان بازی وگو یبازی میکردند . دعانویس ها هی آیة اللکرسی میخواندنـدو به اطراف وجوانب میدمیدند . خلاصه ، چه دردسرتان بدهم ، قـــوچ بازان و مارگیران وشاخ حسینیهاو سینه زنها و زنجیر زنها وروضه‌خوانها هرکدام مشغول هنرنمائی شدند . ازمشاهدهٔ این احوال ، پرتقالی ها بیچاره را میگوئی ، دست وپای خودراگم‌کردند . قشون پرتقال با لوچهٔ آویزان به پابوسی قطب اعظم آمد وسرسپرد وسردارشان گفت : " یاحق ماهرچه بانفس اماره جنگیدیم نشدونتوانستیم ایرانی رابه اصول عقایـد خودمان ارشاد بکنیم . بالاخره زیر تاءثیرش واقع شدیم ، بما احلیـــل زدومارا تحلیل برد و پدرمان رادرآورد . غیر تسلیم ورضا کوچاره ای ، ؟

البوقرق سوم که شاهداین‌ماجرابود ، سربه نیزهٔ غریبی زدواز آنجاکه‌مردی شقی وسیاهدل‌بود ، باضافهٔ هفت کارمند ویژه باتمـــام اهل بیت اطهار و عورت پرتقالی هاتسلیم نشدند ، زیراعلاقه‌به قانـون داشتند وازآن دل نمیکندند . خود البوقرق سینه سپرکرده بودوبـرا ی اینکه نشان بدهد پرتقالی‌ها بغیر از پرتقال چیزهای دیگرهم میخور ند ، درحالی‌که شلغم خامی راگازمیزد ، این‌مصراع را تلاوت مینمود : " شلغم پخته به زنقرهٔ خام . " زیـرا دریاسالار البوقرق سوم تصمیم گرفته بود که دنیاراکن فیکون‌بکند . دستورداد زنهارابضرب واحد یموت‌ازدورقانون راندند . (ازآنروز ببعدهم واحد یموت معروف به چوب‌قانون شـد .)

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

باری ، همینکه باروت نم کشیده را در لوله ریختند و کهنه تپانـــدند و گلوله انداختند وسنبه زدند وبرخلاف تمام مقررات بشردوستی وبیانیـه صلح بیت لحم فتیله راروشن کردند و البوقرق ازوحشت صدای انفجـار دست هارا بغل گوشش گذاشت . چشمتان روز بدنبیند . قانون به جلـو رفت وعقب زد واول کاریکه‌کرد ، هفت کارمندویژه خودرا زیر گـــرفت . بعدصدای تلپی از دهنه اش درآمد وتعجب اینجابود که دراثروردوافسون آیه الکرسی دورتادورقانون کرسی وویهم چیده شده بود . گلوله بـــه یکی‌ازکرسیها اصابت‌کردوسپس نقش زمین شد .

دراویش که دیدند اتفاقی افتاد ونه دنیا کن فیکون شد ، جا نی گرفتند ، یاحق کشیدند وگفتند : " اینهمه آوازه‌ها ازشه بود ، "وجزیرهٔ هرمز رازیر قبضهٔ تبرزین‌خوددرآوردند . اما هرچه شاهقلی شاه پرسـان پرسان دنبال " واسکه دوگامس " گشت که سرش را ببردوبرای سبیـــل علیشاه بفرستد پیدایش نکرد . انگارکه این شخص محترم نان شده بودو سگ اوراخورده‌بود ، بالاخره کاشف بعمل آمد که چندسال پیش سق سیاه سلطان محمدخربنده باوکارگرشده ودر لیسبن به‌کیفراعمال ناشایست‌خود رسیده است . شاهقلی هم نامردی نکرد ، سواره دنبال دریاسالارالبو ـ قرق سوم تاخت ، ناقه اش رااز عقب پی کردوباکمندآن ملعون‌را گـــرفت اول‌خواست سرش راباگرز گاو ساربکوبد ، اماچون دلرحیم‌بود ، ازایـــن شکنجه اورا درمقابل دادگاه دادگستری وجدانش معاف ساخت وگردنش را مثل دستهٔ گل باتبرزین بریدوگونه‌های ارغوانی وی فورا به‌زعفرانـــی گرائید . نامبرده هم رخت ازدنیای دون برداشت ویکراست بـــه دا لان

کاروانسرای عدم شتافت. شاهقلی شاه هم که دید اینطورشده، سرش را توی روغن کرمانشاهی اعلا سرخکرد. (حقیقتش اینست که اول میخواست این عمل شنیع رادرروغن محلاتی انجام بدهد. اماچون بادمجان دور ـ قاب چینـها درسخنرانی‌های پرورش افکار روغن کرمانشاهی رابسیـــار ستوده بودند، بالاخره تصمیم گرفت ازمعامله باحاجی آقاهای عمامـــه شیرو شکری محلات چشم بپوشد واجناس کرمانشاهی را که مسقط الرأس خودش بود بمصرف برساند. امااینکه بعضی از مورخین تردیدکـــرده‌و گفتهاندرروغن نباتی امـریکائی بود، بهتان محض و برای لکـــه دار کردن افتخارات ملی وتاریخی ماست .بطلان این دعوی راازاینجا میتوان دریافت‌که درآنزمان هنوز بموجب قراردادسه‌گانه، صیغهٔ برادرخوند ـ گی باامریکائی‌هانخوانده بودیم تادلشان برای کبد و کلیهٔ بـــرادرا ن دوست وهم پیمان خودبسوزد وروغن های این کشوررا برای جلـوگیـری از ناپرهیزی برادران خود کش بروند وبجایش روغن‌پنبه دانه و بـزرک وکرچک و مزخرفات دیگر به خوردشان بدهند.) باری، چه‌دردسرتـان بدهم، پس ازاینکه سریارو خوب سرخ شد، توی چاک دهنش یکمشت جعفری و دورش سیب زمینی سرخکرده اسلامبولی گذاشت وبانـامـه‌ای که حاکی‌ازجنگ خونین ومقاومت دلیرانهٔ پرتقالی‌هابودبرای سبیـــل علیشاه باچاپار مخصوص گسیل داشت.

حالابه‌بینیم چه بسرقانون‌خودمان‌آمد: همانوقت که قـانـون دررفت وتلپی صداکرد، از دهن زمزم علیشاه مرشدهم پریدواسمـش را

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

توپ گذاشت . (بعضی ازعلمای ریشه شناس وزبان شناس و سرشناس معتقدند که یک معنی دیگرقانون که بهزبان ایطالیائی Canonne میگویند لوله است . ولغت توپ فارسی همریشه با Tube فرانسه بمعنی لوله می باشد . چنانکه توپ پارچه و ریش توپی وافعال توپیدن و تپقیدن و توفیدن وتوپ زدن و تپاندن وتوفانیدن وترقیدن وتفکاریدن وتفتیدن و تفوختن وتوفاناچ و لغت طوفان وطوف و Tafung چینی و Typbon ازهمین اصل آمده است . ولیکن لغت توپ درحقیقت ازتقلید صدای قانون و لغات توپ بازی واهن و تلپ و تلپ وتلوپ وتاپ وتوپ بهوجودآمدهومانندلغات : سینه پهلوو سرما سرما وباقرقره وبادبادک و سکسکه و قمقمه وغوره غوره بی پدرو مادر نیست . زیرا دراصل تلپی بود باین طریق که لام چون اولش مکسور بود عطف به واو شد ویای مجهولهٔ مهمله هم دراثر این فاجعه لب ورچید وبعدا " بعنوان اعتراض قانون گشت . بعلت اینکه لغت مزبور بسیار حساس ودلنازک و مستعد قلب ماهیت بود ، برخی از علماء زبانشناس شک نموده وگفتهاند که عربی سره است وباین مناسبت شایسته است به شکل " طوب " نوشته شود ولیکن دراینجا مادل بدریازدیم و آنرا بشکل غلط مشهور " توپ " ضبط کردیم . والله اعلم بالصواب ،)

زنهای پرتقالی ازعوض شدن اسم قانون بسیاردمق گردیدند . ازطرف دیگر چون همهٔ آنهابرخلاف نص صریح آیهٔ سفر اعداد که به فاتحان توصیه می کند : " اززنان هردختری که مردرانشناخته وبا او

منتظرخدمت گردیدودرنتیجه " توپ "شدواز اینجالغت توپ پا به عرصه وجودگذاشت وجانشین

همبسترنشده برای خود زنده نگاهدارید . " نه تنها مردهارابخو بی میشناختندبلکه هزارجور کثافتکاری هم باآنهاکرده بودند و باین آسا نی کلاه سرشان نمی رفت ، ترسیدند بعنوان صیغه و متعه و کنیز و برد ه بدست مسلمانان اسیر بشوند وبالاخره گذارشان به بازار برده فرو شان بیفتد . همچنین ازلحاظ کین توزی وتقویت پشت جبهه تصمیم گرفتند که جزیرهٔ هرمز را تخلیه بکنند وبعد باچند حملهٔ گازانبری مرتب پایتخت سبیل علیشاه را تسخیر بنمایند . این بودکه چون مردی دردستگاهشان پیدا نمیشد ، شکرخدارابجاآوردندو بادل راحت البوقرق دخترابسر ـ کردگی خود برگزیدند وشبانه توپ را Kidnappe کرده لای نمد پیچیدند و توی کرجی گذاشتند وازروی نقشهٔ جنگی مرحوم مغفور واسکودوگاما که رنگش بکلی پریده‌بود راه هندوستان را در پیش گرفتند .

پس ازاین پیش آمد ، جزیرهٔ هرمز خالی از اغیاروتمام اعیار به تسخیر دراویش میهنی درآمد وحق به حق دار رسید . ازلحاظ سوق ـ الجیشی حکومت نظامی ابدی درسرتاسر جزیرهٔ اعلام گردیدو جشن مفصلی برپا نمودند وآنقدرزدند ورقصیدند وهنر نمائی کردند و شیشه خرده وآتش تناول کردند و چرس وبنگ ونگاری کشیدند که آنسرش ناپیدا بود . بطوریکه دربورس وبازار سیاه نرخ کبریت وشیشه های بغلی ولیموناد وچرس ونگاری بطرزفاحشی ترقی‌کرد . فردای آنروز ، نطربوق علیشاه چاپار مخصوص ، سردریاسالار البوقرق سوم رابه پیشگاه سبیل علیشاه برد . شاه بارعام داد وتمام ایلچیهاراسبیل تاسبیل دعوت کرد .

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

اول باشکم ناشتا شراب بی پیری بنافشان بست ، بعد همینکه سرپوش
راازروی سر البوقرق سوم برداشتند ، چنان بوو برنگ اغذیه که با
بریدهٔ
روغن کرمانشاهی پخته شده بود در فضا پراکنده گردیدکه آب دردهن
حضار جمع شد ونزدیک بودکه رودهٔ کوچک رودهٔ بزرگشان را بخورد
سپس سبیل علیشاه باعصای خیزرانی که دردست داشت ، روی سر بریدهٔ
البوقرق سوم زدوگفت : " شومارہ خدابسرشاهدس کوآدم میباس چه
چیز ا بااین یه جف غلاغ تک زده‌هاش بی بیند ، یه زه به دون نگفتم ،
ز یردم این واسکه دوگامس شلس تو براماچس گرگی پاشدس ؟ شو ما
باور دون نیمیاد ، حالا این بندری کواسمش نوک زبونمس ،نمیدونم
کو عنبرونس یا گمبرونس ، خو به دیگه هرچی میخادباشد ، ازهمین
فردا اسمشو بندرسبیل علیشاه بگذارینـد . این مرتیکه شاهقلی شا هم
که فتحی‌باین نمایونی کردس ئوغذاهاباین خوبی بلدس کو بپزد ،بپاسی
خدماتی که کردس بفرستنیدش توآشپزخانه خونه ای درباری ماتابرد پی
کارش . " همینکه نطقش بپایان رسید ، خودش رابه شغال مرگی زد وبه
حرم خوددرعالی‌قاپوپناه برد . مجلس بزم ونشاط وبساط عیش و انبساط
آراست زروگوهرش برسر افشا ندند . وبشرب می ارغوانی
و استماع الحان واغانی قیام کرد . برای نا هارهم فرمان دادازبازار
لنجان برایش کله پاچه وسیرابی و جگرک کهاز غذاهای ملی آنزمان
بود بیاورند . فردا صبح ابلاغیهٔ دربارصادرشد وبه ملت نجیب مژده
دادکه هرچند ازفرط اضطراب امروز عندماغ ذات‌ملوکانه نیم‌میلی متر

بیرون آمده‌بود ، اما وضع مزاجی اعلیحضرت رویهمرفته رضایت بخش است ودام پزشک باشیها معتقدند که نقاهت ملوکانه بزودی مرتفع خواهد شد . بعد سبیل علیشاه فرمان همایونی صادرکرد قشون ظفرنمون باعرو تیزجلو عکس جوانیش کهبزک شده بود سان دید وغرور میهنی افرا د بطرزوحشتناکی تقویت شد . اما دول معظمهٔ راقیهوقت ، ازین پیش آمد تولب رفتند وکنفرانس بندر چاه بهار تشکیل یافت و بموجب منشور بحر عمان قرارشد : اولندش تعریف راست حسینی و دست وروشسته تهاجم‌را بدهندو تفسیر کنند . دو مندش ممالک محروسه از بلوک استرلینگ خارج شودوبه بلوک ریال بپیوندد . سومندش هرچه پرندهٔ " نفته موس " درمازندران پیدا میشود که زیر دمش بوی نفت میدهد ملک طلق کشو ر گشایان‌جنوبی باشد . چهارمندش مستملکات پرتقال در خاوردورونزدیک محاصرهٔ اقتصادی شده مورد مجازات سخت واقع گردد . پنجمندش پرتقالی ها توپ خودشان را دودستی برسم یادگار بهمقامات نیمچه صلاحیت دارممالک محروسه واگذار کنند . آخرندش : دولت پر تقال اسم خودرا دولت نارنگی بگذارد . اما متاءسفانه هرچه دنبال‌آنها گشتند ، دیگراثری اززنهای متجاسرهٔ پرتقالی وتوپ پیدا نشدکه‌نشد .

*

حالا دوکلمه ازسرنوشت توپ خودمان بشنوید : زنهای‌متجاسره پرتقالی باحال زار ونزار همینطور رفتند ورفتند ، ناگهان بی هواواردبندر گوا Goa شدند . باکمال تعجب دیدند که صلیب های فراوا ن سرراه ونیمه راه ریخته وناقوس کلیسا مثل خروس بی محل مترنم است و

آذرجسنف بن بیورالاغ بطریق البطارقهٔ جزیرهٔ تبهران که تبعیدش کرده بودند ونمیدانستند چه بسرش آمده ، دراینجادم علم‌کرده‌وعده‌ای بالغ برده هزار نفررا عیسوی نموده وبمقام اسقف الاساقفه ارتقاء یافته بود . نامبرده باگروه انبوهی از پیروان سیاه پوست مسیحی و طبقهای گل رازقی ونارگیل و زنجبیل وهلیله و بلیله وروغن شمبلیله و فوفل و فلفل وهل ودارچین و مامیران و زرد چوبه و زعفران و تبرزدوصبر زرد به پیشوارآنهاآمد . خدمت البوقرق دخت زمین ادب بوسه‌زد وعرض‌کرد : " قبلهٔ عالم سلامت باشد ، چنانکه‌ملاحظه میفرمائید من آمدم باخون جگر زیرپای این مردم نشستم وازگمراهی وبت پرستی وشرمگاه پرستی نجاتشان دادم و بکیش عیسوی دعوتشان کردم ، حالاشما بااین قانون لعنتی آمدید که دوباره آنهارا چراغپاکنید وازراه راست منحرف سازید؟ مگر نمیدانیدکه یهوه در سفر تثنیه چه دستوری داده است : "وتمامی قوم هاراکه یهوه بدست تو تسلیم میکند هلاک ساخته چشم توبرآنها ترحم ننماید وخدایان ایشان را عبادت منما ، مبادا برای تودام باشد." حالا خواهشی که دارم اینست که‌یاهرچه زودتربزنیدبچاک ودست از سرمان بردارید و یاپته تان راروی آب میاندازم و دراینصورت یکنفرازشما جان بسلامت بدرنخواهد برد . ویااینکه از خر شیطان پائین بیایدوهمه دسته جمعی به کلیسابرویم تایک دهن دعای توبهٔ Pater Noster برایتان بخوانم . " (بایددرنظر داشت که شخص اخیر زیرتاء ثیر تبلیغات زهرآلودوخائنان برانداز ملحدان مانوی‌بغومیل Bogo Miles

واقع شده بود که تمام دعاهای دیگرمذهب مسیح رازائدوبرخلاف عقیده بهدو منشاء خیروشرمیدانستند .)

الیوقرق دخت رااین سخن دشخوارآمد ، دیگ خشمش بجوش اندرشد ، روی ترش گردانید و گفت : " زبانت راگازبگیر ، به قانون اساسه ادب کردی ؟ حالامی‌بینم که بیخودبه خودت لقب بیور الاغ نداده بودی . لابد امام ده هزارنفرهستی که بتواقتدا میکنندوبا خودت عدهٔ آنها ده هزارویکنفر میشود . اما این رابدان که‌مانیامده‌ایم‌از شما مشورت‌کنیم‌وبعد هم اگرلالائی میدانی پس چراخوابت نمی‌برد ؟ از کجا معلوم است که مذهب شما برای ما دام نباشد ؟ گویافراموش کرده‌ای که قانون باماست . وانگهی ازکی تاحالا یهودی شده ای که ازتو راهٔ برایم آیه نازل میکنی ؟ دراینصورت رجوع کن بکتاب زکریای نبی باب نهم ببین راجع به ظهور مسیح سرکار نوشته که : " حرامزادهٔ دراشود جلوس خواهد نمود و حشمت فلسطینیان را منقطع خواهدساخت . وخون اوراازدهانش بیرون خواهم آورد ورجاساتش راازمیان دندانهایش . " هیچ کس بهترازخود پیغمبرهاآبروی همدیگررا نریخته‌اند ، مخصوصا " و قتی‌که تضاد منافع پیداشده است . پس هوای خودت راداشته باش . بدان که جلولوطی معلق میزنی ، "

آذرجسنف بن بیور الاغ هم سرقوز افتادوچون متجاسرین پرتقالی کوپن های مربوطه راندا شتندازتحویل پیشکشهای خودکه‌آب دردهن ضعیفه‌هاانداخته‌بود ونزدیک بود که امّه بکنند خودداری کرد . ازطرف

دیگر، آلبوترق دخت که سرکرده غیررسمی زنهای فاجرهٔ مهاجـــره متجاسرهبود ومیخواست که دراینجا دولت پرتقال آزاد تشکیل بـد هـد ازین پیش آمدسخت واچرتید .چون بفراست دریافت که آذرجسنف بـن بیورالاغ جلوبهانهٔ کس ترکی تبلیغ مسیحیت راگرفته وحالا ناگزیر بایـد نیرنگ تازه ای بکار بزند تا یخش بگیرد . اما چون سیاستمدارنبودوهنوز نمیدانست که دیگردولت پرتقال وجودنداردوپادشاه فاتح ربع مسکونش هم ریغ رحمت بسرکشیده و هفتاد کفن پوسانیده و حتی در مجـــالس احضار ارواح هم کسی بصرافت نمیافتد که روح آن بزرگوارشادروان راحاضر بکند . ابتدا دستور داد توپ راکناربندرنصب کردند ، بعددستش را پر کمرش زد وباصدای زیر دورگه اینطور وراجی کرد :

" جانم برایتان بگوید ، من نمایندهٔ محترم پرتقال آزادهستم و برای کفلمهٔ هفت پرکنهٔ هند باینجاآمده ام . مادراثرسالها تجربـهٔ تلخ ، دریافتیم کهمردم دنیاخوشباوروزاحمق وتوسری خورندوعقلشـان به چشمشان می باشد وهمچنین دنیا خرتوخراست . اگرماازحماقت مـــردم استفاده میکنیم گناه ازمانیست . چشمشان کورشودودنده شان نـــرم ، اگر شعور دارند بزنندو پدرمان رادربیاورند . ــ اما حالا که ریگی بـــه کفش دارندوقلدر پرستند پس فضولی موقوف ، بیخود صورت حـــق بجانب بخودنگیرند ، زیراحق نتق کشیدن ندارند . ــ آخرماهم بیکار نمی نشینیم و باقصهٔ " بی بی گوزک " سرشان راگرم خواهیم کـــرد . چنان آنهارا ترغیب به گذشت وفقر وفاقه وصوفیگری ومرده پرستی و گریه ووافور وتوسری خوری میکنیم که دست روی دستشان بگذارند وبگوینـد ،

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

بایددستی ازغیب برون آید وکاری بکند ، امااین دست ، دست ماخواهد بود . ماترک دنیا به آنهامیآموزیم وخودمان سیم وغله خواهیماندوخت (کف زدن حضار) جانم برایتان بگوید ، همیشه برای اینکه تاریخ عرض اندام بکند ، یک تپز یاگرز یا قدارهٔ خونالودویالولهٔ توپ ویا بمباتمی برهان قاطع است . چنانکه حضرت خاتم النبیین میفرماید : " انانبتی باالسیف " آنوقت چند نفر رجاله لازم است که باسم خدا و شاه و میهن هی کراوغلی بخوانند وسینه بزنندوخودرا نگهبان قانون معرفی بکنندوتودهٔ عوام کاالانعام را بااشتلم وبیم دوزخ وامید بهشت بفریبند . این تودهٔ گمنام هم که اسیرشکم وزیرشکمش است کورکورانه ازآنهااطاعت خواهدکرد . وبه پای خود بهکشتارگاه میرود . ــ باین طریق تاریخ عوض می شود . (حضار کف زدند وهورا کشیدند . میهن مسلخ عزیز ماست .) اماچرا علم شریف تاریخ تکرارمیشود ؟ برای اینکه وقاحتها و پستیها و سستیها ومادرقحبگی های بشر هم تکرارمی شود . جانوران بت نمیپرستند ، قلدرنمیتراشند و به کتافتکاریهای خودشان نمی بالند برای همین تاریخ ندارند . صفحات تاریخ بشر باخون نوشته شده ، هرقلدری که وقیح ترووددرنده تر باشد بیشترکشتار و غارت بکندو پدرمردم رادربیاورد ، درصفحات این تاریخ عزیز چسانه تر است وبه اصطلاح نامش جاویدان میشودگاهی لقب " عادل " هم بدمش میچسبانندوحتی بدرجهٔ الوهیت هم اورا بالا می برند ــ این از خصایص اشرف مخلوقات است ، ــ آنوقت موجودات احمق وازده ای که ریزه خوار خوان رجاله های تازه بدوران رسیده میباشند قد علم میکنندوجریان وقایع را با منافع شکم وزیرشکم خودشان تطبیق

میدهند ، چسبندهٔ پر طمطراق و سجع و قافیه پرده روی جنایات وحماقت کارنامهٔ این قلدرها میاندازند واسم خودشان را مورخ میگذارند . با ین طریق افسانه به وجود میآید . خوبیش اینست که ازافسانه هم درس عبرت نمی‌شود گرفت . تنها فایدهٔ تاریخ اینست که ازمطالعه اش انسان به‌ترقی وآیندهٔ بشرهم ناامید میشود . درهرزمان که آدمها بهم برخورده اند ،این برخورد دائمی همیشه کشت وکشتار ببارآورده ، هرملتی که بدرجهٔ تمدن رسیده ملت همسایه اش که قلدر و پاچه ورمالیده بودبآن حمله کرده و هستیش رابباددادهٔ است . خاصیت هرنسل اینست کهآزمایش نسل گذشته را فراموش بکند ، وقایع تاریخ یک فاجعه ویارومان است که به تناسب مقتضیات وقت هرمورخی مطابق سلیقه خودش ازمیان هرج‌ومرج اسناد تاریخی بهره برداری‌کرده است ، اما بماربطی ندارد . فقط درس پستی و درندگی و کین توزی بمامیآموزد ، بهمین علت بشرراوادار میکنندهمیشه روبه قهقرا برود . فقط الفاظ فرق میکند ، اما دیکتاتور امروزبمراتب خطرناک تر از دیکتاتورهزارسال پیش است . (کف زدن ممتدحضار .) بازهم تجربه بما ثابت کرده که مذهب مسیح بهانه وافزار دست یک مشت گرگ است که بلباس میش درآمده اندوجز تخم نفاق وکینه ثمردیگری ببار نمی آورند . زیرا یک دستهٔ انگشت شمار مثل اسقف الاساقفهٔ خودمان (اشاره بطرف آذرجسنف بن بیورابلاغ کرد .) برای تائید حرص وآزوشهوت وخودپسندی وجاه طلبی خودشان آمده اند دنیای نامرئی وخدای قهاری تصورکرده اند که همان تمایلات پست آنها رادارد . آنها نماینده و تعزیه گردان همین

دستگاهند و برای سود وزیان خود آیه از زبوروتوراه میآورند و پایش بیفتدباشیطان هم میسازند تامو جودات راتاابدپست و احمق وگدا ومطیع نگهدارند وهمینکه قوت گرفتند ، این آقایان زاهد وعابد و مسلمان حتی مدعی تاج و تخت هم میشوند . بهمین مناسبت یک پادشمن‌خونی ما هستند . اگرچه من لالحاظ سیاست استعماری درنظر داشتم که شعائر اسلامی راتقویت بکنم ، اما حالا که سرقوز افتادم ازاینکاربکلی چشم میپوشم . زیرا ماازته قلب به مذهب لینگم گرویده ایم ودیگر حنای هیچ مذهبی پیشمان رنگی‌ندارد . جانم برایتان بگوید ،اگرخدا وجود داشت دیگراحتیاجی به کشیش وآخوند وحاخام و مسجد وکلیسا و کنیسه نبود . مظهر پرستش ما محسوس و دردسترس همگی است و میانجی لازم ندارد . حتی ازتبلیغ هم بی نیازاست . ــ مشک آنست‌که خود ببوید ، نه آنکه عطار بگوید . چون آنچه که مشکوک است همیشه تبلیغ لازم‌دارد . اگر مذهب راست میگفت ، اینهمه زندان و پاسبان وبیمارستان و تیمارستان وقشون وکینه وجنگهای صلیبی ومذهبی‌وجرندا شت ، زیرا دین ومذهب ازابتدای پیدایش تاکنون جز موجبات بد بختی و تیره روزی‌مردم‌را فراهم نساخته وجزو کانداری وآلت خرکردن‌مردم چیز دیگری نبود ،چه آنکه از پایه و اساس موهوم‌بود . اساسا " تمنای تهذیب آدمی ازراه مذهب جز ازقبیل تمنای دفع فاسد به افسر نیست . از بد منشی ها وکثافتکاریهای آدمی ازهمه فاسدتر همان ایمان مذهبی‌است . ایمان مذهبی بزرگترین دروغهائی است که بشر برای تبرئه خودقالب زده و گشادترین کلاهی‌است

که بسرخودش گذاشته است . فقط باین وسیله نمایندگان آن به اقتضای زمان درخر کردن مردم وسوارشدن برگردهٔ آنان کوشیده اند . کدام مذهب است که توانسته باشد پنج دقیقه از شرارت بشربکاهد ؟ برعکس می‌بینیم همیشه تعصب وخرافات و حماقت بشررابرای پیشرفت مقاصد خود دست آویز قرار داده و یک میانجی کشیش یاآخوند لازم دارد که‌کلاه مردم را به امید بهشت وبیم دوزخ بر داردو به ریششان بخندد . مذهب ما میانجی لازم ندارد . لذا قانون ما این توپ رضی الله عنه می باشد که مشاهده میکنید وآلت پرستش ماست . (زنان فاجرهٔ پرتقالی که‌از مسلمانان دل پرخونی داشتند دسته جمعی خواندند . مسلمان گربدانستی که توپ چیست‌ءیقین کردی که دین درتوپ پرستی است ، ز اسلام مجازی گشته بیزار ، کزآن کفر حقیقی شد پدیدار ، اگر کافر زتوپ آگاه گشتی ، کجادرد ین خود گمراه گشتی ؟) جانم برایتان بگوید ، اما ازلحاظ روش سیاسی ، چنانکه‌ملاحظه میکنید ازین دقیقه ببعدماقاتح هندهستیم . — سرکردگان ، سالها مشغول مطالعه حمله به هندوستان بودند و کاری از پیش نبردند وآخرش جلو یک مشت درویش لندهورزانو زدند و سپرانداختند ولیکن مادست به ترکیب هیئت حاکمهٔ شما نمیزنیم ، برعکس ازغرور ملی و مذهب لینگم ومها راجهٔ میهن پرست شماتقویت خواهیم کرد .باین معنی که استقلال ظاهری‌و عنعنات دینی شما راعجالتا " محترم میشماریم تابهتر بتوانیم پدرتان رادربیاوریم .زیرا دستگاه حاکمه دست نشاندهٔ غلام حلقه بگوش ، خواهربود ودراینصورت هیچگونه مسئولیتی بعهدهٔ ما

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

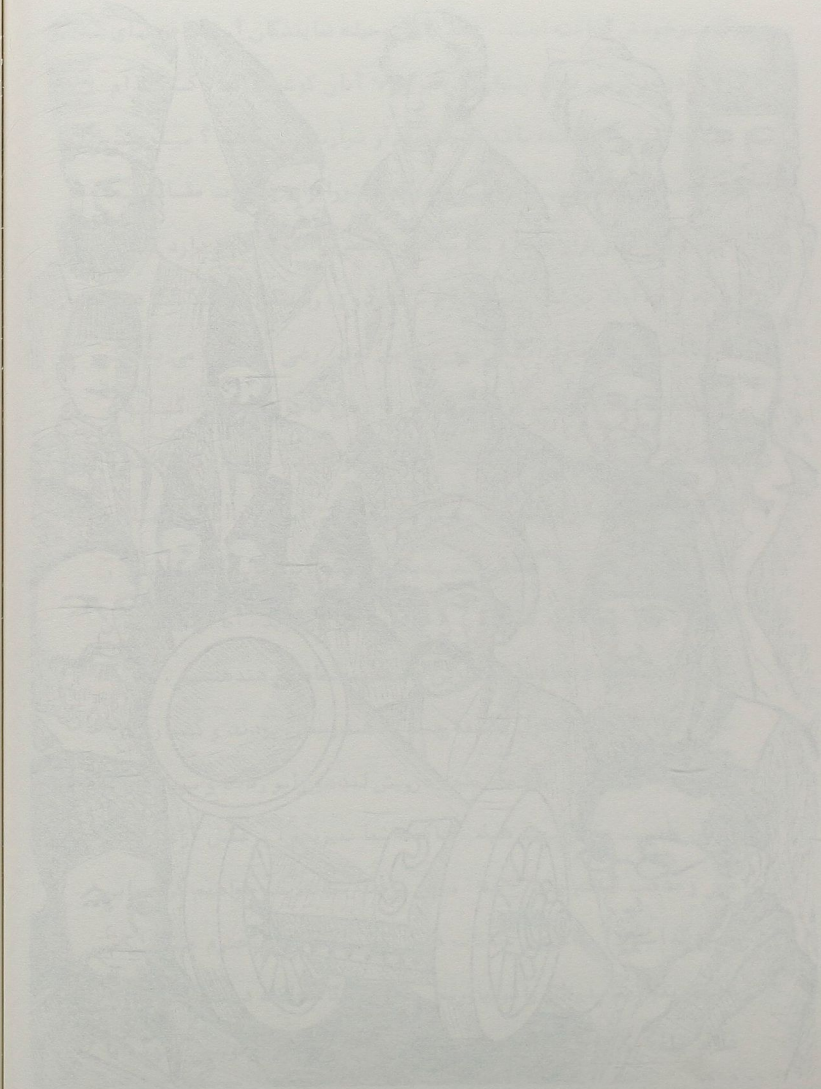

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

نمی باشد . جانم برایتان بگوید ، چون شماملت پست عقب افتاده‌ای — هستید ، باید درعوض همهٔ محصولات زیرزمینی وبالای آسمانی خودتان را دودستی به بیت المال‌کفرما تقدیم بکنیدومابموجب برنامهٔ هفت ساله ای که تنظیم کرده ایم ، برایتان زندانهائی باسیستم‌جدید بسازیم‌و جاده‌های نظامی وفرودگاه درست بکنیم ، بانکهای خارجی پولتان‌راکنترل بکندونظامتان دردست ما باشد . هم چنین برای اینکه درجرگه ملل‌مترقی درآئیدباید قرض هنگفتی ازمابکنید تاتوپ وتفنگ وخمپاره وآتشخانه‌های وازدهٔ کهنه و بجلهای خودمان رابرایتان بفرستیم وباین‌طریق تاابد — الاباد زیر دین مابمانید . (حضار کف زدند وگفتند : چنین‌کنندبزرگان که کرد بایدکار ،) جانم برایتان بگوید ، مخلص کلام اینکه : ما برای دوشیدن شماآمده ایم و من شخصا مسئولیت وجدانی دارم که پرتقالهای هفت پرکنهٔ هندرامصادره بکنم وبرای هم‌میهنان‌عزیزم بفرستم ، حالا دیگر خود دانید . زنده با د مهاراجهٔ کاپوت والا پدرتاجدار ونابغهٔ دهر ولایت البوقرق دخت آباد ، زنده باد مذهب‌مقدس لینگم . مرگ سیاه بر کلیسا . محو باد کشیشان مفتخوار ومرده خوار ، آکلهٔ شتری بیفتد به پائین تنهٔ پادشاه پرتقالمان ، . . . " ضعیفه‌های متجا سره مها جره هم ریختند وتمام تحف وهدایای هندوهارا چپو کردند وبه نیش کشیدند سپس البوقرق دخت فرمان داد که دیگرآ خوندهابر منبرنروندوموذنان بانگ نماز نگویند وسایرخلایق به ذبح اغنام اقدام ننمایند . همچنین‌در کوچه‌وبازار مذاکره کردندکه همه بایدبرکیش آباء واجدادی خویش باشندو

معترض یکدیگرنشوند . و برای اثبات مدعای خود ، امرکردفی المجلس آدرجُسنف بن بیور الاغ ، اسقف الاساقفه رادرجلو کلیسای سن ماسوخ St Masoch همانجاکه قبالهٔ خشت خام سواحل خلیج فارس را به عنوان الواحی کهسرکوه طور به موسی نازل شدهبود ،درقاب طلا گرفته وسررف گذاشتهبود ،توی پوستش کاه چپاندندو به چوبهدارآویختند . دراثراین ضایعهٔ جبران نا پذیر ، مرغ جان ازقفس تن آدرجسنف بن بیور الاغ طیران نمودوفورا باملایک محشور شد . ولیکن حتی دههزارتن پیروانش از ترس البوقرق دخت جراءت نکردند که برای مومیائی جنازهٔ مومی ا لیه اقدامات مقتضی بعمل آورند . همانشب لوطی مستی بازغال روی سنگ قبرش نوشت : " دیری نخواهد کشید ، مرشدماکه دراینجا بهخاک سپرده شد قیام خواهدکرد و پدر هرچه قانون پرست است درمیآورد . بطوریکه تا کمر اسبش درخون موج خواهدزد . ــ برپدر باورنکن لعنت ، " مرحوم جسنف بن بیور الاغ علی الدوام به ریاضت وعبادت مشغول بود وگاهی اشعار آبدار برلوح اعتبار نقش مینمود و چند تصنیف معتبر براوراق روزگار بیادگارگذاشت . همیشه درزمان حیات اظهار میفرمودکه درنظرداردتاریخچه سنگ قبرخودرا باتحقیقات بسیاردقیق زیر عنوان تحفهالاراجیف بطور متقاله قلمی کند تادرمجامع علم وادب ممالک محروسه عرض اندام نموده نام خودرا جاودان سازد ، ولیکن اجل مهلتش ندادومااین فقدان جبران ناپذیررابهادبیات و مخصوصا به علم شریف تاریخ تسلیت میگوئیم .

اما ازآنجا بشنویدکه چون البوقرق دخت کفر گفت بمقام باریتعالی

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

جسارت ورزید و نسبت بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم کلمات بی ادبانه بزبان راند ، بیت : چوعاجزشدآن باادب درجواب ، ببدکرد حاشا نبی را خطاب . فورا" ریختش ازدنیابرگشت و صورتش مثل زغال سیاه شد وچون نمیدانست : " که زنگی بشستن نگردد سپید ." هرچه آب بسرورویش زد فایده نبخشید . ازقضا ، مردم سادهلوح مسیحی هندی ، درحالیکه برگ تنبول میجویدند وبادهن حیض شده به درودیوار تف قرمز پرتاب میکردند ، برای اثبات بی دینیش ازین حجه الکفارهمعجزه خواستند . ضعیفه هم نه گذاشت ونه ورداشت وگفت : " جانم برایتان بگوید ، معجزات صوری معارضه باسامری است . شاءن من درآنست که اصلا" معجزه ندارم وبموجب آیهٔ کریمه : " قل انما بشر مثلکم یوحی الی منهم ناسلامتی بشری هستم مثل شما . اماحالاکه سرقوز افتادم ، بشما اخطارمیکنم که معجزه تیاتر ونمایشگاه که نیستو دستگاه بی دینی رامعجبه نمیتوان پنداشت . هرگاه معجزه میخواهید ، علمای شرق و غرب و شمال و جنوب را حاضرکنید تاامرکنم آفتاب که ازشرق برمیآید ، ازغرب طلوع کند وآن علماء پای معجزهٔ من صحه بگذارند وپاراف کنندتاکافهٔ عوام کاالانعام بی چون و چرا بمن بگروندوآنگاه صدق مقال من کالشمس فی اربعه النهار روشن وآشکارگردد . همین ."

هندوهای مسیحی که دیدند سنبه پرزور است وحالا دسترسی به علمای شرق وغرب وشمال وجنوب ندارند ، سخت ازرو رفتند وزبان درکام خاموشی فرو بردند وفقط توی دلشان این بیت را سرودند :

" چس رفته گوز اومده، حاکم دهن دوز آمده ، " و بالاخره شاخشان را از البوقرق دخت بیرون کشیدند . برعکس هر زگی پرستان ازذوق توی پوست نمی گنجیدند وچون درایام جهالت دراخلاقشان سخت‌گیری نشده بود ، باخودشان میگفتند : " نچسین نگوزین‌که احمدک خیار کاشته ، اما کسیکه بادیگران زنا کند ، باما درخود چه ها کند ، " ضمنارسالات بیشماری درشک میان خماری و مستی و درمالی و بنداز ومبطلات جماع از قول استادان فن منتشر نمودند . الخلاصه ، البوقرق دخت‌ازمصائب گذشته پند گرفت وازشوق فتوحات آینده بادمش گردو میشکست . فورا دستورداد هفت تن از رجال وکارشناسان ودکتران حقوق وجوانان مؤدب و پیران مهذب قوم دورهم گردآیند و هفت شبان وهفت روززیج بنشینندو یک نقشه هفت ساله شسته‌ورو فته برای عمران وآبادی وازدیاد نفوس و استحصالات وتاءسیس زایشگاه وخوانشگاه وآرایشگاه و پالایشگاه‌وآسایشگاه وپرورشگاه وآزمایشگاه وبازداشتگاه و باشگاه وپاسگاه و پناهگاه وشیرخوارگاه وآموزشگاه و نمایشگاه و خرگاه ، فرودگاه و دستگاه وبزنگاه و ایستگاه‌و آبریزگاه وشاشگاه وکشتارگاه تیار کنند . همینکه هفت روز مقرر گذشت ، فرمان داد اصلاحات بی درنگ‌آغازشود . ازاین جهت اول به‌خودش نشان بیضه بند لیاقت داد که رویش حک شده بود :

Ambitio- Pecuniae- Imperu-Cupido

سپس سوارکره مادیان‌سفیدی شدودرخیابان تنگوزئیل ارتش راسان دید و دستورداد هرکس که غلام سفارت خواهرومادرش رازحمت‌نداده بود بجرم

عنصر پلید و خائن به میهن گرفتند وزندانی کردند ودارائی اورا بنام مصالح عالیه کشور چاپیدند . بعد فرمانی صادرکرد تاراه آهن سرتا سر هفت پر کنه هند را بکشند . سپس اقدام به تاءسیس فرهنگستان اردو و پرورش افکارکرد . یکدسته بادمجان دورقاب چین ودلقک وازده هم مرتب ازصبح تاشام سینه میزدند وخاک توی چشم مردم میپاشیدندودرمدح این ضعیفهٔ ظل الله میگفتند : " هرچه آن خسروکندشیرین بود ، " هر وقت هم که این ضعیفه بمسافرت میرفت و برمیگشت ، یک مشت بچه‌های‌حرام ـ زاده و پیرو پاتالهای زه وار دررفته شان را جلو قدوم روحی فداه سگ‌کش میکردند . ضمنا بدستور وزارت بهداری ، تپه تپه مجسمهٔ مشارالیهارا بامخارج هنگفت سرراه و نیمه راه برای عبرت عابرین گذاشتند تاسنده سلامیهای محترم میهن خودبخودمعالجه بشوند . دراین حیص و بیص سرکودبان‌آن دیار که طبعی وقاد و ذوقی‌سرشار داشت ، شعری در مرثیه البوقرق وفراق مرقد مطهرش سرود که دل سنگ راآب میکرد وبرای البوقرق دخت خواند . اینک چند بیت دراینجا قلمی میگردد :

لاشهٔ گندیده‌ای دریک کنار افتاده است
سندهٔ پوسیده ، دورازسنده زار افتاده است

ازبرای کشت کاهو همچو کودی‌نادر است
وآی‌ودردا ، کشت‌مابی‌کودوبار افتاده است

حضرت البوقرق‌فرمانذهٔ عالی مقام
بی‌کمر شمشیروبی‌نقش ونگار افتاده است

زورداری زورجوی وزور مندی‌زورگـوی

زورش از زانوشده ، پانـه ز کار افتاده‌است ،

توسوارتوپ مرواریدبـودی ای امیر

توپ مرواریدت اینجا بی‌سوار افتاده است

دخترت البوقرق‌دخت ازفراق‌لاشه‌ات

غرق اشک وغرق خون روی مزار افتاده است

خیزواشک ازچشمهای دخترخودپاک‌کن

حیف آید دخترت بی غمگسار افتاده است

گیسوان دخترت برروی خاک مرقـدت

چون بروی منقلی عنبر مضار افتـاده است ،

ای همایون‌سرور وسالار باعزو وقـــار

بین که‌ناموست چنین خواروفکارافتاده‌است ،

جان فصاروچاکرت سرکودبان خاکشـور

برسرخاک مزارت داغدار افتـاده اســت

ای فدای‌دخترت‌گردم‌که از دیـدار او

طبع شعر من چنین درخارخارافتـاده است

باش تابینی که ازیک ذره خاک تربتش

سال دیگرهرخیاری چون چنار افتاده است

(جای بسی تعجب است که شاعر دربیت پنجم لقب مـروارید رابه توپ اعطا میکندوچنانکه بجای خود ذکرخواهدشد ، این لقب رابعدها

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

به مناسبتی روی این توپ خواهندگذاشت که عجالة از گفتنش خود داری میکنیم . البته ما منکر نیستیم که شاعر راباعالم علوی وجهان مـــاورا ء طبیعی سروسری است واز سرچشمهٔ غیبی فیض میگیرد وگاهی ممکـن است غلط انداز ، ازین پیشگوئی‌ها بکند . ولیکن بظن قوی لغت مزبور از فعـل مرواریدن میآید که بعربی تطییر مینامند و مقصودخالی است کهازپـر وا ز پرندگان ویافضله انداختن آنان میگیرند ومروا بروزن خرما فال نیکودعای خیر می باشد .) باری ، همینکه سرکودبان این قصیده را برایالبو قرق دخت خواند به لقب ملک الشعرای دربار مفتخرشد و البوقرق دخت برای ازدیادمحصول کاهو دستور داد لاشمردهٔ پدرش البوقرق سوم را بـا بوق وکرناوسرنا ازجزیرهٔ هرمزآوردند وروی‌لولهٔ توپ گـذاشتندوبه دولابـی های ولایت البوقرق آباد سپردند . نیز ناگفته نماند که پس ازاینهمـــه فداکاری وترقیات روز افزون اگرچه البوقرق دخت ازطرف حمالهای میهنش جزو مادینه های Non Baisabilis طبقه بندی‌شده بود ولیکن ازگیس سفیدان قوم مشورت‌کردتاشوهری پروپا غرس ازبلادعربستان برای خوداستخدام کند وصفت پرتقالی‌الاصل باوبدهد . اماآنها زیربـار نرفتند . ولی تعجب دراینجاست که باوجود این آثار آبستنی درالبو قرق دخت پدیدار شد . هرچندخودش مدعی بودکه ازبرکت توپ است‌واظهار داشت : " جانم برایتان بگوید : شبی‌که‌بزیارت‌توپ ارواحنافداه رفتـه‌و درجوارآن بزرگوار پهلو بربستراستراحت داده بودم ، ناگاه دیدم که نوزی از روزنهٔ خرگاه درآمد وبکامم فرو رفت . " بیت : حکایات مریم اگربشنوی ،

به البوقرق لاجرم بگروی ! همینکه وضع حمل بامراسم باشکوهی انجام گرفت ، بچه ناقص الخلقه بود ، گیس سفیدان قوم باوبدبین شدند و اوهم ازترس ناچارسرجگر گوشه خودرازیر آب کرد . ضمنا برای اینکه زبان عیب جووبدگورابیندد وازرعایای خود چشم زهره بگیرد ، قانونی بقید سه فوریت گذرانید که هرکس اسائه ادب به ماتیشگه خانهٔ دربار بکند ،اورا شمع آجین کنند و درکوچه وبازاربگردانند . ازطرف دیگر ، چون کارشناسان مخصوص کشاورزی او گزارش کردند که در هندهمه جورمیوه بهم میرسدمگر پرتقال ودید که پادشاه فقید سابقشان بآنها حقه زده بودتاتمام هندرا دربست برایش تسخیر بکنند ازتصرف باقی هفت پرکنهٔ هندچشم پوشیدکه پوشید . اماعوضش یک میدان " ارگ " حسابی درگردنه خیبر درست کرد ، بالای سردرش دادشب وروز نقاره زدند وباسلام وصلواة توپ را درآنجاگذاشت و دهنه اش رابطرف ممالک محروسه قرار داد . البته بخیال اینکه دراولین فرصت ، به خونخواهی پدرناکامش ، به اصفهان حمله‌ورگشته و سرسبیل علیشاه راتوی روغن محلاتی سرخ کند و سبیلش را دود بدهد .

ناگفته نماند ، البوقرق دخت که ضعیفهٔ سرتق سمجی بود ،بالاخره تصمیم به تسخیر ممالک محروسه گرفت . اماچون خرافاتی بودو ایمان پابرجائی نداشت ، این شدکه قبل ازاقدام به حمله ، از جوکی مجربی که سالها دود چراغ خورده و ذوات لحم نیازرده وباچشم‌های کوچکش چیزهای بزرگ دیده بود مشورت کرد وگفت : " جانم برایت بگوید ، مارا

پندی ده وسخن گوی تاآنرا بشنویم وبکار بندیم . " جوکی عوض رمل ، اصطرلاب انداخت و عرض کرد : " اصطرلاب همان نمایدکه جد مطهرم کریشناپاتاپام درکتاب شق الیقین آورده است . " البوقرق دخت دسپا چه پرسید : " چگونه بودآنک ؟ " جوکی فرمود : " آورده اند ،جدبزرگوارم درکتاب خودازقول جابربن هردمبیل روایت نمود که پدرجدش ابوالفرج بن خوش احلیل درکتاب حشفة المؤمنین ازحدیث معتبر نقل می کند که درمجلس انسی ازحضرت علی ع پرسیدم : یاسیدی ، سرنوشت ممالک محروسه چیست و کارش بکجا انجامد ؟ حضرت علی ع فرمود :بدرستی که من الان خبرمیدهم بشما از چیزهائی که بعدازآن شدنی است . پس برسانید اینهارا کسانی که ازشما دراینجا حاضرند ، بکسانیکه از اینجاغایبند ." بعدآنحضرت دستارخودرابازکرد و های های گریستن آغازنهاد ، بطوریکه بسبب گریه او همهٔ حضار بگریه درآمدند . وقتی که از گریستن فارغ گردید فرمود : " بتحقیق چنین است وجز این نیست که امروزسرآغاز وسرانجام ممالک محروسه را به دوکلمه اختصار کنم : بدانیدوآگاه باشید که تاریخ ممالک محروسه از پیشدادیان شروع می شود و به پس دادیان خاتمه می پذیرد . " سپس جوکی افزود : " ولیکن ازدلایل نجوم چنان معلوم می شود که کوکب دولت و اقبال ممالک محروسه بدرجهٔ هبوط و حدودنحوس رسیده وازآن میترسم که شقاوت وادبار او درسعادت و اقبال شما نیزسرایت کند . " البوقرق دخت که این سخن شنید ، اندیشمند شد ، آب در دیده گردانید وازتصمیم خویش چشم پوشید .

همینکه غلام سفارت ازاین ماجرا اطلاع یافت ، پیامبری نـــزد البوقرق دخت فرستاد که : " اگر که میخواهی کارت سکه بکندو پیـاز ت کونه ، همانا راه دیگری در پیش نداری مگرآنکه ظاهرا " ازهرزگی پـرستـی دست بکشی ومسلمان بازی دربیاوری ومردم راحسابی خربکنی که بنفـــع ماوشماست . دراین صورت تا دنیا دنیاست مامیخ طویلهٔ پشتت خواهیـم بود . حالا توخواه ازسخنم پند گیروخواه‌ملال ، " البوقرق دخت کـــه ۷۷ سال ازعمرشریفش میگذشت و مراحل یائسگی رابسرعت میپیمود و د ر این اواخر هرچه دوا ودرمان‌کرده و دست بدامان توپ شده بود دیگـراز این امامزاده معجزی ندیده بود ، به توپ و حتی بملت هرزگی پـرستـش و مهاراجهٔ کاپوت والذ ودنیا ومافیها پـیسی نیست شد . ــ گمان کردخدای مسلمانان غضبش کرده ، باخودگفت : " آنقدردنیا خر توخراست کـــه میترسم حرف آنها راست ازآب در بیاید وآندنیاهم باشد . ولیکن دنیای بدون‌توپ برای دم‌توپ خوبست ، پس چه‌جورکلاه سرخداشان بگذارم ؟ " لذا دراثرانقلابات روحی ومحرومیت های جنسی وبدجنسی به دین حنیف تمایل حاصل نمود تااقلا دردنیای‌دیگر شکمی ازعزا درآورده بـا جمـاعت آخوندوطلبه پای حوض کوثر عسل وشراب بخوردوباغلمانان‌بندازهای‌ابدی بنماید . این شدکه در حضور حجةّ الحق والاسلام شیخ پشم الدین‌تفتازانی ومالک هشدرتوبهٔ نصوح‌کرد و شهادتین رابه دهن مبارک جاری ساخت واز روی اخلاص به عنعنات دین مبین پرداخت و اسم جدید الاسلام خوشقدم با جـی روی خودش گذاشت وترک شرک و ملت مذموم هرزگی پرستان‌گرفت

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

درهمانروز قریب صدهزار شرمگاه پرست متمرد ، موٴ من دو آتشه و موحد گردیدند وازظلمت ضلالت وعبادت اوثان نجات یافته و بصحت عقیدت فایزشده کلمهٴ توحید بر زبان راندند . جماعت جدید الاسلام جراحات سفلیس راکه براندام وجوارح وپائین تنهٴ خوشقدم باجی ظاهرشده بود معجزه پنداشته چون مهر نبوت آنقدر بوسیدند ولیسیدندتا بدان مقام رسیدند که رسیدند ،

ازبرکت قبول شریعت غرانه تنهافروغ ایمان برسراچهٴ دل خوش قدم باجی تافت ، بلکه صورت واندامش که دراثر کفروالحادسیاه شده بود دراثر لیسش پیروان پاکدلش پیس شدوگوشت نوآورد ومانند خورشید درخشیدن گرفت . همچنین بدنش که چون نی قلیان نحیف وچون تیغ ماهی ضعیف بوددراثرابتلای داٴ الفیل به هیکل کرگدن درآمد .خوشقدم باجی هم بپاس این معجز بی قیاس آهنگ زیارت عتبات عالیات و تربت خامس آل عباص ع کرد . لذا تعارض به مرض Klepto Manie نمود و دکترآن کمیسیون ارز وزارت دارائی مرض اوراتصدیق کردندومشارالیها هم فورا " ازانواع لآلی ودرّرومرجان وجواهرواوانی زروسیم ونقودسرخ وسفید ونوع طلای تخت جمشید خزانه مهارجه کاپوت والا که ازوزن سبک وازقیمت سنگین بود دستبردی ماهرانه زد وباخود برگرفت . ع : و صفش نگنجددربیان ، شرحش نیایددرقلم ، و بعزیمت گذاردن حج اسلام وطواف تربت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلواة والسلام ازدارالسلطنهٴ گوا درحرکت آمد . جمعی کثیراز فحول علماٴ واعیان ورجال مانندخواجه

نره‌خر جوزعلی و شیخ پشم الدین ومالک هشدر درملازمت بی‌بی‌زبیده وام‌کلثوم وننه نادعلی و خاله کوکومه و میمنت خانم وننه ام النبی‌بجانب حجاز روان گشتند وبشرف طواف ورکن ومقام وزیارت مرقد عطرسای پیغمبر علیه الصلواةوالسلام مشرف شده ودرمراجعت ، مدتی درکربلای معـــلا رحل اقامت افکندند ومجاورشدند . هرچند خوشقدم با جی‌تمام دارائی خودراازکف داد وبروزسیاه نشست ، حتی درشهرنو آن بلاد مدتی بنـا م " عجمی ، اطفاء شهوت بی‌مروت نمود ، ولیکن از پخش امراض رهـروی‌و سفلیس درجهٔ ۳ درمیان اعراب خوش مصالح ذره ای غفلت نورزیـــد و دست رد به سینهٔ کسی نگذاشت . امادرعوض خودرا مرتب به ضـــریح مقدس میمالیدوگناهانش مثل برگ درخت خودبخود فرو میریخت .تاآنکه بازارش سخت کسادشد وقصد بازگشت به میهن عزیز کرد . مقدارهنگفتی تربت اصل و کفن‌مقدس وواجبی‌بسیاراعلا و مهر وتسبیح و چند مشک دو غ عرب ومقداری موش وسوسمار خشک شده وچند بغچه روبنده وپیچیـــه و چادر و چاقچور و چارقد قالبی‌وعباوکفیه عقال و شلیتهٔ دندان مو شی‌و چند تن روضه‌خوان‌و دعا نویس وجن گیر وازگداهای‌سامره بهمـراه خـو د آورد تامردم خوشقدم آبادرا بدین حنیف راهنمائی‌بکند .

حاجیه خانم ، بروزعید اضحی وارد شهر گوا شدوقتل‌عام‌حسابی از گاو وگوسفند جلوقدوم مبارکش کردند تا طلعت روح افزا بمردم نمـــود و تخت‌خانی وسریر کامرانی رابه خانخانی وجودمیکروب آلوده‌خودکه‌موشح بود به‌نقرس و غمبادوکرم کدو وشاشبندوآتشک وابنهٔ سواره وبود بودپیاده

و آکلهٔ شتری و شانکروترپونم واستافیلوکوک و گونوکوک ، زیب وزینت در افزوده وفرمانی صادرنمودکه تمامی هرزکی پرستان مسلمان شده باظهار شعار شرع شریف پردازندوآداب و عنعنات صدراسلام را پیرایهٔ خویش سازندوهرکس ازانقیاد ارکان دین قویم سر پیچید سرش را بضرب عمود نابودسازند . مگر آنکه بموجب آئین وقوانین شریعت جزیه بپردازندو کسیکه جزیه بیش دهد ، میتوانددرامن وامان بیشتری زیسته برسر سبیل اسلام نقاره بنوازد . هر چند این ضعیفه جدیدالاسلام خواست نطق غرائی درمدح تغییر مسلک و روش خودبکند ، اما بعلت بادسفلیس صدایش کرو کیپ گرفته بود . لذافقط توانست پای فرمان ملوکانه راکه مالک هشدر برایش نوشته بود بصحهٔ ملوکانه مُوشح فرماید .

همینکه براهنمائی غلام سفارت کارش گرفت ، جمعی دم بریده و پاچه ورمالیده دورش راگرفتند و مشغول رجزخوانی شدند و دمش را دربشقاب گذاشتند . ضعیفه هم ازگناهان سابق خود غفران طلبید ومخالف سرسخت الفبای‌لاتینی شدوفرمود لاتینیات رادرکشور خوشقدم آباد ازبیخ وبن براندازند ورسالات مربوط بهآداب مبال رفتن وفقه واصول را به الفبای عربی بگردانند . (دراین صورت باهم بی اندازه‌متاسفیم که دراین تاریخچه چند لغت خارجی‌بطور غلط اندازاستعمال کردیم واز صمیم قلب استغفار میکنم .) و بجای ویس ورامین و الفیه شلفیه و کاماسوترا ، کتاب سیرهٔ عنتر وسرود " چوخوشقدم باجی نباشدتن‌من‌مباد " و شرعیات وفقهیات به اطفال نابالغ در دبستانها بیاموزند . همچنین

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

دستور داد در همه دانسینگ هارا بستند ، پرده‌های نقاشی‌راجردادند ، مجسمه‌هارا شکستند ، آلات موسیقی را سوزانیدندوکتابهارادرآتش‌انداختند و کاخها وکوشکها وقصرهاوباغهای عمومی ومیکده ودانشکده و آتشکده‌ومعابد هرزگی پرستی و کلیساهائی که جزیه نمیدادند باخاک یکسان کردندوبجایش مسجد وتکیه وامامزاده و حسینه و منارو قاپوق و پاتوغ و شیره کشخانـــــه‌و واجبی‌کشخانه ساختند . متخصصین اذان ومناجات وآخوندهای‌گردن‌کلفت خواب وخوراک رابمردم حرام کردند وبـــریز درراديو باعرو تیز وچسنـــالهٔ عربی وروضه مردم را دعوت به مرده پرستی وروزه وگذشت ازدنیا وگریـــه‌و غسل درآب روان میکردند واز فشار قبر وروز پنجاه هزار سال میترسانیدند وبه‌شهوت رانی ها وشکم چرانیهای بهشت وعده ووعیدمیدادند . ضمنـــا " باید متذکر شد که خوشقدم باجی خیرات و مبرات زیادی هم کرد ،ازجمله دادسرراه امازاده هابیت الخلاو آب انباروکاروانسرا ساختندوجو یهائی برای رفع قضای حاجت بعنوان کنارآب دراطراف آنها تعبیه کردند ومخا- رجش راازبلیط لاتاری سازمان اشتباهی خوشقدم آباد تاءمین نمـودنـد . ملاباجی‌ها در مکتب خانه های شنگول ومنگول مسائل مهمـی‌راجع به‌شک میان‌دووسه و استحاضه‌کبیره ومتوسطه وقلیله اوریزه‌کاریهای زبان‌دلنازک عربی مطرح میکردند وبه‌هندوها حقـنه مینمودندودرمنافع تعددزوجـات و تقیه و محلل وخواص تربت اصل دادسخن میدادند . شیخ‌پشم الدیـن کتابی درنجاسات تاءلیف‌کرد که‌حاوی هزاروپانصد مساءله‌درباب آداب خلا رفتن وکونشوئی‌بود . خواص آب‌کروآب مضاف وجلوگذاشتن‌پای چپ هنگام ورودبه محل تخلیه .

ومبطلات روزه‌وطی ومقاربت ادخال خشه به‌قبل ودبر

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

خوشقدم باجی که دبد زمینه برای خـرکردن‌مردم فراهـم است ، دست از قنداق درآورد و دستور دادبجای مامیران و زعفران و ترنجبیـن‌وگزنگبین وشیرخشت و فلوس و هل و فوفل و انقوزه سرتاسر ممالک خوشقدم آبادراتریاک‌ناب کاشتند وبه دستور غلام سفارت تریاکـهای زرین عالی و مواد مخدره‌را میـان پیروان خود برایگان پخش میکردوبرای تبلیغ آن حتی دستورداد که در مـاه مبارک رمضان موقع اذان سحربمردم توصیه میکردند که : " آب است‌وتریاک" مردم ساده لوح هم گمان کردند که اگر درموقع سحر تریاک بخورند از زجـر گرسنگی آنها کاسته می شود . مالک هشدر هم ساقی مخصوص خوشقدم باجی شده بودوبست های عالی میچسبانید وبه دهنش میگذاشت . خلاصه ، بـازار دعانویس وجن گیر وشاخ حسینی و جیگرکی و محلل رونقیبسزا گرفت . متخصصین روضه وگریه تمام لذت های این دنیاراحواله بدنیای دیگر میکردند ومـردم را وادارب زو زه وروزه وگریه و چسناله مینمودندوخودشان دائما درعیـش و نوش مشغول اندوختن مال ومنال بودند و میخواندند : " گریه برهردرد بی درمان دواست ، " مردم به اندازه ای گریه‌رو شده بودند که اشکشان دم ـ مشکشان بود ، حتی مؤمنین دوآتشه شیشهٔ اشکدان داشتند و اشکی کـه‌در مجالس روضه‌خوانی برای اولاد علی ص ع میریختند درآن‌جمع می کـردند وبعدازمرگ این شیشه‌هاراتوی قبرشان میگذاشتند تادرروز پنجاه هزار سـال کار عمله واکرهٔ آندنیاراآسان کنندوثابت نمایندکه رو ی‌زمین برای اولاد علـی ص ع دلشان سوخته وچشمشان حیض شده است . بعد هم به خونخواهـی سگ دوست مردالینوس که پای ابن قطیفه راگرفته بود سگ هارا بباد کتـک

گرفتند وخونشان را مباح کردند ـ تنها جانور عزیز دردانه شیش شد کـه‌باو لقب " منیجه خانم " داده بودند وهرکس نداشت اورامسلمان نمی دانستند و درروزعید قـربان درخانهٔ خدا به خو نبهای هرشپش یک گوسفندقـربانی می کردند . توپ از چشم خوشقدم باجی افتاد . بهمین جهت دادموقو ـ فاتش را ضبط کردند و برای " عزاب عرب " اختصاص دادند . روز جشـن کشف توپ و جشن نصب توپ درهرمز و چهار شنبه سوری وجشن ناقوس‌بستن بگردن توپ قدغن شدومبدل به روز عزا برای شهادت البوقرق سوم و روز ـ آوردن لاشه اش به گوا گردید . همچنین که تعزیه اش را توی میدانهـــادر میآوردند وهمهٔ موٴمنین مجبوربودندکه بهزیارت مزارش بروند .

ازآنجا که خزانهٔ دولت صرف زیارت اماکن مقدسه وسهم امـــام‌و پرکردن بیت المال‌مسلمین شده‌بود ، فکر بکری بخاطرخوشقدم با جی‌خطـــور کرد ، نقشهٔ اقتصادی وسیعی کشید و باممالک اسلامی همجوار روابط اقتصادی مهمی برقـــرارکرد . بطوریکه هرسال صدها خروار چس فیل وپشگل ماچه‌الا غ به ملک یمن صادر میکرد وبجایش تربت اصل وپشگل شترواردمینمود . هـــم چنین برای افتتاح باب تجارت وتقویت بیضهٔ اسلام ، قانون گذرانید کـــه هرکس هفت دختر دارد ، بایدیکی ازآنهارا مفت‌ومجانی بیک سیدعرب‌تقدیم کند ودختران هندی وعراقی را بعنوان صادرات ببلاد عربستان میفرستـــاد تابوسیلهٔ ازدیاد نفوس مانع تجاوز کفار بشود .

خلاصه ، آنقدر عنعنات اسلامی‌کردندکه خوشقدم آباد صحـــرای کربلاشد . چنان گریه وشیون و شاخ حسینی وروضه‌خوانی وسینه‌زنی‌و قربانی

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

و عزاداری و زوزه درگرفت که عرش و فرش بلرزه درآمد و گندوکثافت ازسرورو
ی
مردم بالامیرفت . تمام هستی مردم دستخوش پائین تنهٔ یک جوال تحـــم و
ترکهٔ البوقرق سوم و یک مشت آخوند گردن کلفت شده بود . ازاین رو اختلال
تمام به احوال ملک ومال راه یافت وجمعی کثیر ازرعیت های او با پـــرداخت
خراج دوباره بمذهب لینگم گرویدند وپناه بهتو پ بردند .

چون این خبر بسمع شریف صاحبقران گیتی گشای حضرت مهاراجـه
کاپوت والا رسید ، ظلم وبیداری که براهل هرزگی پرستان رفته بود برخاطرش
گران آمدوراءی عالم آرا برآن قرارگرفت که فتنهٔ حاجیه خانم خوشقدم باجی
رابخواباند . چون خوشقدم باجی یک دنده کم داشت ، هواورش داشـــت ،
دلاک زبرد ستی نزد مهاراجه گسیل داشت که بموجب آیهٔ شریفه : " وان
نکثوا ایمانهم من بعد عهد هم و طعنوا فی دینکم ، فقاتلوا ائمة الکفیـــر . "
توبه آیه ۱۲ . اورا ابتدا دعوت به اسلام کندوبعد ختنه بنماید . مهاراجـه
ازعلاقه ای که به هرزگی خود داشت وحشت کرد وفورا علم طغیان برافراشت و
اولتیماتومی برای خوشقدم باجی فرستادکه هرگاه درعرض ۲۴ ساعت دست از
کثافتکاریهای خود برندارد ، بالشکری جرار دمارازروزگارش برخواهـد آورد .
خوشقدم باجی بموجب آیه کریمه : " قاتلو هم یعذبهم الله بایدیکـــم و
یخزهم . " اعلام جهاد داد . دولشکر بیکدیگر آویختند ولوازم کشـــش
و خونریزی بجای آوردند . حاجیه خانم دیدکههوا پس است وعنقـــریب
لشگرکفربراسلام غلبه خواهدکرد ، اگر چه صبر آمد ، اما هفت قل هو اللـــه
خواندوبه اطراف فوت کردوسپس دستورداد جزوههای کتاب ویس ورامیـــن

والفیه شلفیه وکاماسوترا رابرسرنیزه‌کردند . قشون مهاراجه ترسیدکه کفر به کمنبره بشود وخللی به ارکان هرزگی پرستی‌وارد بیاید ، لذا دست از جنگ کشیدند . مهاراجه که حیلهٔ این ضعیفهٔ فاجرهٔ مهاجرهٔ متجاسره‌رادریافت روی بسپاه خودنمود وگفت : " هیچ نترسیدزیراخداوند درکتاب آسمانی‌خود فرموده : الذین امنو یقاتلون فی سبیل الله والذین کفرو ایقاتلون‌فی‌سبیل الطاغوت ، فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کیدالشیطان کان ضعیفا . " وانگهی من خودم عمه جزو ناطقم ، تاحضرت توپ اروا‌حنافداه به کمک مانیامده‌بزنید و پدرشان‌رادربیاورید . " قشون مهاراجه هم به قلب سپاه دشمن‌زدوبالاخره خوشقدم باجی اسیرگردید . مهاراجه کاپوت والا ، فورا تاجکیانی رابسر گذاشت وبرمسند ایالت تکیه‌زد ومراسم جشن باشکوهی فراهم ساخت .مخصوصا تمبرجدیدی بمناسبت تاجگذاری خودانتشار داد که اکنون بمثابهٔ سیمرغ و کیمیاست وهدیه اش را بصدهزار هزار درهم تخمین زده اند .

خوشقدم باجی درغایت ندامت زبان معذرت بگشاد ، مهاراجه هم از ترس عصیان مسلمانان رقم عفوبرجریدهٔ اعمالش کشیدواورازندانی کرد . اما همینکه دیدمسلمانان بی عرضه وقضاقدری ووافوری و پز وائی وتقیه چی هستند وخودشان جاسو سند و مذهب بی پیرچنان سوقانشان راکشیده که دیگر سرجمع ادم حساب نمی‌شوند ، برای سیاست خو شقدم باجی ، مراجعه به افکارعمومی‌کرد . هرزگی پرستان آغازبدگوئی‌کردند : که اوراچرازنده‌کرد ی رها ؟ چه نیکی طمع داری ازاژدها ؟ مهاراجه هم دستورداد به خونخواهی مرحوم آذرجسنف‌بن بیور الاغ ، ضعیفه‌رادرمیدان ارگ گردنهٔ خیبرچهار میخ

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

کشیدند تا به جوار مغفرت الهی واصل شد وبعداز شهادتش رسم بانگ نماز و قامت واقامت نماز جمعه وجماعت ازآن دیار برافتادوملت هرزگی پرست از شرنماز ورو زه و زوزه وگریه و چسناله ومرده پرستی و تقیه و محلل نجات یافت .

البوقرق دخت سابق وخوشقدم باجی لاحق که صبیهٔ صلبیهٔ البو- قرق سوم بود وفروغ عفت وطهارت از وجناتش میدرخشید ، بهاتفاق مورخان شیره زنی کامکار بلند مقداربود . هرچند باطنا " عورتی قطامه ونعامه ودمامه بود ، ولیکن بمزید شجاعت و درایت وشهامت (در لغت اخیر ، بعلت قلت استعمال ، هیچگونه تغییری رخ نداده وبهمان شکل ماقبل تاریخی خود باقی مانده است . هرچند بعضی ازعلمای واژه شناس مدعیند که لغت نامبرده درکتاب اوستا که تفسیر زند است وزند صحف حضرت ابراهیم می باشد ،بصورت هوهت باهای مضموم ثبت شده وبرخی گویندکه لغتی است مجوس و مربوط به عنعنات آن قوم می باشد . والله اعلم فی حقایق الامور ،) ازتمامی امثال واقران ممتاز و مستثنی میفرمود ، درایام اعتبار ، نخست بحسب ظاهر در- باب ترویج شریعت هرزگی پرستی سعی بلیغ مینمودتاآخرالامر بکمال دولت واقبال و غایت عظمت و استقلال مغرورگشت و نخوت وجبروت و ابهت وبالا بروت اوازحد عددگذشت ، علم مخالفت برافراخت وباکارگزا ران شریعت سید ابرارصلی الله علیه وآله الاطهار ساخت و مدتی به آبادی وعمران ممالک محروسهٔ خوشقدم آباد پرداخت . هرچند ابتدا تمام کاخ وبساطین آن دیاررا باخاک یکسان نمودولیکن بناهائی ازجمله واجبی کشخانه وحسینه و پاقاپوق

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

و پاتوغ و امامزاده و مسجد و تکیه و شیره کشخانه هائی بطرز جدید احداث کردکه موجب عبرت جهانیان می باشد. عاقبت درکارزاریکه بامهاراجه کا پوت والا دست نشاندهٔ خودکرد یکسر بعالم آخرت شتافت. ولیکن بعقیده جمعی از مورخان شهریاری بود بغایت سفاک وبی باک و هتاک و به قساوت قلب موصوف وبشدت شهوت کلب معروف. ازاختراعات زمان وی، علماء معجونی ساختنداز جفت و همکشک و پوست انارکه پائین تنهٔ مانند غاررا چنان گردا ـ نیدی که بضرب چکش درآن موی نخلیدی وترکیبی ازماهی سقنقورو کانتاریدین و شقاقل ترتیب دادند که مردان سترون راچنان سخت کمر وستبرذکر کرد ی که چوب مازندرانی رابیک ضربت سوراخ نمودی ولیکن اختراع گازخفه کننده درازمنهٔ بعد قدم بعرصهٔ ظهور گذاشت، چنانکه بجایگاه خویش گفته آید، انشاء الله وتعالی،.

اما ازآنجا بشنویدکه توپ هم درگردنه خیبر بیکارننشست وبدون فوت وقت، مشغول معجزه وبخت گشائی شد، دسته دسته مردان ستون ازکار افتاده و پیرز نهای بدیائسه ودختران حشری میآمدند وباآن راز ونیاز میکردندوازسروکولش باناز و کرشمه بالامیرفتندویااز زیر لوله اش ردمیشدندو زیارتنامه خوانهای مخصوص، برایشان زیارتنامهٔ "لندستبر" و ابیات ویس و رامین و آیات الفیه شلفیه وکاماسوترارا ازبرمیخواندند. توپ هم بی رو درواسی کارشان را صورت میدادو مفت ومجانی بدون میانجی کارگشائی میکرد ـ بطوریکه سبب رقابت متولیان معابد هرزگی پرستی لینگم شد و پیر مغان دیرتمام دستگاه تبلیغاتی خودرا برضد توپ بکارانداخت و مشغول کار شکنی و

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

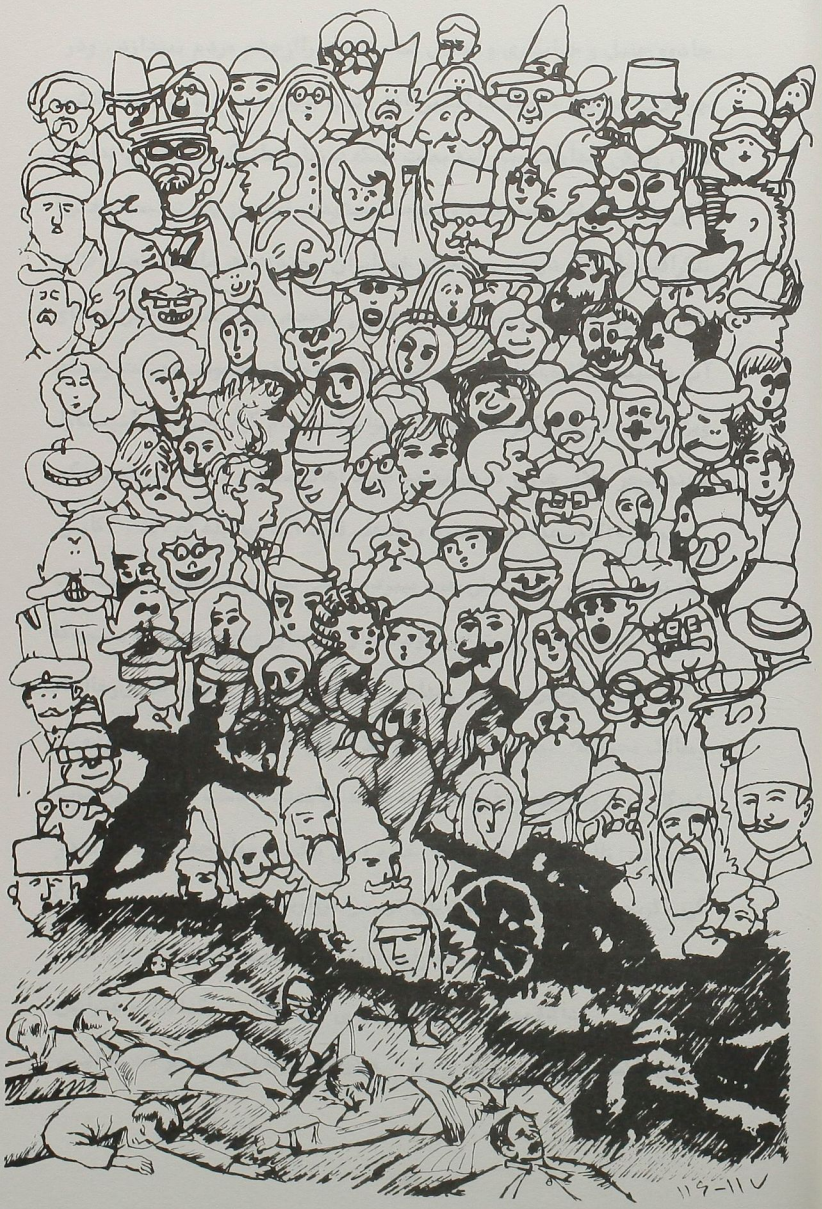

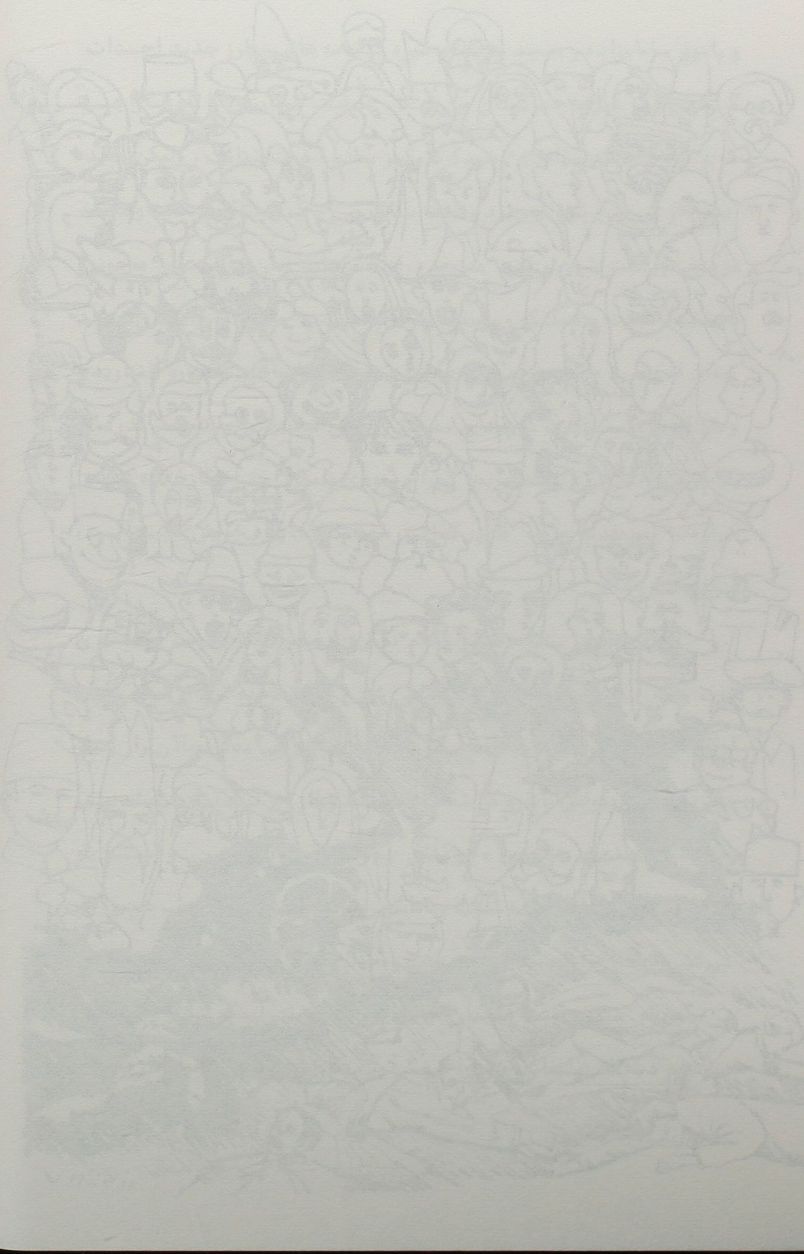

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

جادوو جنبل و خرابکاری و اخلال شد ، تاتوپ راازچشم مردم بیندازد . ودر جرنالات هو چی ، مقالات آتشین انتی توپ بزبان فصیح سانسکریت منتشر کرد . ولیکن اقدامات مشارالیه بعلت اینکه درزبان سانسکریت فحش باندازهٔ کافی یافت نمیشد عقیم ماند و نتیجه نبخشید . اوهم از پای ننشست ، فورا تلگرافید وازکشور دوست و همجوار خودایران ، چند عدد صاحب منصب قزاق و درشکه چی و سورچی وروزنامه چی هوچی متخصص برای تعلیم فحش های آب نکشیده ،بافوق‌العادهٔ بدی آب وهوا و خرج سفر وصعوبت معیشت وسود ویژه وکرایه درشکه وکسرصندوق و سایرمزایا استخدام کرد وحرفهای آنهارا مانند سحر حلال هرروز درجراید به خورد اهالی‌محترم داداما بازهم بحکم " بیچاره اگرمسجدآدینه بسازد ، یاسقف فرود آید ویاقبله کج آید . " کارش سکه نکرد و عبث عبث عرض خود میبردوزحمتی هم به مخالفین نمیداد . توضیح آنکه آوازهٔ شهرت این توپ چنان درخاور وباختر پیچیده بودکه ازکشورهای ختاوختن و چین ومهاچین و ایران وتوران وجزایر قناری‌وخالدات وممالک محروسهٔ نمسه وفرانسه وسایر بلاد ماوراء اردن وبحارهم زنان‌ودو ـ شیزگان ، گروه‌گروه‌وفوج فوج ، دسته دسته میآمدند و دست بدامان این توپ میشدند . تااینکه زد وخیرالنساء خانم ، زن یائسه مهاراجه کاپوت‌والاندر کرد اگربچه اش زنده ماند سرتاپای توپ را مروارید بگیرد . ـ فراموش نشود که غلام سفارت برای اینکه قاپ مهاراجه رابدزدد ، باونشان فتق بندولقب سیر Sir داده بود و پیزر فراوانی لای پالانش میگذاشت و عنوانش راروی پاکت His Highness مینوشت . اما باید متذکر شد که این

مهاراجه زیرتاء ثیر شوم اربابان خود نرفت وبرای اصلاح هفت پرکنهٔ هند ، هرچندمعنیش رانمیدانست ، اما طرفدار دوآتشه لغت " تحول " شده بود وبتقلید جد مهدی حمالش اشعاری بسبک کردستانی سروده بود که این یک بیت ازآن گنجینه بدست ما آمد :

" تهوع ز پائین ،تغوطه زبالا ،نه‌چنین است رسم جهانداری ما . "باری این جهانگشای عالیمقام دراثرسوء استعمال " ابریشمی " بودکه بچه اش پانمی گرفت .

دست برقضا ، خیرالنساء خانم که ازمدتها پیش بایک فیلبان گجراتی روابط جنسی‌وبدجنسی مشروع داشت ، دست به تنبان اوشدواتفاقا " این سفر زد وبچه اش پاگرفت . مشارالیها فورا " دستور دادسرتاپای توپ رامروار ی بندان‌کردند . آنهم از شده های مروارید ژاپونی که درآنزمان این کشوررا جغرافیون عرب‌زیپانگومینامیدند . اماچون تاآنوقت مرواریدبدلی اختـــرا ع نشده بود ، همه مردم آنهارا بجای اصل گرفتند . باری ، ازآنزمان تـــوپ ملقب به " توپ مرواری " شد . اما ازشماچه پنهان که این‌توپ ازحالت‌نظامی وجنگی‌واخلاقی وکاتولیکی دیگرخارج شده بود وحالت ابیقوری وهیکل هـرز ه و پررو و تخمی به خودش گرفته بود و پریز معجزه صادرمی‌کرد وتمام این‌نواحی راگندانیده‌بود ازبچه های حلالزاده وحرامزاده و کور و کچل و مفینـــه .

*

چه دردسرتان بدهم ، سالها گذشت وستارهٔ اقبال علیشاه‌هاافـو ل کرد وتحولات عظیمی درتاریخ ممالک محروسه رخ داد که‌شرح آن ازموضوع مـا

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

خارج است . تااینکه دوران سلطنت به نظر قلی رسید . این نادرهٔ دوران و اعجوبه‌زمان ، بعدازآنکه دشمنان میهنش راازشرق و غرب وشمال وجنوب تو- پوزی زدولت و پارکرد وزمام اموررابدست ، یکهو هواورش داشت . آنهم بعلت اینکه کتابهای : اسکندرنامه و رموز حمزه وحسین گردرا برایش به گرفت ترکی جغتائی ترجمه‌کرده بودند و بی‌میل‌نبودکه‌اوهم درین دوروزهٔ دنیا ی دون ، وظیفهٔ مهم اجتماعی بازی کند وهنر نمائی بنماید تانام نامیش درکلهٔ موجودات میروک ، تخم وترکهٔ حضرت باباآدم جاویدان بماند ! اگرچه‌چشده خورشده بود ، اما نمیدانست چه بهانه ای بگیرد و ازکجا شروع بکند . تااینکه زد وسه‌تااز متعلقاتش : رقیه سلطان و جیران خانم و معه‌آغا که هرچه‌جادو وجنبل و دواودرمان ازدستشان برمیآمد کردند وبچه شان نشده بود ،بالاخره عقلشان راورویهم ریختند و دست بدامان رمال وفالگیر شدند . آنها هم که از ادارهٔ تبلیغات متولی توپ مرواری بودجهٔ سری دریافت میکردند ، متفق الرائ‌ی توصیه نمودندکه برای آبستن شدن فقط یک علاج قطعی وجوددارد و آن اینست که بروند گردنهٔ خیبر وبه راهنمائی فیلبان گجراتی روی لولهٔ توپ مرواری سواربشوند تامرادشان برآورده‌شود .مخدرات هم ناچار زیر جلد نظرقلی افتادند وهی نقه زدند که : مگر تواز حسین‌کردو اسکندر رومی و مهتر نسیم عیار بی قابلیت تری ؟ پاشو گورت راگم کن ، برو اگر راست میگوئی هفت پرکنهٔ هندرابگیر . آنجا پراز پول وپرتقال وجواهرآلات است . وانگهی اگرتوپ مرواری را از چنگ هندیها درآوردی نانت‌توی روغن است ، علاوه برهفت پرکنهٔ هند ، تمام دنیارا فتح الفتوح خواهی‌کرد ."

نظرقلی اول استخاره‌کردوبعد شیرياخط انداخت . دست بر قضـــا هردوخوب آمد ، باخودش گفت : " گنه این ضعیفه ها که بیردنده داهـا کم داری ، ایاقمین گاباغنا یول گوی دیلر .منیم موطهر اجدادیم از آلاه ـ قلی ، رحمت قلی ، امامقلی ، همت قلی . (درمتن دوبار لغت قلی تکـرار شدمبود ، مایکی ازآنهاراحذف کردیم . گویا مقصود ازقلی دوم Coolie حمال های معروف‌چینی است که باررروی کولشان میگیرندوباین مناسبت بلفظ عجم کولی نامیده می‌شوند که همـان قلی باشد . ولیکن این لغت نبایدبـا کولی قرشمال اشتباه بشود . والله اعلم بحقیقه الاحوال والامور!) دان هبوط آدام من گاباخ ایمروز شاه بوده ، توسرمردم زده ، باج سبیل گیریفته ، سقـل خراجی اخذی‌کرده. پی ! پس من چیراهفت پرکنهٔ هیندی نگین آلتیما در ـ نیاوردی ، نامنیم خزانه پور و پیمان شوده ومنیم نامعین شوهرتی عالمگیـر بوشود وتاریخ دا ثبت بوشود ؟ شاعر داچخیاخچی وچخ گوزل فرمـوده : نادراودی ـ گاباخ دا دورسون غولی ، شوهرتی باسیسن بوردان اسلامبولی من داچخ میخوام برایم نقیل ساخته ، افسانه پرداخته و آلاه مقامی منیـنم ایچون درست کرده ومنیم زندگانی میزین موضحک وقعه لرین بیربیوکاخلاقی نتایج بیگیرددا ! اگر توپ مرواری نی‌بچنگ آورده ، کی منیم چورکیم یاغلی ـ دور . اوننان سوراآدم وعالم حسابی پاک دور . این دی گده ، بیله‌بیربرق‌آسا جنگ بو کونم کی خلق الله‌هاموسی انگوشتی درگت بو گوزاری وموتحیربمانی"(۱)

---

(۱) بازهم این ضعیفه‌های ناقص عقل که راه پیش پایم گذاشتند . من همـهٔ

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

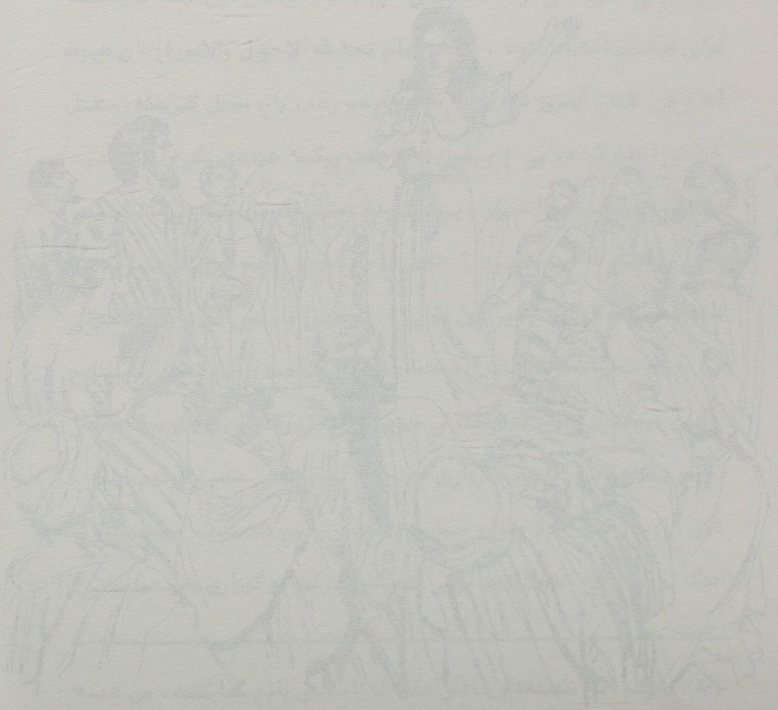

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

چون آدم یغورخشنی بود واز حقه بازیها و موش مردگیها وچاپلوسی هـــا ی سیاستمداری چیزی سرش نمیشد ، به مهاراجه کاپوت والا خیلی بی‌رودرواسی پیامی باین مضمون فرستاد : " عجب ! بیزدایاخچی موقع‌رسیده‌ایندی‌کی سنین مملکتین سگ خورشوده ، همسایالیخ داحق خودتوداکون‌بلیکه بیـــور موشام ، یاگت بانظره بیعت ایله ، یاگل ازدبیله زراعت ایله . بیزداوارو خ حقیقتی‌بودورکی‌بوگوزاربیردفه دابرای جنگ بیردوزباهانه گوفته بو شـــد .

بقیه پاورقی‌صفحه قبل

نیاکان مطهرم ازالله قلی و رحمت قلی وامامقلی وهمت قلی (.....) قبل از هبوط‌آدم تا الی امروز شاه بودند ، توسرمردم میزدند باج سبیـــل و خراج ریش میگرفتند . چرا نبایدهفت برکنهٔ هندرا زیرنگینم دربیـــاورم تاخزانه ام پرو پیمان بشود واسمم سرزبانهابیفتدودرتاریخ ثبت شود؟ شاعری شعر بسیار عالی وخوبی گفته است که : " نادرکسی است که درجلوش‌بندگان ایستاده باشند و شهرتش ازاینجا تااسلامبول رابگیرد " . من‌میخواهم‌برایم قصه بسازندوافسانه بپردازند ومقام الوهیت برایم بتراشند وازوقایع مـضحک زندگیم نتایج اخلاقی بگیرند . اگرتوپ مرواری را بچنگ آوردم که نانـم در روغن است . دیگرحساب عالم وآدم پاک می‌شود . حالا جنگ برق آســائی بکنم که همهٔ مردم انگشت بدلان حیران بمانند .

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

الاها آندوسسون غیرازین ، اسمی جنگی خودم را اسلام یولوندا جهادگویه رم . " (۱) اما درانتظار جواب ننشست . فورا فرمان بسیج عمومی صادر کرد وهرچه امیر نویان و امیرتومان وده باشی و مین باشی ویوزباشی وباشماق چی وایاقچی و قهرچی ویورتچی و چورکچی وقوشچی و ایشک آقاسی‌بود ،باگرز و دگنک وسیخک وقمه وقمچی وقتماق وچماق وقداره و نیزه و شمشیر وگزلیک‌و دشنه تجهیز کرد وسان دید . اماچون ادارهٔ سررشته داری درسازمان ارتش خود نداشت ونمیخواستازمرورعساکر منصور دیاراسلام ویران شود واین‌معنی موجب شماتت اصحاب کفرو ظلام گردد ، برای جلوگیری ازاجحاف لشکربه‌مال و منال ومحصول وپول وحتی بچه های مول خلایق ، مخصوصا " به افرادتوصیه فرمود که درچکمهٔ خودشان دانهٔ جوی بیندازندتااز رطوبت پای آنان‌جوانه بزندوبارورگردد ، ضمنا درصورت ضیق خواربار آذوقه سرخودباشندوازمحصول آن سدجوع کنند .

روز قبل ازحرکت یکدانه جو درچکمه اش انداخت وگفت : " سن اولاسن ! تا هفت پرکنهٔ هندی منیم نگین عنبر نشین آلتین داگتیرمسه ، هرچند کی من عمری بوده ، اما به حضرت عباس‌آنداوسسون کی بوچکمه نی

---

(۱) ماهم سرقسمت رسیدیم ، حالا که مملکت سگ خورشده ، حق همسایگی را بجا بیار . چنانکه خودم فرموده ام : " یابیابانظرتو بیعت کن یابر و کنگور زراعت کن . ماهم هستیم . بگذار اقلا یک جنگ هم دردنیا بهانهٔ راست حسینی داشته باشد ، وگرنه ممکن است که اسم جنگم راجهاد اسلامی‌بگذارم .

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

از پا درنیاورده. ((۱) توضیح آنکه : چندی بعد میرزاکوچک خان هم‌گفت : " به قبلهٔ حاجات قسم که ریشم راتاموقعی که ایران را تمشیت ندهم‌نخواهم تراشید . " و هیتلر هم روزی گفت : " به‌سرمبارک وطان Wotan ص ع قسم ، سبیلهایش راتوی خون ترکرده‌ام که‌تادنیاراقبضه نکنم این یکتاپیرهن را ازتنم نخواهم کند . " ولی‌این دوتا بعلل انشعاب ایدئولوژیک ، کارشان بجائی نرسید ونظر قلی ماتنهاکسی‌بودکه بقول خود وفاکرد . بازهم‌توضیح آنکه : چون براه افتاد ، قشونش مثل موروملخ ، همهٔ شهرها وآبادیهای سرراه رامیچاپید ومیگذشت . بهمین مناسبت ، صحرای قهستان که‌تاآنزمان از غایت معموری رشگ نگارخانهٔ چین بلکه حیرت افزای بهشت برین بود ، به حالت امروزافتاد که‌افتاد .

بالاخره ، پس ازهفت هفته آزگار ، واردگردنهٔ خیبر شد . دم‌گردنهٔ خیبر اگرچه قشون نظرقلی پشت ساقه‌های جو که از چکمه شان بیرون‌زده بود قایم بشک بازی درآورده بودند که بزبان فنی استتار یا Camou Flage مینامند ، ولیکن دیده‌بانان هند ومتوجه‌آنها شدند وبرای سرلشکران خود خبر چینی میهن پرستانه کردند وبدریافت هفت روپیه جاسوسی مزدسر افراز — گردیدند . لذا دواردوی خصم ، بوق وکرنا زدند وحسابی مصاف دادند .

---

(۱) به‌جان‌خودم ، تازمانی‌که‌هفت پرکنهٔ هندرازیر نگین عنبرنشینم د ر نیاورده‌ام ، اگرچه عمری هستم ، اما بحضرت عباس قسم که این چکمه‌را ازپادرنخواهم‌آورد .

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

هندوها که ازهمه جایی خبرنشسته بودند ، دستپاچه شدند وبرخلاف بیانیهٔ بیت لحم ، به " توبمیری ، من بمیرم ! " توپ مرواری را دوشبه از متولی مخصوص کرایه کردند وجلوقشون ظفر نمون نظرقلی آوردند . (گرچه ماقضایا راکاملابیطرفانهومطابق اصول فلسفی وعلمی‌جدید تحلیل وتوضیح میکنیم .اما اینجادیگرعرق میهن پرستی ماگل‌کردوعنان اختیاررااز کف رهاکردیم ودل بدریازدیم واین صفت شایسته و بایسته را از لحاظ قلقلک سجع وقافیه روی قشون نظرقلی گذاشتیم . خوانندگان محترم بسرشاهدند که ماچنان‌احساسات رقیقی درمقابل قشون‌کشی پرتقالی ها که فاصلهٔ آنهاتاجزیرهٔ هرمز خیلی بیشتربود ازخود بروزندادیم .) توضیح آنکه : توپ مرواری دیگر آن توپ مرواری قدیم‌نبود که‌هرکس میدیدمو به تنش سیخ میشد وزهره‌میترکانیدو یااقلا " نریش میریخت . آنقدرخشتک روئه اطلس وشلواردبیت حاجی‌علی‌اکبر و شلیتهٔ دندان موشی بآن سابیده بودند و آنقدرجواهرات گرانبها به لب و لوچه اش آویزان بودکه یک پابورژواازآب درآمده بودوبیشتربدرد " موزهٔ مردم شناسی " میخورد . وانگهی خوداین‌توپ از خاله شلخته‌ها وغشه‌رشه ها بیشتر خوشش میآمد تاازسربازان بیل مز سبیل از بناگوش دررفته خشن وغبار آلود وبوگندو که هی " الدرم و بلدرم " میکردند . چون دراثر تبلیغات زهرآلود دموکراسی ، این توپ طبعا " صلح‌جو ودموکرات وطرفدارمنشوربحر عمان وبیانیه بیت لحم شده بود . باری هندوهاهرچه قربان صدقه اش رفتند ، بجائی نرسید وعاقبت درنرفت . حتی وقتی که فتیله اش راآتش‌زدند گلولهٔ آن هفت متر خا رج‌شدودوباره توی لوله اش برگشت .

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

اما قشون ظفر نمون که ازبالای گردنهٔ خیبراین منظرهٔ محیرالعقول را مینگریست ، خودش را باخت وباوجود دلغشه وسستی زانو فرا ریدنی‌گرفت که آنسرش نا پیدابود . نظر قلی که دید قافیه راباخته وخودش هم ار هیبت توپ چیزی نمانده است که قالب تهی بکند ، فرمان داد چکمه اش را بز حمت از پایش درآوردند . دانهٔ جوی که درچکمه اش انداخته بود ، ازکود پای این نابغهٔ عظیم الشاء ن ، سبز وشاداب سربه عرش کشیده‌بود .خوشه های جوراکندودردهن خودانداخت ورویش هم یکمشت آب خورد . بعدچکمه را برداشت ، سه بار دورسر مبارکش گردانید و باتمام قوا ، بجانب سپاه‌مهاراجه کاپوت والا پرتاب کرد که یک مرتبه زمین شد شش و آسمان‌گشت هشت : به قدرتی خدا ، چنان بوی گندی از چکمه اش در فضا پیچید که سپاه‌مهاراجه تاب مقاومت نیاوردوهمه بیهوش و بیگوش نقش زمین شدند . بیت :

سپاهان هند از یسارویمین ، فتادندچون کرهٔخر برزمین . (ازآنوقت ببعد گاز خفه کننده عرض اندام نمود) نظرقلی هم نامردی نکرد ، به قلب سپاه‌زد وازکشته پشته ساخت . اول ازهمه ، توپ مرواری راا سیر وخلع جواهرکرد ، بعدهم به‌همچشمی سلطان محمود ، قصدسومنات رانمود . دادخیمه‌وخرگاه زدندوبعد از آنکه گزلیک ها وچاقوها ودشنه ها و شمشیر های زنگ‌زدهٔ قشونش راحسابی تیزکرد وزهرآب داد ، به‌کرنال که رسید فرمان تاراج وقتل عام‌اهالی راصادرفرمود وکشتاری‌کردکه‌خون میآمد و لش میبرد . فقط یک کلمه‌ورد زبانش بود به‌ترکی‌سره میگفت : " پول ایستیرم ، پول ایستیرم ! " ولیکن چون نظر قلی بیسوادبود از غارت و چپاولی که درهند بدست آورد ، بمضمون آیهٔ

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

کریمه : " واذا غنمتم من شیئی فان لله خمسه وللرسول ولذی‌القربی و التیامی والمساکین . الخ . . . " رفتارنکرد : یعنی سهم خدا ورسول خداو خویشاوندان و یتیمان وفقرارابالاکشید وبروی مبارک خودنیاورد . آنگاه پادشاه عالیجاه به تعاقب مهاراجه کاپوت والا شتافت و چندنوبت باگبران بی ایمان‌مقابله و مقاتله نمودوبسیاری از ایشان را به آتش دوزخ فرستادوبهر دیارکه میگذشت مراسم چپاول وغارت رابجای میآورد . تمام دارائی‌مهاراجه کاپوت والاراچپو کرد وخودش رابه‌خونخواهی خوشقدم باجی وبه‌جرم بابیگری دادشقه کردند وخیرالنساء خانم ، زن یائسه مهاراجه رابموجب شرع شریف صیغهٔ بیست وچهارساعته‌خودنمودودستور داد توپ مرواری رابسر پرستی فیلبان گجراتی برای حرمش تحت الحفظ بفرستند-ولیکن اشکالی که عرض وجودکرداین بودکه لولهٔ این‌توپ را بارهرچار پائی حتی قاطر هم می کردند ، فورا بارورمیشدوچون چارپایان آنزمان ازلحاظ شیکی نمی خواستند شکمشان پلق بزنند وازبچه بادبکند ومیان سرو همسر پیروبدنما جلوه بکنند ، از حمل لولهٔ توپ شانه‌خالی کردند . بهمین مناسبت عوام معتقدند که این‌توپ بپای خودراهش راکشیده و نمیدانم چرا از بندربوشهر به تهران‌آمده است .

باری ، توپ مرواری رابرای حرم شاه به پایتخت که درست معلوم نیست مشهد ویاتهران بود آوردند . نظر قلی کهازهندوستان برگشت ، دید ازدولت سرفیلبان گجراتی ونفس مجربش همهٔ متعلقاتش آبستن شده اند غرق درشادی شد . فیلبان‌گجراتی را به‌خلعت شاهانه مفتخر گردانید ، سپس

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

شکر حضرت باری رابجای آورد ومذهب سنی رافی المجلس طلاق داد و به مذهب جعفری شیعه اثنی عشری خودمان درآمد ودادشهررا هفت قلم آرایش کردندوهفت شبان وهفت روز آذین وطاق نصرت بستندو چراغانی مفصلی برپا کردند وبرای توپ مرواری ، بپاس خدماتش میدان " ارگ " رابنا نمودند . ولیکن چون جلوقنداق بچه اش مهرهٔ " ببین وبترک " آویزان بود ،همینکه نوزادخودیافث قلی رادید و چشمش بهمهرهٔ ببین وبترک افتاد ، فورا " این نابغهٔ جهانگشا درقی ترکید واهالی محترم میهنش راغرق دریای غم واندوه ساخت . اما بعد ها که این توپ مورد احتیاج کافهٔ انام وجمهورناس قرار گرفت ، جمعیت پایتخت بطرز لایشعر زیادشد ، بطوریکه آذوقهٔ ممالک محروسه کفاف اهالی راندادوسال قحطی هشتادوهشت پیش آمد . فورا "قانونی بقید سه فوریت از مجلس شورای ریش سفیدان گذشت که این توپ حق داردفقط سالی یک بار ، یعنی چهارشنبه آخرسال هنرنمائی کند ومرادزنهارا بدهد . این بود تاریخچه توپ مرواری . والسلام ، نامه تمام ، ایام بکام !

.....

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

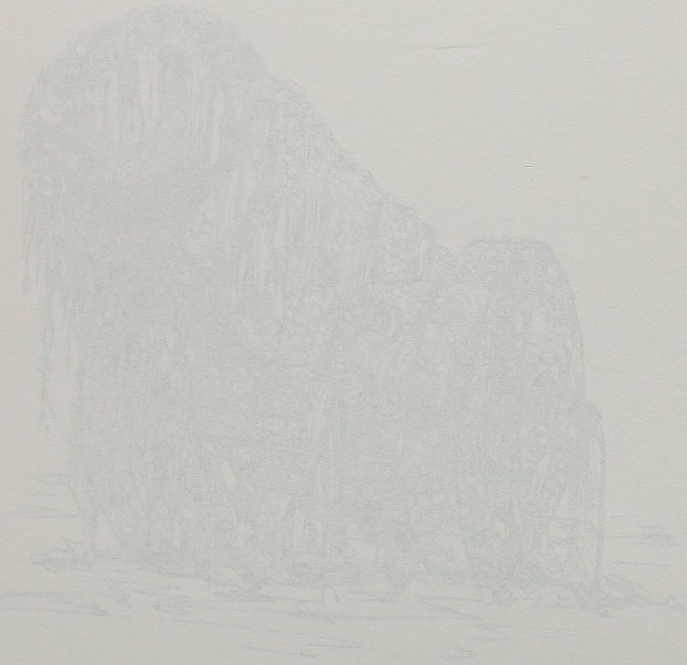

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

V

21 WA 264

Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19

Tûp-e murvari

SADEGH HEDAYAT

ULB Halle
009 207 635
3

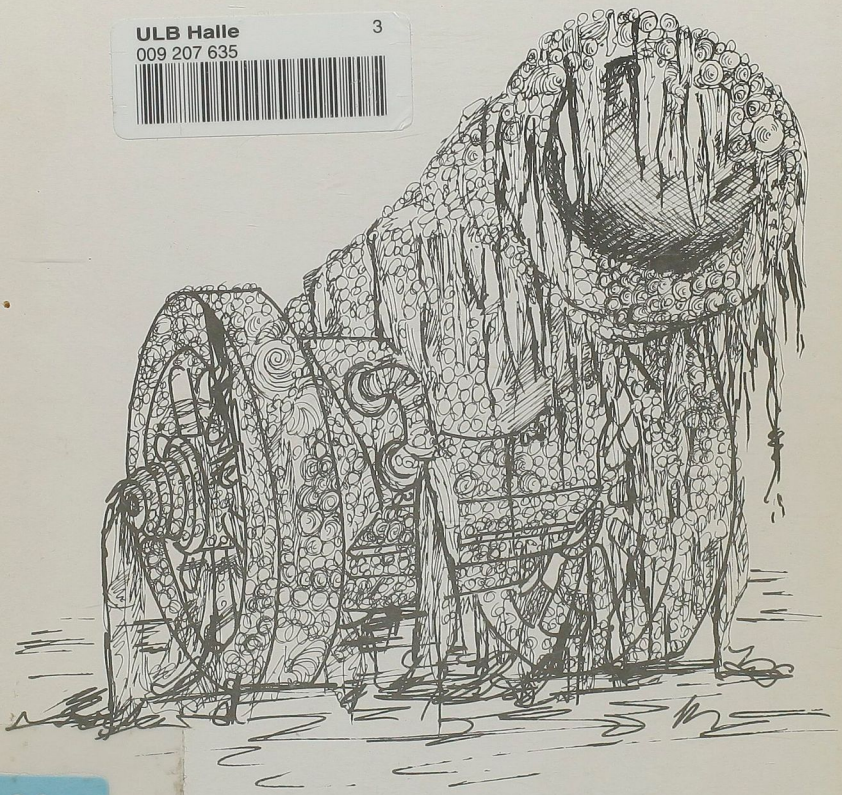

21
WA
264

سازمان جنبش ناسونالیستی دانشگاهیان
و دانش‌پژوهان و روشن بینان ایران

توپ مرواری

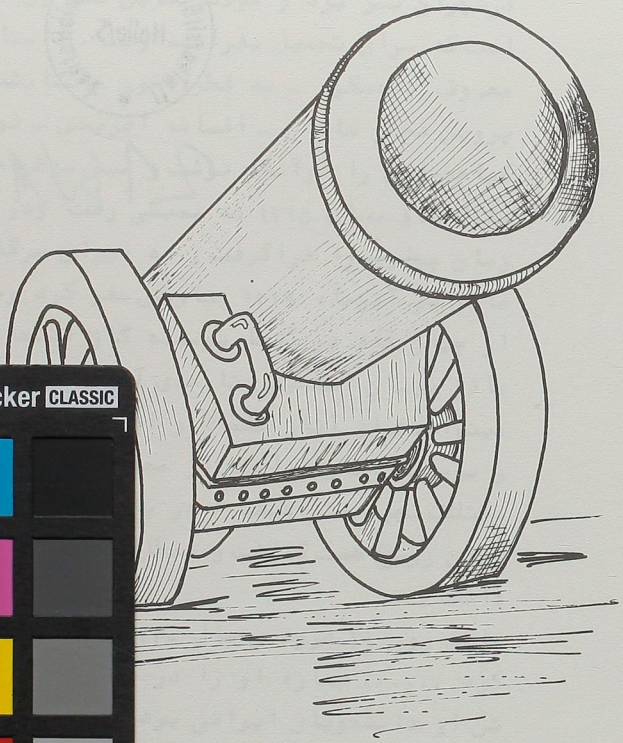

اثر: صادق هدایت

x-rite colorchecker CLASSIC
mm
Universitäts- und Landesbibliothek Sachsen-Anhalt
urn:nbn:de:gbv:3:5-1192015415-558309267-19
DFG